

بنام خداوند جان و خرد

خداپرستان بی خدا؟

God aanbidders zonder God?

داستان علمی و فلسفی

نویسند: بصیر شفق

م ۲۰۲۴

شماره:

خداپرستان بی خدا؟

داستان علمی و فلسفی

نویسنده: بصیر شفق

ویراستار: پروفیسور رحمان الدین تاجیک

طرح و دیزاین: هیواد احمدزی

۲۰۲۴ میلادی

چاپ: انتشارات شاهمامه هالند

info@shahmama.com



WWW.SHAHMAMA.COM

حق کپی رایت برای مؤلف محفوظ است

شناسنامه و کارنامه نویسنده



بصیر شفق در ۴ مارچ ۱۹۵۳ مطابق ۱۴ حوت ۱۳۳۲، در یک خانواده نیمه روشن فکر در قریه «بقا» ی برکی راجان ولایت لوگر زاده شد. او دوره متوسطه و لیسه را در مکتب ابتدایی برکی راجان ولایت لوگر به پایان رسانید. طبق تقسیمات وزارت تعلیم و تربیه وقت به دارالمعلمین عالی پکتیا معرفی گردید و از رشته ادبیات فارغ شد. شفق به مدت ۶ سال وظیفه مقدس معلمی را بر عهده داشت؛ بعد از گذشت ۶ سال، مدیر مکتب حسین خیل ولسوالی بگرامی ولایت کابل شد و بعداً مدیر لیسه کوچی های ولایت لوگر مقرر گردید و تا سال های ۱۳۷۲ شمسی در مربوطات وزارت معارف وقت، کار کرد. نخستین مقاله او در سال ۱۳۵۶ در مجله ژوندون اقبال چاپ یافت. در سال ۷۲ ه.ش، مانند سایر مهاجرین، مجبور به ترک وطن شد و به کشور پاکستان مهاجر گردید. از او به تعداد سه دفتر شعر بنام های «شفق در غروب»، «خط قسمت» و «فریاد بی صدا» و هفت عنوان کتاب داستانی (رمان) بنام «پرهیزگاران قاتل»، «سوداگران قرن»، «پاکیزه بنت درخت»، «فرزند آفتاب»، «در جست وجوی خدا» و «زنده به گوران» و «شبهای دیوانه خانه» لکه های خون وتولد دوباره اقبال چاپ یافته است. نا گفته

نماند که کتاب در جست‌وجوی خدا به‌زبان انگلیسی نیز چاپ شده است. دو کتاب داستانی دیگرش بنام‌های «تولد دوباره» و «افغانستان در اسارت گرگ‌ها» آماده چاپ استند. شفق، مدت ۱۳ سال در پیشاور پاکستان، هم‌کار قلمی روزنامه سهار بود. بعد از شکست طالبان دوباره به‌کشور بازگشت و مدت ۱۴ سال در دفتر «یواس‌ای‌دی» منحیث نویسنده و ویراستار کار کرد. هم‌چنان ۱۴۰۰ پروگرام «سکریپت» رادیویی را نوشته و از طریق رادیوی آزادی و ده‌ها رادیوی محلی گویندگی کرده و پخش شده است. او مدتی به‌عنوان مدیر مسوول «هفته‌نامه لوگر» نیز بودند. علاوه از این که شعر می‌سراید، دکلمه نیز می‌کند. دکلمه‌هایش را می‌توانید از طریق یوتیوب بشنوید و ببینید.

شفق در اخیر سال ۲۰۱۸ میلادی منحیث پناهنده در کشور شاهی هالند پذیرفته شد و با فامیلش در آن‌جا زندگی می‌کند. شفق متأهل است و دارای فرزندان پسر و دختر می‌باشد. کوچک‌ترین فرزند دخترش دانش‌جوی یکی از دانش‌گاه‌های بلند طبی هالند می‌باشد. شفق دیپلوم زبان هالندی را به‌دست آورده است و در پهلوی این کارهایش، کار هنری دیگری نیز داشته است. اشعارش را دکلمه کرده، در چینل یوتیوپش می‌گذارد. در رسامی «پرتیت» نیز دست بالا دارد و فیلم «ببر کوهستان» را نوشته و دایرکت نموده است. شماره تماس، نشانی رخ‌نما و سایتش را در زیر می‌گذاریم تا به آسانی بتوانید به آن سر بزنید و از کارنامه‌اش اطلاعات بیش‌تر حاصل کنید.

تماس با نویسنده

ایمیل: bshafaq@outlook.com

وبسایت: www.abshafaq.com

تلفن: +31 685723202

چکیده از کتاب داستانی و فلسفی خداپرستان بی خدا:

درین کتاب میخوانیم که انسانها در لباس خدا پرستی چگونه موفق شده اند که رول بازی نمایند؛ چگونه بخوبی میتوانند انسانهای مظلوم و بچاره را تابع اعمال شیطانی شان نمایند و از انسانها بهره کشی نمایند درین کتاب موضوعات جالب از شاخص های جالب؛ کتب اسلاف؛ انترنت؛ هوشمند و آثار دانشمندان بزرگ استفاده شده است و در اخیر انسانها را بیدار میسازد که چگونه انسانهای خدا گونه گول خداپرستان بی خدا را خورده بودند یعنی چگونه انسانها خودها را نمائندگان خدا قلمداد نموده اند و در گرده دیگران سوار شده اند و از آنها بهره کشی نموده اند مثلاً مجاهدین کبیر بعضا ادعا داشتند که با خدا پیوند روحانی دارند این کتاب به انسانهای خدا جو و خدا باور کمک مینماید که چگونه میتوانند خداپرستان حقیقی را از خداپرستان دروغین تفکیک نمایند لطفاً تا اخیر خط با ما باشید و شایان ذکر است که من نویسنده گاهی هم در صدد این نیستم که نعوذبالله کسی را از عقائدی که دارند دلسرد نموده و راه دیگری برای شان پیشنهاد دهم هدف من از نوشتن این کتاب بیداری و هوشیاری عوام است که لطفاً دیگر فریب خواص را نخوردید

“Godsdienstigen zonder God”:

In dit boek lezen we hoe mensen onder het mom van godsdienstigheid erin geslaagd zijn om een rol te spelen; hoe ze op sluwe wijze de zwakkeren en hulpelozen onder hun duivelse daden hebben onderworpen en hen hebben uitgebuit. In dit boek worden interessante onderwerpen behandeld met behulp van opmerkelijke bronnen, oude geschriften, het internet, slimme technologieën en de werken van grote wetenschappers. Uiteindelijk maakt het de mensen wakker en laat het hen zien hoe mensen die als goden handelden, werden misleid door godsdienstigen zonder god. Met andere woorden, hoe mensen zichzelf hebben neergezet als vertegenwoordigers van God en anderen hebben uitgebuit. Dit boek helpt godzoekende en gelovige mensen om ware godsdienstigen te onderscheiden van valse. Blijf alsjeblieft tot het einde bij ons. Het is ook vermeldenswaard dat ik als auteur niet de bedoeling heb, God verhoede, iemand te ontmoedigen in hun geloof of hen een andere weg te wijzen. Mijn doel met het schrijven van dit boek is het ontwaken en bewust maken van het volk, zodat ze alsjeblieft niet opnieuw worden misleid door de elite.

خدا کیست؟

ادیان ابراهیمی که شامل یهودیت؛ عیسویت و اسلام میشود به وضاحت و طوری مطلق حکم مینمایند که خداوند قادر و توانا موجود بلاکیف و غیر قابل دید و لمس بوده بی زبان گویا و بیدون چشم بینا است که همه رازهای کهکشانش را اداره میکند

خدا به معنی مالک و صاحب، قدرت برتر و بدون ماهیت قابل تعریف، بر مبنای مفهوم محوری بسیاری از ادیان به ویژه ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) می باشد. در این ادیان، خدا به عنوان آفریننده و آغازگر جهان هستی عنوان شده است.

خدا کیست و چه دلیلی می توان برای اثبات وجود خداوند آورد؟

مفهوم خدا به یک موجود برتر که آفریننده جهان هستی دانسته می شود، اطلاق می گردد.

ب مفهوم واژه خدا از عمومی ترین و ساده ترین مفاهیمی است که همه انسانها حتی کسانی که منکر وجود خداوند هستند، نیز آن را درک می کنند برای شناخت خدا قبل از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که شناخت کامل خدای متعال برای ما امکان ندارد.

خداوند تبارک و تعالی، وجود مطلق و کامل مطلق است که هیچ گونه عیب و نقصی در آن نیست. خدا وجود بی همتایی است که توانایی انجام هر کاری را دارد و به همه اشیاء در تمام حالات و زمانها آگاه است، خدا شنوا و بیناست، دارای اراده و اختیار است، خداوند زنده و خالق همه چیز و سرچشمه تمام خیرات و خوبیهاست، و همه موجودات (مخلوقات) را دوست دارد و نسبت به آنها مهربان است.

مفهوم واژه خدا از عمومی ترین و ساده ترین مفاهیمی است که همه انسانها حتی کسانی که منکر وجود خدا هستند، نیز آن را درک می کنند. هر چند شناخت کنه و حقیقت ذات خدای تبارک و تعالی برای انسان غیر ممکن است ولی از راههای بسیار زیادی می توان یقین به وجود خداوند تبارک و تعالی پیدا نمود

خدا از کجا آمده!

قبل از همه باید دانست که بشر به عنوان یک جاندار متفکر، حیات خود را با بیخدایی آغاز

کرده است. اما حوادث و اتفاقات خارج از فهم و درک او، وی را به سوی مفاهیم موهومی سوق داده که تا به امروز ذهن او را به خود مشغول کرده است. جن و پری، روح و روان و نظایر آن از جمله این مفاهیم هستند. با گذشت زمان و با پیشرفت فکری و تجربه های علمی انسان، این مفاهیم متحول شدند و به صورت خدایان نیک و بد، مذکر و مؤنث و زمینی و آسمانی در آمدند و در نهایت در مفهوم خدای یگانه (مونوتئیسیم) شکل گرفتند. با این حال، حس کنجکاوای انسان برای جستجوی حقیقت همچنان سرگردان مانده و سؤال اینست:

آیا تک خدایی آخرین مرحله تحول فکری بشر است یا اینکه باید از این مرحله نیز بگذرد؟ آیا بیخدایی، یعنی مرحله ای که بشر اندیشمند راه خود را از آنجا شروع کرده است مقصد نهایی است؟ باید دانست که انسان نیامده، خدا بود و زمان خلق شد و ما آمدیم، آفریده شدیم. همان طور که فکر می کنیم خورشید به دور ما می چرخد، در صورتی که او هست و ما به دور آن می چرخیم؛ خدا هم بود و ما آمدیم؛ خلق شدیم

پاسخ این پرسش که خدا از کجا آمده در ابعاد کنونی ما نیست، گویی که از یک جنین در شکم مادر بررسی که مادر "از کجا آمده" جنین در حدی و در جایگاهی نیست که اظهار نظر کند. تنها راه برای پی بردن به پاسخ این که خدا از کجا آمده صبر است تا با زایمان مرگ از این جنین کوچک بیرون رویم. جایی که می پرسیم خدا از کجا آمده و درک می کنیم که خداوند از جا و مکان بیرون است.

در جای جای قرآن کریم، می توان آیاتی را یافت که از پدیده های گوناگون طبیعی یاد می کند و آنها را آیه و نشانه ای بر وجود خدا می شمارد و انسان را به تدبر و تأمل در آنها فرا می خواند. شناخت خدا از رهگذر نشانه های تکوینی او در جهان خلقت، که نمونه روشنی از راه تجربی خدایابی است، گاه به «شناخت آیه ای و آفاقی» نامیده می شود. [۱۰]

گروهی از آیات، آدمی را به اندیشه ورزی در آیات تکوینی خداوند دعوت می کند و انتظام موجود در هستی و در وجود آدمی را دلیل و راهنمایی می داند که اهل خرد و اندیشه را به سوی مبدأ متعالی جهان راهبری می نماید:

"مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی (قانع کننده) هست". [۱۱]

و "روی زمین برای اهل یقین نشانه هایی (متقاعد کننده) است، در خود شما؛ پس مگر نمی بینید؟" [۱۲]

گروه پرشماری از آیات قرآنی نیز بر روی پدیده های خاصی انگشت گذارده و آن را به عنوان آیه و نشانه ای بر وجود خدا و علم و قدرت خداوند معرفی کرده است. این آیات به قدری فراوان اند که حتی ذکر نمونه هایی از آن ها مجال بسیار گسترده می طلبد. [۱۳]

پیشوایان دین نیز به پیروی از روش قرآن کریم، بر «شناخت آیه» ای خداوند تأکید بلیغی کرده اند. برای نمونه، در حدیث جامعی از امام صادق (ع) خطاب به یکی از یارانش آمده است. ای مفضل! نخستین عبرت و دلیل بر خالق - جل و علا - هیأت بخشیدن به این عالم و گردآوری اجزا و نظم آفرینی در آن است. از این رو اگر با اندیشه و خرد درکار عالم، نیک و عمیق تأمل کنی، هر آینه آن را چون خانه و سرایی می یابی که تمام نیازهای بندگان خدا در آن آماده و گرد آمده است.

آسمان همانند سقف، بلند گردانیده شده؛ زمین بسان فرش گسترانیده شده؛ ستارگان چون چراغ هایی چیده شده و گوهرها همانند ذخیره هایی در آن نهفته شده و همه چیز در جای شایسته خود چیده شده است. آدمی نیز چون کسی است که این خانه را به او داده اند و همه چیز آن را در اختیارش نهاده اند.

همه نوع گیاه و حیوان برای رفع نیاز و صرف در مصالح او در آن مهیا است. اینها همه دلیل آن است که جهان هستی با اندازه گیری دقیق و حکیمانه و نظم و تناسب و هماهنگی آفریده شده است. آفریننده آن یکی است و او همان شکل دهنده، نظم آفرین و هماهنگ کننده اجزای آن است.

اه عقلی شناخت خدا می تواند در تقویت ایمان دینی مؤثر باشد در این راه، هستی خداوند به مدد مقدمات، اصول و روش های کاملاً عقلی ثابت می شود. [۱۵]

براهین و ادله فلسفی اثبات خدا، نمونه های روشنی از کاوش های عقلی در راه اثبات خدا است. این راه شناخت خدا، در مقایسه با دوراه پیش گفته، ویژگی هایی دارد که پاره ای از آنها بدین شرح است:

۱.

بسیاری از استدلال‌ها و تبیین‌های عقلی خدایابی به دلیل پیوند با مباحث پیچیده و عمیق فلسفی، برای کسانی که دستی در بحث‌های فلسفی ندارند، چندان مفید نیست. [۱۶]

۲.

یکی از امتیازات راه عقلی برای شناخت خدا آن است که می‌توان در مصاف علمی با شبهات ملحدان از آن سود جست و در مقام احتجاج و مناظره، ضعف و سستی دلایل منکران را آشکار ساخت و به چالش عقل‌گرایانی که جز به استدلال عقلی گردن نمی‌نهند، پاسخ گفت.

۳.

راه عقلی خدایابی می‌تواند در تقویت ایمان دینی مؤثر باشد؛ زیرا هرگاه خرد آدمی در برابر حقیقتی خاضع گردد، قلب و دل او نیز بدان گرایش قوی‌تری می‌یابد. از سوی دیگر، زدودن شک و تردید در سایه استدلال استوار عقلی سهم به‌سزایی در پیش‌گیری از آسیب دیدن ایمان دارد. [۱۷]

با توجه به کارکرد ویژه راه عقلی از یک سو و با نظر به تمایل فطری ذهن جست و جوگر انسان به بحث‌های عمیق عقلی و فلسفی از سوی دیگر، دانشمندان مسلمان پژوهش‌های ژرفی را در زمینه‌ی خدایابی عقلی به انجام رسانده‌اند که بخشی از آن به تأسیس براهین نوین وجود خدا یا تکمیل براهین پیشین انجامیده است.

یکی از متیقن‌ترین ادله عقلی اثبات هستی خدا، برهان معروف وجوب و امکان است. این برهان به چندگونه تقریر شده است که در این جا به ذکر نمونه‌ای بسنده می‌کنیم. می‌توان چکیده برهان وجوب و امکان را (در تقریر حاضر) چنین بیان کرد: یقیناً در جهان خارج موجودی هست. این موجود اگر واجب الوجود باشد مطلوب ما (که وجود خداوند یا همان واجب الوجود است) ثابت می‌شود و اگر ممکن الوجود باشد، با توجه به نیازمندی آن به علت و با توجه به امتناع تسلسل و دور، به موجودی نیاز دارد که وجودش معلول موجود دیگری نباشد و چنین موجودی، واجب الوجود (یا همان خداوند) است.

تعریف خداوند از دیدگاه من به عنوان یک مدل زبان مبتنی بر هوش مصنوعی، به دیدگاه‌های مختلف انسان‌ها بستگی دارد که تحت تأثیر فرهنگ، مذهب، فلسفه، و تجربه شخصی آنها

قرار دارد.

از دیدگاه الهیات اسلامی، خداوند صفاتی چون قادر مطلق، دانا به همه چیز، و مهربان مطلق دارد. این صفات نشان‌دهنده قدرت بیکران، دانش کامل، و محبت بی‌پایان خداوند است. همچنین در این دیدگاه خداوند فاقد جسم و ماده است و بنابراین محدود به زمان و مکان نیست.

از دیدگاه‌های فلسفی، خداوند می‌تواند به عنوان علت اولیه جهان تعریف شود که وجود همه چیز به او وابسته است، ولی خودش به چیزی وابسته نیست. او می‌تواند به عنوان موجودی بی‌زمان و بی‌مکان و نامحدود تصور شود که جهان را به وجود آورده و به آن نظم و معنا داده است.

در هر صورت، تعریف خداوند امری پیچیده و چند بعدی است و هر شخص ممکن است برداشت خاص خود را داشته باشد که بر اساس باورها و تجربیات فردی او شکل گرفته است.

دوستم «سراج الحق» که درین سفر همسفر من است چنین نظر دارد:

بحث درباره وجود خداوند و ماهیت او یکی از مباحث پیچیده و چند لایه در تاریخ فلسفه، علم، و الهیات است. نظرات بعضی‌ها مبنی بر اینکه خداوند یک مفهوم ساخته دست انسان‌ها برای پرستش و عبادت است، دیدگاهی است که برخی افراد به آن معتقدند. این دیدگاه به عنوان رویکردی انسان‌گرایانه یا سکولار شناخته می‌شود و بر این باور است که ایده خداوند و خدایان متعدد به عنوان پاسخی به نیازهای روانی و اجتماعی انسان‌ها ایجاد شده است.

در ادامه، به برخی از دیدگاه‌های رایج در این زمینه می‌پردازیم:

۱. دیدگاه علمی:

بسیاری از دانشمندان معتقدند که علم به سوالات مربوط به جهان مادی پاسخ می‌دهد و وجود خداوند به عنوان موجودی فراطبیعی خارج از حوزه علم است. برای مثال، نظریه بیگ بنگ یا تکامل نظریه‌هایی علمی هستند که سعی دارند چگونگی پیدایش و تکامل جهان و زندگی را توضیح دهند، بدون نیاز به فرض وجود یک موجود فراطبیعی.

۲. دیدگاه فلسفی:

در فلسفه نیز دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی فیلسوفان مانند نیچه به این باورند که

مفهوم خداوند ساخته دست انسان هاست و به تدریج با پیشرفت دانش و فهم بشری اهمیت خود را از دست می‌دهد. از سوی دیگر، فیلسوفانی مانند دکارت و کانت استدلال‌هایی برای وجود خداوند ارائه کرده‌اند که به مباحث متافیزیکی و اخلاقی مرتبط است.

۳. دیدگاه دینی:

در ادیان مختلف، خداوند به عنوان موجودی فراطبیعی و قادر مطلق توصیف می‌شود که جهان و انسان‌ها را آفریده و بر آنها نظارت دارد. این دیدگاه‌ها بر اساس متون مقدس و تجربیات دینی پیروانشان شکل گرفته‌اند.

در نهایت، تعریف خداوند و باور به وجود او مسئله‌ای بسیار شخصی و پیچیده است که هر فرد بر اساس تجربیات، باورها، و دانش خود به آن پاسخ می‌دهد. نظر بعضی‌ها که خداوند ساخته دست انسان هاست نیز یکی از این دیدگاه‌هاست و به عنوان یک نظر معتبر در مباحث فلسفی و علمی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اصطلاح "خداپرستان بی خدا" به یک گروه یا فلسفه‌ای اشاره دارد که باورمندان به آن به ارزش‌ها و اصول اخلاقی دین معتقدند، اما بدون باور به وجود خداوند یا موجود فراطبیعی. این رویکرد بیشتر به جنبه‌های اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی دین توجه دارد تا به جنبه‌های متافیزیکی و فراطبیعی آن.

دو نمونه بارز از این مفهوم عبارتند از:

۱. نئوآتئیسم:

نئوآتئیسم‌ها معمولاً به ارزش‌های اخلاقی و انسانی تأکید دارند و معتقدند که این ارزش‌ها می‌توانند بدون نیاز به باور به خداوند وجود داشته باشند. آن‌ها اغلب به علم و عقلانیت به عنوان پایه‌های اخلاق و رفتار انسانی توجه می‌کنند.

۲. اگزیستانسیالیسم اخلاقی:

اگزیستانسیالیست‌ها مانند ژان پل سارتر و آلبر کامو به آزادی فردی و مسئولیت شخصی تأکید دارند. آن‌ها بر این باورند که هر فرد باید خود معنای زندگی‌اش را بیابد و در برابر اعمالش مسئول باشد، بدون نیاز به ایمان به یک موجود فراطبیعی.

انجمن‌های اخلاقی سکولار و انجمن‌های انسان‌گرایی نیز نمونه‌هایی از گروه‌هایی هستند

که به ارزش‌ها و اصول اخلاقی مشترک با بسیاری از ادیان معتقدند، اما بدون باور به وجود خداوند. این گروه‌ها بر این باورند که انسان‌ها می‌توانند بدون نیاز به دین و باورهای فراطبیعی، به اخلاق و زندگی معنادار پایبند باشند.

نمونه‌هایی از اصول مشترک در این گروه‌ها عبارتند از:

احترام به حقوق بشر و کرامت انسانی

تلاش برای بهبود جامعه و کمک به دیگران

تشویق به تفکر آزاد و علمی

حمایت از عدالت و انصاف

در نهایت، "خداپرستان بی خدا" یا افراد و گروه‌هایی که به این فلسفه پایبند هستند، نشان می‌دهند که می‌توان بدون باور به موجودی فراطبیعی، به اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی معتقد بود و بر اساس آن‌ها زندگی کرد.

علمای مذهبی و سیانسی درین راستا نظریات مختلف دارند:

زمانی که از باور به خدا صحبت می‌کنیم پیش از هر چیز باید مقصود خود را از خدا و مفهوم آن روشن سازیم. نگاهی به لیست خدایان در طول تاریخ نشان می‌دهد که مفهوم خدا بسیار فراتر از خدایان ادیان ابراهیمی است. به بیان دیگر، گانش پسر شیوا با سری همانند فیل در هندوستان، خدایان جزایر پلینزی، خدایان محلی سریلانکایی تامیلی، خدایان آزتک‌ها و خدایان مصر و یونان باستان نیز خدایانی محسوب می‌شوند که ممکن است حتی نام آن‌ها را نیز نشنیده باشیم.

هر چند که امروزه خدایی چون زئوس، یکی از قدرتمندترین خدایان یونان باستان به تاریخ پیوسته و حس ایمان دینی و پرستش را در کسی زنده نمی‌کند اما هرکدام از این خدایان، روزگاری در گوشه‌ای از پهنه گیتی، پیروانی داشته‌اند و برای بسیاری مقدس بوده‌اند. تنها در دایرةالمعارف خدایان بیش از ۲۵۰۰ خدای موجود در تاریخ بشر معرفی شده است. اما به راستی منشاء باور انسان به دین و خدا چیست؟

این موضوعی است که دانشمندان و فیلسوفان بسیاری را با خود مشغول کرده است و هر یک تلاش کرده‌اند پاسخی برای این پرسش بیابند که باور به خدا از چه زمانی و بر چه مبنایی در

فرهنگ های مختلف بشری شکل گرفته است.

از دید فروید منشا باور دینی را باید در روان رنجوری بشر جستجو کرد و از دید دورکهایم، دین یک برساخته اجتماعی است. ریچارد داوکینز، زیست شناس تکاملی، دین را از منظر فرگشتی و بر مبنای نظریه داروین مورد بررسی قرار می دهد و در کتاب مشهور خود (توهم خدا) می گوید: "اگر عصب شناسان یک مرکز مرتبط با باور به خدا در مغز پیدا کنند، دانشمندان داروینیستی همانند من همچنان در پی آنند که دریابند چرا انتخاب طبیعی به گزینش چنین مرکزی انجامیده است؟"

به عبارت دیگر خواهیم پرسید چرا آن دسته از نیاکان ما که به لحاظ ژنتیکی مستعد داشتن چنین مرکزی در مغز خود بوده اند باقی مانده و تولید مثل کرده اند؟

پرسش داوکینز در حقیقت این است که دین چه کارکرد و فایده ای برای انسان داشته که با گذشت حدود ۸۰ هزار سال پیش تا کنون بشر را با خود مشغول کرده است. آیا دین عامل سازگاری انسان با محیط بوده است؟

به تعبیر زیگموند فروید نظریه داروین توهم خودشیفتگی ما را نابود کرده است و از زمان داروین به نظر می رسد این تکبر انسان که از روی تصویر خداوند آفریده شده توهمی بیش نبوده است.

دین، میراث فرهنگی مفید یا مضر؟

در باب اینکه دین در طول تاریخ حیات انسان فایده یا صرفه تکاملی داشته دیدگاه های مختلفی وجود دارد. برخی دین را به عنوان یک پارازیت فرهنگی می بینند که اگرچه برای میزبان انسانی خود فایده ای ندارد و چه بسا مضر هم باشد اما به مثابه انگل فرهنگی برای تکثیر و بقای خود از میزبان انسانی بهره برده است. برخی دین را عامل انسجام درون گروهی در رقابت با دیگر گروه ها می دانند و به عبارتی قائل به این نکته هستند که دین برای بقای گروه های انسانی، فایده تکاملی داشته است.

برخی بر این باورند که دین، نه به صورت مستقیم بلکه محصول جانبی و غیرمفید از خصیصه های دیگری است که به سود سازگاری انسان با محیط بوده اند. آنها رفتار شب پره را مثال می آورند که در حرکت به سمت شعله شمع، رفتاری از خود بروز می دهد که باعث مرگ او می شود. این رفتار شب پره از دید دانشمندان، محصول فرعی از پرواز شب پره به سمت ماه و به قصد

جهت یابی بوده است.

انسان مذهبی وقت و انرژی و هزینه و حتی زندگی خود را وقف باورهایی می کند که کمترین سودی به حال او ندارد اما این رفتار از دید ریچارد داوکینز یک محصول جانبی نامطلوب یا یک انحراف از یک خصیصه دیگر است که شاید زمانی مفید بوده است. به بیان دیگر، گرایشی که در شرایط خاصی توسط نیاکان ما انتخاب شده در واقع دین نبوده است و بلکه فایده های دیگری داشته و تنها به شکلی کاملاً تصادفی در قالب رفتار دینی ظاهر شده است.

خداباوری از دید داروین

بحث های بسیاری بر سر تفاوت میان بی خدایی و ندانم گرایی در جریان است. خداباوران با یک معیار و شدت مشخص درگیر ایمان به خدا نیستند و بسیاری از بی خدایان نیز در قاب اندیشه خود جایی بین بی خدایی و ندانم گرایی به سر می برند. ریچارد داوکینز در کتاب توهم خدا معیاری را معرفی می کند که به اختصار DN مشهور شده است. بر این اساس عدد ۱ بیانگر اعتقاد عمیق به خدا و خداباوری حداکثری و عدد ۷ نشان دهنده بی خدایی حداکثری است. خود داوکینز درباره اینکه کجای این معیار ایستاده می گوید جایی روی شش اما متمایل به هفت.

او می افزاید من یک ندانم گرا هستم و آگنوستیک بودن من به وجود خدا به اندازه آگنوستیک بودن من به وجود پری در انتهای باغ است. چارلز داروین نیز دست کم آن گونه که از روی آثار و مکاتبات به جا مانده از او می توان دریافت، بی خدا نبوده است و در نوشته ای مربوط به سال ۱۸۷۹ یعنی سه سال پیش از مرگ می نویسد من هرگز در شدیدترین نوسان های فکری ام آتئیست به معنای منکر وجود خدا نبوده ام و فکر می کنم به طور کلی و هر چه پیرتر می شوم، اغلب تعبیر آگنوستیک، شرح درست تری از وضعیت ذهنی من به دست می دهد.

خداباوری از دید فروید و از منظر فیزیولوژی مغز

باور به خدا از دید زیگموند فروید، عصب شناس و روانکاو مشهور اتریشی یک امر توهمی است و خدا در نظر او همان مفهوم پدر است که در ذهن انسان تعالی پیدا کرده است. مفهومی که آدمی بر اثر نیازها و ناتوانی های خود در دوران کودکی به آن پناه برده است. از دید فروید باور دینی از جمله رفتارهای روان رنجورانه انسان مانند وسواس به شمار می رود. با ظهور علم

مدرن، بررسی مکانیسم عمل مغز و نقش آن در باور به خدا و ماوراء الطبیعه نیز میسر شد. به تدریج منشاء توهمات دینی و درگیری ذهنی با مذهب و خدا و ارتباط آن با اختلالات شدید سامانه لیمبیک مشخص شد و انسان دانست که ادراکات و تجربیات اسرارآمیز دینی و راز و نیاز و حس پرستش و زانو زدن در برابر قدرتی فراطبیعی از کجا ناشی می شود.

مطالعه سال ۲۰۱۶ جانستون حتی امکان ارتباط بین تجربیات عمیق مذهبی از یک سو و بیماری صرع از سوی دیگر را مورد بررسی قرار می دهد. اگر بتوان دینداری را با فعالیت های الکتریکی غیرطبیعی مغز توضیح داد و باور به خدا را با کارکرد لوب گیجگاهی، دیگر جایی برای خدا و افسانه های دینی باقی نمی ماند و دین و خدا چیزی جز میراث تکاملی زیستی و چیزی جز عملکرد طبیعی مغز نیستند. یافته های داروین در زیست شناسی و صورت بندی نظریه تکامل در کنار پیشرفت های علم به خصوص در نوروساینس و علوم اعصاب به نوعی تکمیل قطعات پازل فهم ما از جهان به شمار می روند.

درست همانگونه که کپرنیک در سال ۱۵۴۳ نشان داد زمین مرکز کائنات نیست و هیچ جایگاه ویژه ای نیز در کیهان ندارد، داروین نیز به ما نشان داد که انسان نه تنها اشرف مخلوقات نیست، بلکه حتی با برنج و ماهی و شامپانزه نیز منشا یا نیای مشترک دارد.

ضمن آنکه انتخاب طبیعی، مکانیسم پیشنهادی داروین برای تکامل زیستی، جایی برای باور به خدا و افسانه های عهد عتیق که در سفر پیدایش و داستان آفرینش آدم و حوا و هابیل و قابیل که در کتاب های دینی آمده باقی نمی گذارد. به تعبیر زیگموند فروید نظریه داروین توهم خودشیفتگی ما را نابود کرده است و از زمان داروین به نظر می رسد این تکبر انسان که از روی تصویر خداوند آفریده شده توهمی بیش نبوده است.

برتراند راسل چنین نظر دارد: چکیده: راسل همه براهین اثبات وجود خدا را مغالطه آمیز میداند؛ و برآن است که مردمان بر اثر عادات و عواطف به وجود خدا اعتقاد دارند، نه بر اثر برهان عقلی. از دوره کودکی، اعتقاد به خدا را به بیشتر مردمان تلقین کرده اند؛ و سپس در دوره بزرگسالی، ترس از مرگ و میل به امنیت مردمان را بر اعتقاد به خدا وامیدارد. یک عامل مؤثر این نظر است که اعتقاد به خدا مردمان را درستکار میکند و بی اعتقاد به خدا مردمان تبهکار میشوند؛ بنابراین، خطاست که وجود خدا را قبول نکنیم. اما راسل اولاً استدلال میکند که

مؤمنان بر پایه ایمانشان تبهکاری میکنند و خود را مجاز میدانند که دیگران را بفرمان خدا بقتل برسانند! ثانیاً تأکید میکند که در مسئله وجود خدا باید دو امر را تفکیک کرد: یکی اینکه آیا اعتقاد به وجود خدا صادق است یا کاذب؟ و دیگر آنکه اعتقاد به وجود خدا چه نتایج اخلاقی و اجتماعی دارد؟ خلط این امور منطقاً مغالطه-آمیز است. راسل دلایل صدق و کذب اعتقاد به وجود خدا را بررسی می-کند؛ و ادعا میکند دلیلی قانع کننده بر وجود خدا وجود ندارد؛ بنابراین، بعید است که خدایی وجود داشته باشد.

سراج الحق چنین نظر دارد: اولین و بزرگترین سوالی که می تواند هر یک از ما را به عنوان یک انسان متعالی، درگیر کند، اثبات وجود خداست: یک قدرت و شعور نامتناهی که خالق کل کائنات است. اما سوال مهم تر اینجاست که در کجا باید به دنبال خدا بگردیم؟ در فلسفه، در ادبیات یا در علوم تجربی مانند فیزیک و شیمی یا حتی در وجود خودمان؟ اندیشمندان مختلف در این مورد، نظرات مختلفی داشته اند. از آنجایی که در دیپ لوک، دنیای کوانتومی را رصد می کنیم، در این مطلب هم سعی می کنیم سوال خود را در این حوزه، بررسی کنیم. علم فیزیک را می توان مادر علوم تجربی نامید و احتمالاً به همین دلیل است که اکثر کسانی که در علم، به دنبال خداوند می گردند، به سراغ فیزیک می آیند. از ابتدای قرن بیستم که سرو کله کوانتوم در فیزیک، پیدا شد، این داستان بسیار جنجالی تر و البته پیچیده تر شد. علمی که برای اولین بار، قانون علیت را به نوعی، زیر سوال برد. به همین دلیل، دوره تولد کوانتوم را می توان یکی از نقاط عطف درگیری فلسفه و علم دانست. به جرات می توان گفت، بسیاری از بنیان گزاران کوانتوم (یا همه آنها)، فلاسفه بزرگی بودند که به شدت از تفسیر خود از مکانیک کوانتومی، دفاع می کردند. (در آخرین قسمت کلاس های درس کوانتومی، مهم ترین این مکاتب فلسفی را بررسی خواهیم کرد.

دانشمندان فیلسوف همواره به سه دسته تقسیم می شوند: عده ای خدا باور و عده ای ملحد یا خداناباور که هر کدام می کوشند به کمک استدلال های علمی، وجود خدا را اثبات یا رد کنند. هنوز هیچ پیروزی از میدان این نبرد، بیرون نیامده است! شاید اصلاً نبرد در این میدان اشتباه باشد: این نظر دسته سوم دانشمندان فیلسوف است! به نظر آنان، نباید در علم به دنبال خدا گشت. آنها معتقدند علم در درجه ای قرار ندارد که بتواند یک موجود فرامادی را

اثبات کند و شاید هیچگاه هم به چنین درجه ای نرسد! هنوز مشخص نیست حق با کدامیک از این سه دسته است. هر کس می تواند با مطالعه استدلال ها این سه دسته، به یکی از آنها بپیوندد.

اثبات وجود خداوند در تاریخ علم، بحث های زیادی را به وجود آورده است. بسیاری از دانشمندانی که البته فیلسوفان بزرگی هم هستند، به ذاتی لایتناهی به نام خداوند اعتقاد دارند و البته عده ای دیگر مانند استیون هاوکینگ، وجود چنین قدرتی را بیهوده و غیرلازم می دانند.

برای پاسخ به این سوال که آیا خداوندی جهان را خلق کرده است، باید قدم به قدم مراحل زیر را طی کنیم:

۱- هر چیزی که آغازی دارد، علتی دارد.

۲- کائنات، آغازی داشته است.

۳- بنابراین کائنات هم علتی دارد.

قدم اول همان قانون علت و معلول است که می گوید هر معلولی، علتی برای به وجود آمدن دارد، در غیر اینصورت ماده از هیچ به وجود آمده است که به هیچ وجه منطقی نیست. در گام دوم باید اثبات کنیم که جهان آغازی داشته است و برای اینکار از علم کمک میگیریم و در مرحله سوم فقط باید از مرحله ی قبل، نتیجه گیری کنیم.

شواهد آغاز جهان

برای اثبات آغاز داشتن کائنات، چندین شاهد و دلیل علمی در دست داریم. یکی از این شواهد، قوانین ترمودینامیک هستند که به صورت زیر بیان می شوند:

قانون اول: میزان کل انرژی-جرم در جهان، ثابت است.

قانون دوم: میزان انرژی در دسترس برای کار در حال کاهش است یا به عبارت دیگر انتروپی در حال افزایش و در حال رفتن به سمت ماکسیمم است. برای کسانی که با مفهوم انتروپی آشنایی زیادی ندارند باید بگویم که انتروپی یک کمیت ترمودینامیکی بوده و معیاری از نحوه ی توزیع انرژی است، به طوری که هر چه میزان پخش انرژی بیشتر باشد، انتروپی نیز بیشتر خواهد بود. به نظر من اینکه از انتروپی به عنوان "بی نظمی" یاد می کنند، کاملاً اشتباه است،

در طبیعتی با چنین قوانین دقیقی، بی نظمی معنا ندارد، در واقع وقتی تمام انرژی در یکجا متمرکز شده باشد، انرژی مینیمم (مانند آغاز جهان) و زمانی که انرژی بین بخش های مختلف به طور یکسان، پخش شده باشد، انرژی ماکسیمم مقدار خود را دارد که این یعنی عدالت، نه بی نظمی!

بگذریم، حالا باید از این دو قانون نتیجه گیری کنیم: اگر میزان کل انرژی-جرم محدود باشد و میزان انرژی قابل استفاده، در حال کاهش باشد، بنابراین جهان نمی تواند تا ابد وجود داشته باشد و انرژی اش روزی تمام خواهد شد. هر بخش از جهان، دمای یکسانی (انرژی ماکسیمم) خواهد داشت. بنابراین نتیجه ی واضح این است که جهان در زمان معینی و با مقدار بسیار زیادی انرژی آغاز شده است و اکنون در حال مصرف این انرژی است. در اختریف یک نیز، کشف مهمی وجود دارد که به آغاز و خلق کائنات اشاره دارد و ثابت شده است که جهان ما در حال تورم و انبساط است و تا ابد به این تورم ادامه خواهد داد. این کشف، دلیلی قوی است که ثابت می کند جهان در حال تورم، روزی در یک نقطه متمرکز بوده و در واقع شروعی در زمان داشته و از یک زمان خاص آغاز شده است.

پس چه کسی خدا را خلق کرده است؟!؟

حال ممکن است برای عده ای این سوال پیش بیاید که اگر هر چیزی که آغازی داشته، حتما علتی و خالق هم دارد، پس خالق خدا کیست؟ پاسخ به این سوال در فهم نکته ی ظریفی نهفته است: ما در استدلال خود گفتیم هر چیزی که آغازی داشته باشد، علت و خالق خواهد داشت، اما مسئله اینجاست که خدا آغازی نداشته است! طبق قانون نسبیت عام اینشتین که در کنار کوانتوم، یکی از نظریات انقلابی قرن بیستم بود و آزمایش ها هم آن را اثبات کرده اند، زمان به ماده و فضا ارتباط دارد، بنابراین زمان خودش با ماده و فضا آغاز شده است! پس بحث کردن در مورد زمان قبل از خلق کائنات کاملاً اشتباه است. زیرا زمان خود با کائنات متولد شده است. اما خدایی که ما از او حرف میزنیم خالق کل کائنات و من جمله زمان است! بنابراین خدا با زمانی که خودش آن را آفریده، محدود نمی شود و در آن نمی گنجد. در نتیجه خداوند، آغازی در زمان نداشته و در نتیجه نیازی به علت و خالق ندارد! در مقالات آینده خواهیم دید تفسیر کپنهاگی مکانیک کوانتوم هم خدا را بیرون از سیستم مشاهده

کننده و مشاهده پذیر قرار می دهد. تفسیر کپنهاگی می گوید واقعیت، معلول اندازه گیری است و تا ما چیزی را اندازه گیری نکنیم آن چیز وجود نخواهد داشت! اگر تمام این دلایل را کنار هم بگذاریم، می توانیم نتیجه بگیریم که کائنات توسط یک قدرت ماورای کائنات و فوق طبیعی خلق شده است. این شواهد همچین نشان می دهند که این قدرت فوق جهانی، بسیار باهوش و باشعور است.

چرا شما نباید به خودتان بگویید: قطعاً یک شعور فوق العاده باهوش، ویژگی های اتم کربن را طراحی کرده است، در غیر اینصورت احتمال پیدایش من از چنین اتمی از طریق نیروهای تصادفی طبیعت، ناچیز است؟“ البته که باید این سوال را از خودتان پرسید! تفسیر حقایق نشان می دهد که یک ابرشعور یا ابر عقل، این جهان را با فیزیک، شیمی و زیست شناسی خلق کرده است، چرا که نیروهای تصادفی طبیعت، قادر به انجام چنین کاری نیستند.

از طرفی افرادی مانند استیون هاوکینگ و ریچارد داوکینز، که اولی یک فیزیکدان نظری و دومی یک زیست شناس فرگشتی است، هر کدام با استفاده از حوزه تخصصی خود، وجود خداوند را رد می کنند. مثلاً هاوکینگ می گوید در کوانتوم، ذره می تواند از هیچ به وجود آید. در حالیکه این استدلال، کمی عوام فریبانه است، چرا که مفهوم ”هیچ“ در فیزیک با مفهوم آن در عوام، تفاوت دارد. در واقع، ”هیچ“ در عوام به معنای ”عدم“ است، در حالیکه ”هیچ“ در فیزیک، یک میدان است و به معنای عدم نیست. بنابراین، لازم است در مورد هر استدلالی (چه در اثبات و چه در رد خدا) کاملاً تحقیق کنید و تنها به این دلیل که یک دانشمند مشهور آن را بیان می کند، قانع نشوید!

بهر روز عالم فزیک چنین میگوید: کسی باعث شده که ما اینجاییم حتی کیهان را طوری طراحی کرده که موجودات باهوش را بوجود بیاورد البته با پوزش از اساتید نظر خودم است وقتی در یک سیاره حیات هوشمند بوجود میاد توانایی حفظ خود در برابر خرده سیارکها پیدا میکنه و میتواند به تمدن خود تا پایان عمر کیهان ادامه بده ولی موجوداتی که هوشمند نمیشن حتی با فرصت چندین میلیون ساله که به اونها توسط روال کار کیهان داده میشه از دید خالق ارزشی نداشته و به صورت اتوماتیک وار توسط خرده سیارکها نابود میشن (نابودی دایناسورها بعد از میلیونها سال تکامل در شصت میلیون سال پیش) در حالی که ما شاید بعد

از صد سال توانایی کامل در برابر یک خرده سیارک بزرگ را خواهیم داشت نتیجه شاید هوشمند شدن تمدن های داخل کهکشانش بعد از میلیونها و یا حتی میلیاردها سال و نزاع این تمدنهای کیهانی باعث از بین رفتن اون دنیاها و بوجود آمدن بیگ های متوالی شده است (بالاخره بعد از چند میلیارد سال بعد همین نوادگان ما به چه قدرتهای کیهانی که دست پیدا خواهند کرد مقایسه کنید قدرت منجنیقهای قدیمی رو با بمب هیدروژنی تزار تو به برنامه علمی دیدم که یه فیزیکدان آمریکایی پیش بینی کرده بود که همین تمدن ما در صورت بقا تا یک میلیارد سال بعد توانایی جابجایی محتویات یک کهکشان رو پیدا خواهد کرد

مهدی عالمی دیگری تصریح میکند:

مشکل اینجاست که تمام اون چیزی که دیده میشه، شناخته میشه و درک میشه.. در جایی به نام ذهن ما انسانها، باکمک پنج حواس هستند.. که ابزاری هست برای بقاء و تامين نیاز. ما انسانها.. قوانینی که در عالم هست .. و بیشتر مسیر تولد تا مرگ را طی میکنه. و مرتبا از شکلی به شکل دیگه در میانند.. فقط درک ما با ابزار دیدن و شنیدن و دانستن چند قانون هست.. که چون برای ما مرگ وجود داره.. زمان هم وجود داره... زمان وجود نداره.. ما چون دنیا و همه چیز را در حال تغییر مبینیم. از زمان استفاده میکنیم. درک ما نسبت به همه قوانین عالم بسیار ناچیز و میخایم همه چیز را از فیلتر قوانین پیش پا افتاده فیزیک و شیمی و قوانین دیگه تفسیر کنیم... ساختن، تبدیل شدن، دیده شدن، تاریکی و نور .. فقط، اصولی هستند بسیار پیش پا افتاده .. که مخصوص درک نیاز های ما و تداوم ، و بقاء زندگی بسیار کوتاه ماست.. ماهرگز نخواهیم توانست قوانین واحد و جایگاه گرداننده بوجود آورنده خود را درک کنیم چون عمر کوتاه ما و درک ما قوانینی را درک میکنند. که مربوط به نیازهای ما تعریف شده اند. سرما گرم ، نور و تاریکی، مخصوص درک ما . هستند، وقتی که میمیریم ، به نظر میرسد که هرگز وجود نداشته ایم، و دنیا با همه عظمت توهمیست در ذهن . انسانهای عاقل . پیوند بین اتفاقات و انعکاس ان بر روی زندگی خود را کشف کرده، و کوچکترین تغییرات را در پیچیده ترین قوانین الهی میدانند. کسی که اصول آفرینش را بشناسد و رفتار کند همانند الواری که بر سطح رودخانه در حرکت است. خود رابه امواج میسپارد، و میداند به سلامت این مسیر را طی خواهد کرد در خصوص نظر دوستان در مورد مقاله مورد بحث به نظر میرسد که تا حدودی حق با دوستان

است و این استدلال برای اثبات وجود خدا کامل و گویا نیست به دلایلی که عرض خواهد شد:

اشکال اول

کلیه امور مادی به نوعی بهره مند از وجود هستند و وجود هرگز از عدم به وجود نمی آید بنابراین این امور مادی را از نظر اینکه آغاز آن چگونه بوده را در دو سطح جدا میتوان بررسی کرد
 اول: آغاز ماهیت و چیستی یک پدیده مشخص . مثلاً آقای ایکس چند ساعت قبل نبود و الان متولد شد بنابراین این شخص یک آغازی دارای با این دیدگاه پدیده مادی آغازی دارد
 والبته علتی مشخص دوم: هر پدیده مادی برای اینکه محقق گردد نیاز به لوازم و مواد اولیه دارد و ممکن نیست از هیچ مطلق به وجود بیاید یعنی هر چه شما به عقب برگردید باز هم ممکن نیست به هیچ و عدم مطلق برسید بنابراین این هم علم و هم عقل مجرد تصدیق دارند که امور مادی و هر امر دیگری که بهره ای از وجود داشته باشد نمی تواند محصول عدم باشد زیرا عدم وجود خارجی ندارد که بتواند اثری از او صادر گردد بلکه تنها یک اعتبار ذهنی است برای درک بهتر وجود.

بنابر این در این سطح و دیدگاه بنیادین ماده آغاز از عدم ندارد و به عبارتی ماده ازلی و ابدی است

اما اینجا یک سوال پیش می آید و آن اینکه ماده در ذات خود ممکن الوجود است یعنی ذاتاً وجود و عدم (نه عدم مطلق بلکه تحقق صورتی مشخص) برای آن یکسان است یعنی هم میتواند به وجود بیاید و هم به وجود نیاید به عبارت روشن تر ماده برای محقق شدن به شکل خاصی نیاز به علتی دارد تا در صورت بخشی به او جهت داده و هوشیارانه او را هدایت کند زیرا ماده خود دارای شعور مستقل نیست و توانایی برنامه ریزی ندارد و نیاز به علتی قبل از خود دارد و البته این سلسله علل نمی تواند تا بی نهایت ادامه داشته باشد زیرا در این صورت ما هیچگاه شاهد این عالم نبودیم درست مثل یک لشکر که دارای سلسله مراتب است و هر کدام برای انجام وظیفه نیاز به دستور ما فوق دارند بنابراین این حرکت و عمل سرباز نیاز به دستور فرمانده دسته دارد و آن فرمانده نیز نیاز به دستور ما فوق خود و این سلسله به فرمانده اصلی ختم میشود که او خود تصمیم گیرنده است و نیاز به دستور دیگری ندارد .

بنابر این وقوع جنگ بستگی به دستور نفر اول دارد . ولی اگر تصور کنیم که این سلسله مراتب

تا بینهایت ادامه داشته باشد هیچگاه جنگی محقق نمیشود زیرا ما هیچگاه به نفر اول که نظرش مستقل باشد نخواهیم رسید که بخواد دستور جنگ را صادر کند. سلسله علل نیز به همین شکل است و نمی تواند این سلسله بینهایت باشد. پس اگر ما شاهد جهانی محقق شده هستیم مسلما این سلسله به یک علت العلل ختم شده هر چند ما قادر به درک آن نباشیم.

اشکال دوم

ما اگر برای خلق جهان، زمانی را مشخص کنیم اولین سوال این است که چرا خدا در این زمان مشخص خلق را آغاز کرد اگر خلقت خوب است و مفید چرا قبل از آن این کار را انجام نداد چه عاملی در این کار دخیل بوده اگر این عامل درونی است چرا در زمانی مشخص این امر محقق شده به عبارتی اگر هیچ عامل بیرونی در اراده خدا دخالت نداشته چرا این امر در زمانی معین صورت گرفته و همیشگی نبوده و اگر این عامل بیرون از ذات خدا بوده پس او خدایی قائم به ذات و مستقل و قادر مطلق نبوده چون بیرون از ذات او اولاً اموری دیگر وجود داشته ثانیاً ان امور توانسته اند اراده خدا را به نوعی تحت تاثیر قرار دهند و ما هر نوع که به آغاز خلقت نگاه کنیم باز به محضوراتی برمیخوریم که با ذات اقدس اله جور در نمی آید بنابر این خلقت نمی تواند به صورت خطی باشد یعنی در یک نقطه شروع و در نقطه دیگر پایان پذیرد زیرا در عالم ماده هر چه آغاز داشته باشد نهایتاً به پایان خواهد رسید (البته پایان به معنی سیر پایانی یک صورت مشخص)

اشکال سوم

ملاک نیازمندی معلول به علت زمان مند بودن ان نیست بلکه فقر ذاتی ان موجود است یعنی هر موجودی که در ذات خود ممکن الوجود باشد خواه زمان مند باشد و خواه فرا زمانی نیازمند علت است بنابر این ما حتی اگر خدا را نیز فرا ماده بگیریم که زمان بر ان صدق نکند باز هم نمی توان به استناد به ان حکم به علت نداشتن ان بکنیم بلکه برای علت العلل بودن خدا باید غنای ذاتی ان را اثبات کنیم به گونه ای که محال باشد که او نیاز به علت داشته باشد نه اینکه چون او قبل از زمان است پس علت ندارد

اثبات خدا

اثبات خدا با اثبات خود ما آغاز میشود به این ترتیب:

ما در هر چیزی بتوانیم شک کنیم در وجود خود نمی توانیم شک کنیم و این وجود حقیقتی ورای چیستی و بدن جسمانی ماست زیرا با وجود اینکه بدن ما از آغاز کودکی تا دوران کهولت همواره در حال تغییر و جایگزینی سلولهای بدن بوده ولی هرگز ما در وجود خود دچار دگرگونی ذاتی نمی شویم به این معنی که به تبع تغییر بدن وجود ما نیز تغییر کند و یا مثلا با قطع عضو وجود ما نیز ناقص گردد. همچنین اگر وجود ما عین بدن ما باشد پس قاعدتا تا وقتی بدن موجود باشد وجود ما نیز باید برقرار باشد در صورتی که ما در عمل خلاف این را شاهد هستیم. باری در فلسفه تمایز بین وجود و ماهیت به تفصیل به اثبات رسیده (البه در سطح عالم تعقل) که در این نوشته جایی طرح ان نیست هر چند که در عالم خارج این وجود و ماهیت عین هم هستند و قابل تفکیک نیستند زیرا وجود در این دنیا تا در قالب جسم نباشد برای ما قابل درک نیست و همچنین ماهیت و چیستی اگر موجود نباشد ادراک نمیگردد.

درست مانند نرم افزار و سخت افزار یک رایانه که تا سخت افزار نباشد نرم افزار قابل اجرا نمی باشد و سخت افزار هم تا نرم افزار نباشد قادر به انجام هیچ عملی نخواهد بود و در حقیقت هر دو آنها لازم است تا یک رایانه قابل استفاده باشد هر چند که در سطحی دیگر هر کدام از سخت افزار و نرم افزار قواعد و اصول خود را دارند و جدا گانه قابل بررسی هستند.

از طرف دیگر در کنار این وجود های بسیاری که در عالم وجود دارند از جامدات گرفته تا حیوانات و انسانهای مختلف و بالاتر از ان وجودهای مجرد مانند وجود قوانین هستی که در افقی بالاتر از ماده قرار دارند و کلیه امور عالم را تدبیر میکنند که تا به حال بشر قادر به شناسایی بسیاری از این قوانین گردیده و با وجود اینکه در وجود آنها شکی ندارد ولی آنها اموری مادی نیستند که بتوان آنها را لمس کرد و خود این قوانین بهترین دلیل بر وجود امور حقیقی ورای ماده است و این که مراتب وجود منحصر به عالم ماده نیست.

اما با وجود این همه کثرت در مراتب وجود ما به راحتی میتوانیم این را درک کنیم که اصل هستی و وجود در حقیقت یکی است و دوتا نیست یعنی وقتی ما میگوییم درخت است، انسان هست، قانون جاذبه هست، اصول اخلاقی هست و... با وجود اینکه از ماهیت های مختلفی

صحبت کرده ایم ولی وجود داشتن در تمام آنها به یک معنی است و البته مقدم بر ماهیت آنها (در فلسفه به تفصیل دلایل تقدم وجود بر ماهیت بیان شده) در حقیقت در پس این چیستی های مختلف ما با یک حقیقت واحد روبه رو هستیم و آن وجود و هستی است و این وجود از نظر عقلی واحد است یعنی وجود مفهومی چندگانه نیست و قابل تجزیه و ترکیب هم نیست ولی علت اینکه ما وجودهای مختلف را به اعتبار ماهیت آنها درک میکنیم به خاطر این است که وجود امری ذو مراتب و تشکیکی است. مانند نور که با وجود اینکه حقیقتی واحد است ولی میتواند بینهایت مراتب داشته باشد مثلا نور خورشید نور است و نور شمع هم نور است و اختلاف آنها اختلاف ذاتی نیست بلکه اختلاف مرتبه ای است بنابر این هم اختلاف آنها و هم اشتراک آنها در یک امر است و آن میزان بهره مندی از نور میباشد در عرصه وجود نیز به همین ترتیب ما شاهد یک واحد کثیر هستیم. یعنی واحد در ذات و کثرت در مراتب ذات اگر این توضیحات خوب هضم شده باشد میتوان گفت:

خدا همان اصل و خالص وجود است که یکتاست به این معنی که ما در حقیقت در کل هستی یک وجود بیشتر نداریم و تمام موجودات عالم مراتب و جلوه های اصل وجود هستند که همگی وابسته و طفیلی اصل وجود میباشند.

خدا ازلی و ابدی است چون اصل وجود نه از عدم به وجود می آید و نه به عدم تبدیل میشود زیرا شما هر امری را برای علت و به وجود آورنده "وجود" تصور کنید ابتدا باید وجود او را فرض کنید و این یعنی او خود وابسته به اصل وجود است.

همچنین وجود ابدی است زیرا وجود ممکن نیست به عدم ختم شود زیرا عدم تنها یک اعتبار ذهنی است و اعتبار هیچگاه نمی تواند بر حقیقت چیره گردد مثلا شما هیچگاه نمی توانید بگویید به مقابله با دشمن فرضی رفتم و از دشمن فرضی شکست خوردم و این حرف شما را هیچ عاقلی از شما قبول نمی کند زیرا دشمن فرضی تحقق خارجی ندارد که بتواند شما را شکست بدهد

خدا فرا تر از زمان و مکان است چون اصل وجود در سلسله مراتب بسی بالاتر از مرتبه مادیت قرار دارد و زمان و مکان حاصل امور مادی است و امور مادی خود پایین ترین مرتبه وجود است که هم در خلق و هم در تداوم خود نیازمند مراتب بالاتر وجود است

یکی از ایراداتی که به وحدت وجود گرفته شده این است که اگر چنین باشد که کل هستی مراتب وجود هستند پس سنگ و جوب هم خداست و جوب این است که یک قطره یک کاسه اب یک نهر یک رود یک دریاچه و یک دریا و اقیانوس همگی ذاتا اب هستند و در ذات هیچ تفاوتی با هم ندارند ولی ایا کاربرد و توانایی انها هم با هم برابر است ایا یک قطره میتواند کار یک اقیانوس را انجام دهد مسلما نه ولی ایا این عدم کاربرد به دلیل ذاتی است یا به دلیل میزان برخورداری و وسعت ان است .

جواب مشخص است اب در حقیقت یکی است ولی میتواند جلوه های مختلفی داشته باشد و به تناسب ان میتواند دایره توانایی ان نیز بسیار متفاوت باشد اگر مطالب خوب درک شده باشد تمام موانع و ایرادهای استدلال بالا بر طرف میشود به این ترتیب که:

خدا اصل و خالص وجود است که ذاتا هستی بخش است و خلق و هستی بخشی او عین ذات اوست و قدیم است به این معنی که خلق آفرینش همواره بوده و خواهد بود ولی این خلق دارای مراتب بسیار است و زنجیر وار به هم متصل هستند و از امور مجرد محض شروع شده تا به امور مجرد متصل به جهان طبیعت میرسد به عبارتی نظام طبیعت محصول سلسله مراتب وجود مجرد بالاتر از خود میباشد که در حقیقت دنیای کوانتوم مرزبین این سلسله مراتب عالم مجرد و عالم ماده میباشد و به نوعی عالم کوانتوم عالمی نیمه مجرد است اما این خلق ازلی و ابدی در یک مسیر مستقیم قرار ندارد بلکه در یک چرخه در حال چرخش است که نمی توان نقطه آغازی برای ان تعیین کرد درست مانند چرخه فصول سال و چرخه حیات و ممات جانداران و همچنین چرخش الکترون به دور هسته و چرخش سیارات به دور خورشید و بنابر این کل نظام هستی در یک چرخه همیشگی قرار دارد و در سطح کلان ازلی و ابدی است ولی در سطحی دیگر مدام در حال خلق و عدم است ولی نه خلق و عدم مطلق بلکه خلق و عدم به معنی تغییر و تحول از شکلی به شکل دیگر.

با این تفسیر اشکال اول بر طرف میشود و میتوان گفت ماده ازلی ابدی هست ولی نه به ان معنی که قائم به خود باشد بلکه به اتکاء قدیم بودن اصل وجود و مراتب ان قدیم است. اشکال دوم نیز برطرف میشود زیرا ما برای خلق جهان زمانی را تعیین نمیکنیم بلکه خلق و

آفرینش را نیز به تع قدیم بودن خدا قدیم تلقی میکنیم و این مشکل با نظام چرخشی عالم به جای نظام خطی بر طرف میشود.

اشکال سوم نیز برطرف میشود زیرا ما به اتکا به فرا زمان بودن علت العلل بودن خدا را ثابت نمیکنیم بلکه با اتکا به اصل وجود این امر را ثابت میکنیم زیرا هر موجودی در هستی نیاز مند اصل وجود است و اصل وجود نیاز مند هیچ پدیده ای نیست زیرا امری فرا تر از اصل وجود قابل تصور نیست که بخواهیم وجود را نیاز مند به او بدانیم

«مؤخذات» دیپ لوگ؛ چت جی پی تی؛ هوشمند)

انسان و جهان بی هدف: نیروی جاذبه یکی از قوانین ثابت و قابل اندازه گیری طبیعت است که بر اساس آن تمام اجسام دنیا بنابر مقدار متغیر این نیرو در جسم یکدیگر را به سمت خود جذب می کنند. شدت و سرعت این جاذبه بستگی به فاصله و وزن اجسام از یکدیگر دارد. با این وجود ما هنوز نمی دانیم چگونه خواص بنیادین جهان با هم ترکیب می شوند و این پدیده را ایجاد می کنند. قوانین نیوتن و انیشتین به ما می گویند که گرانش چگونه عمل می کند اما از منشأ پیدایش آن چیزی بیان نمی کنند. حال با این تفاسیر نکته عجیب در این بین این است که زمین کوچک ما در مقابل خورشید بزرگ با شعاع جاذبه ۱۰۰ میلیارد کیلومتری و کرات بزرگ تر با قدرت جاذبه چندین برابری و در کش و واکش های بیرحمانه و فشارهای سنگین گرانشی بین سیاره ای نه تنها متلاشی نشده بلکه میلیاردها سال است که حتی از مدار حرکتی خود ذره ای هم منحرف نشده است. گذشته از این مقوله رمزآلود که متناقض با قوانین فیزیک ماست اگر نیروی جاذبه نبود حرکتی هم نبود. و در نبود حرکت "زمان" و "مکان" هم بدون مفهوم بودند. در واقع در صورت توقف گرانش در جهان هستی، کائنات و کهکشان ها دچار رکود شده مبدل به چیزی می شدند که هیچ تعریف و مفهومی برای آن نمی شود بیان کرد. با ذکر این دو مطلب میخواهم به جمله ای از سقراط ثانی، "موریس مترلینگ" اشاره کنم که: ما واقعاً شریک دنیا هستیم و زندگی ما ارتباط نزدیکی با زندگی ستارگان و زندگی ستارگان رابطه بسیار نزدیکی با زندگی ما دارد شما فکر کنید اگر این ستاره ها نبودند و با قوه جاذبه خود جاذبه زمین را خنثی نمیکردند در آن صورت فشار قوی جاذبه زمین بقدری زیاد بود که ما اصلاً نمی توانستیم حتی دست ها و پاها را خود را تکان دهیم. پس اگر ما زندگی میکنیم و

نفس میکشیم برای این است که تمام ستارگان و کهکشان های جهان وجود دارند یعنی همه چیز در جهان هست برای اینکه ما بتوانیم باشیم. در مورد ائیسیسم ها: اصطلاح "ائیسیسم" به معنای عدم اعتقاد به وجود خدا یا خدایان است. این بدان معنا نیست که ائیسیست ها لزوماً بدون دین هستند. دین می تواند شامل جنبه های فرهنگی، فلسفی، و اخلاقی باشد که لزوماً به اعتقاد به خدا وابسته نیست.

ائیسیست ها ممکن است باورهای مذهبی و معنوی نداشته باشند، اما برخی از آن ها ممکن است همچنان به ارزش ها و اصول اخلاقی، فلسفی، یا سنت های فرهنگی خاصی پایبند باشند که در دین های مختلف یافت می شود. به عبارت دیگر، ائیسیسم تنها به عدم اعتقاد به خدا یا خدایان اشاره دارد و لزوماً به معنای عدم داشتن اصول، ارزش ها، یا سنت های دینی نیست همچنین، برخی افراد می توانند بی دین باشند بدون اینکه الزاماً ائیسیست باشند. این افراد ممکن است به وجود خدا یا خدایان اعتقاد داشته باشند، اما به هیچ دینی وابسته نباشند یا در مراسم دینی شرکت نکنند. بنابراین، ائیسیسم و بی دینی دو مفهوم متمایز هستند که لزوماً با یکدیگر همپوشانی ندارند.

هیومانیسیم (انسان گرایی) یک فلسفه یا رویکرد اخلاقی است که بر ارزش ها و کرامت انسان تأکید دارد و عموماً بر پایه عقل، علم، و تجربه انسانی استوار است. هیومانیسیم لزوماً به وجود خدا یا خدایان اعتقاد ندارد و بیشتر بر اهمیت انسان و نیازهای انسانی تمرکز می کند. هیومانیسیت ها ممکن است دیدگاه های مختلفی در مورد وجود خدا یا خدایان داشته باشند:

۱. هیومانیسیت های سکولار:

بیشتر هیومانیسیت ها سکولار هستند، به این معنا که به خدا یا خدایان اعتقاد ندارند و ارزش ها و اصول اخلاقی خود را بر اساس عقل و علم بنا می کنند.

۲. هیومانیسیت های مذهبی:

برخی افراد ممکن است خود را هیومانیسیت مذهبی بدانند و در عین حال به یک دین یا معنویت خاصی وابسته باشند. این افراد ممکن است اعتقاد به خدا یا خدایان داشته باشند، اما همچنان ارزش های هیومانستی مانند احترام به کرامت انسانی، عدالت، و حقوق بشر را مهم بدانند.

بنابراین، هیومانیسم به خودی خود یک فلسفه یا رویکرد بی دینی است، اما افراد هیومانیست می‌توانند دیدگاه‌های متنوعی در مورد دین و خدا داشته باشند:

آیا یک فرد هیومونیست زیاده‌تر به مظلومین میرسد و یا یک خدا باور؟

توجه به مظلومان و کمک به دیگران می‌تواند از عوامل مختلفی نشأت بگیرد، از جمله اعتقادات دینی، فلسفه‌های اخلاقی، و ارزش‌های شخصی. هیومانیست‌ها و خدا باورها هر دو ممکن است دلایل محکمی برای کمک به مظلومان داشته باشند، اما این دلایل ممکن است متفاوت باشند.

هیومانیست‌ها:

۱. پایه اخلاقی مستقل:

هیومانیست‌ها معمولاً ارزش‌های اخلاقی خود را بر اساس عقل، تجربه انسانی، و علم بنا می‌کنند. آنها ممکن است بر پایه اصولی مانند حقوق بشر، عدالت اجتماعی، و کرامت انسانی به دیگران کمک کنند. فلسفه انسانی‌گرایانه:

هیومانیست‌ها بر این باورند که انسان‌ها باید به یکدیگر کمک کنند تا جامعه‌ای بهتر و عادلانه‌تر بسازند. این دیدگاه می‌تواند به تقویت انگیزه‌های قوی برای کمک به مظلومان منجر شود. خدا باورها:

۱. فرامین دینی:

بسیاری از دین‌ها بر اهمیت کمک به مظلومان و نیازمندان تأکید دارند. مثلاً در اسلام، مسیحیت، و یهودیت، کمک به فقرا و نیازمندان یک وظیفه دینی محسوب می‌شود.

۲. اعتقاد به پاداش معنوی:

برخی خدا باورها معتقدند که کمک به دیگران می‌تواند به پاداش اخروی منجر شود، که این باور می‌تواند انگیزه قوی برای کمک به مظلومان باشد.

نتیجه‌گیری:

اینکه آیا یک هیومانیست بیشتر به مردم مظلوم کمک می‌کند یا یک خدا باور، بستگی به فرد و اعتقادات شخصی او دارد. در نهایت، انگیزه‌های کمک به دیگران می‌توانند از منابع مختلفی

نشأت بگیرند و نمی‌توان به طور قطعی گفت که یک گروه خاص بیشتر از دیگری به مظلومان کمک می‌کند. بسیاری از هیومانایست‌ها و خدا باورها به دلایل مختلف انگیزه‌های قوی برای کمک به دیگران دارند و در عمل می‌توانند هر دو گروه به طور قابل توجهی به جامعه کمک کنند.

برای درک بهتر مفاهیم "خداپرست بی‌خدا"، ابتدا باید به تعریف و توضیح چند اصطلاح کلیدی پردازیم:

۱. خداپرستی (Theism)

خداپرستی یا تثیسیم به اعتقاد به وجود یک یا چند خدای متعالی اشاره دارد که جهان را خلق کرده و بر آن نظارت می‌کنند. این مفهوم در بسیاری از ادیان متداول است.

۲. بی‌خدایی (Atheism)

بی‌خدایی یا آتئیسیسم به عدم اعتقاد به وجود خدا یا خدایان اشاره دارد. آتئیست‌ها معمولاً باور دارند که هیچ شواهد قانع‌کننده‌ای برای وجود خدا یا خدایان وجود ندارد.

۳. آگنوستیسیزم (Agnosticism)

آگنوستیسیزم به حالتی اشاره دارد که فرد معتقد است که نمی‌توان به طور قطعی درباره وجود یا عدم وجود خدا قضاوت کرد. آگنوستیک‌ها ممکن است به دلیل نبود شواهد کافی، به هیچ‌کدام از این دو موقعیت (تثیسیم یا آتئیسیسم) متمایل نباشند.

۴. خداپرستی بدون خدا (Non-theistic Religions)

برخی از ادیان و فلسفه‌ها وجود دارند که به عنوان "خداپرستی بی‌خدا" یا "دین‌های غیرخدایی" شناخته می‌شوند. این ادیان و فلسفه‌ها بر اساس ارزش‌های اخلاقی، معنوی، و فلسفی پایه‌ریزی شده‌اند، اما لزوماً به وجود یک خدا یا خدایان معتقد نیستند.

مثال‌هایی از خداپرستی بدون خدا:

۱. بودیسم:

در بودیسم، تاکید اصلی بر اصول اخلاقی، مراقبه، و خرد است. بودیسم به یک خدا یا خدایان متعالی اعتقاد ندارد، بلکه بر روی بیداری درونی و رسیدن به نیروا (نیروانا) تمرکز دارد.

۲. کنفوسیانیسم:

کنفوسیانیسم به عنوان یک فلسفه اخلاقی و اجتماعی مطرح است که به ارزش‌های اخلاقی و خانوادگی اهمیت می‌دهد، اما به وجود یک خدا یا خدایان اعتقاد ندارد.

۳. برخی از شاخه‌های هندوئیسم:

در هندوئیسم تنوع زیادی در اعتقادات وجود دارد و برخی شاخه‌های آن به وجود یک خدا یا خدایان متعالی معتقد نیستند و بر روی آموزه‌های معنوی و اخلاقی تمرکز دارند.

نتیجه‌گیری:

اصطلاح "خداپرستان بی‌خدا" به افرادی اطلاق می‌شود که به ارزش‌ها و اصول اخلاقی، معنوی، و فلسفی اعتقاد دارند، اما لزوماً به وجود خدا یا خدایان اعتقاد ندارند. این مفهوم در برخی ادیان و فلسفه‌ها مشاهده می‌شود که بدون اعتقاد به خدا یا خدایان، به دنبال راهنمایی و هدایت معنوی و اخلاقی هستند. به طور کلی، چنین افرادی می‌توانند در طبقه دین‌های غیرخدایی (Non-theistic Religions) قرار گیرند که بر اساس اصول و ارزش‌های دیگری غیر از اعتقاد به خدا بنا شده‌اند.

۱. خداپرستان بی‌خدا:

این اصطلاح می‌تواند به افرادی اشاره داشته باشد که در فرهنگ‌ها یا خانواده‌های مذهبی به دنیا آمده‌اند و به‌صورت تقلیدی یا میراثی، باورهای دینی را دنبال می‌کنند، اما در عین حال، درک و ایمان واقعی به خدا یا مفاهیم مذهبی ندارند. این افراد ممکن است به دلیل فشار اجتماعی یا فرهنگی، ظاهر مذهبی داشته باشند ولی در باطن به آن باور نداشته باشند.

۲. پرسش درباره وجود خدا و زندگی پس از مرگ:

این سوالات فلسفی و وجودی از جمله پرسش‌هایی هستند که بسیاری از افراد در طول تاریخ مطرح کرده‌اند. پاسخ به این سوالات بستگی به دیدگاه فلسفی، مذهبی و شخصی فرد دارد. برخی با استدلال‌های فلسفی یا شواهد علمی سعی در پاسخگویی دارند، در حالی که دیگران بر اساس ایمان و باورهای مذهبی خود به این سوالات پاسخ می‌دهند.

۳. پیروی از دین به صورت تقلیدی و میراثی:

بسیاری از افراد به دلیل تولد در خانواده یا جامعه‌ای با دین خاص، آن دین را به صورت تقلیدی دنبال می‌کنند. این نوع پیروی ممکن است بدون بررسی یا تحقیق عمیق در باورها و اعتقادات آن دین باشد. چنین افرادی ممکن است از لحاظ فرهنگی و اجتماعی با دین خود ارتباط داشته باشند ولی درک عمیقی از آن نداشته باشند.

نظر شخصی:

درک و ایمان دینی یک موضوع بسیار شخصی و فردی است. هر فرد می‌تواند با تحقیق، مطالعه و تأمل شخصی به نتایجی در مورد ایمان و باورهای خود برسد. مهم این است که افراد در مسیری که انتخاب می‌کنند، از روی آگاهی و با درک عمیق حرکت کنند و نه صرفاً به صورت تقلیدی یا تحت فشار اجتماعی.

بررسی تطبیقی:

۱. بررسی انتقادی:

افرادی که به صورت تقلیدی دین خود را دنبال می‌کنند، بهتر است به بررسی انتقادی باورها و اعتقادات خود بپردازند. این کار می‌تواند از طریق مطالعه متون دینی، فلسفی و علمی صورت گیرد و کمک کند تا به درکی عمیق‌تر و آگاهانه‌تر از دین و ایمان برسند.

۲. جستجو و تحقیق:

مهم است که افراد به جستجو و تحقیق در مورد سوالات وجودی و فلسفی بپردازند. این جستجو می‌تواند از طریق مطالعه کتاب‌های مختلف، شرکت در بحث‌ها و گفتگوهای فلسفی و مذهبی و همچنین تفکر و تأمل شخصی صورت گیرد.

۳. تجربه شخصی:

برخی افراد از طریق تجربه‌های شخصی به درکی عمیق‌تر از ایمان و معنویت می‌رسند. این تجربه‌ها می‌توانند از طریق مدیتیشن، دعا، مراقبه و یا تجربه‌های معنوی دیگر حاصل شوند. در نهایت، مهم است که هر فرد به طور مستقل و با آزادی به بررسی و درک باورهای خود بپردازد و مسیر زندگی خود را بر اساس آن انتخاب کند. می‌ایمیم بالای اصل موضوع که خداپرستان بی خدا درین کتاب منظور من نویسنده این کتاب

کدام قشر جامعه بشری و انسانی هستند؟ درین راستا باهم تا اخیر پیش خواهیم رفت. از حدود ۸۰۰۰۰ سال قبل؛ قبل از ادیان ابراهیمی عده زیادی انسانهای روی زمین خدایان زیادی را مورد عبادت قرار داده اند و درعین زمان بسا انسانها با استفاده از نام خدا ویا معبود استفاده های افزاری نموده اند مثلا در اهورامزدا ببینیم:

خدا اساسی ترین اصل در تمام متون مقدس از جمله اوستا و قرآن می باشد. اینکه خداوند با چه نام هایی در این کتاب ها یاد شده است، موضوع محوری این مقاله است. خداوند با نام های متعددی چون اهورامزدا که معرفی کننده بالاترین قدرت و یکتایی کامل است، و صد و یک نام در اوستا بیان شده است. اهورامزدا در گاتاها مظهر خرد است که گیتی و مینو را به وسیله آن خلق می کند. او خالق هستی است و گیتی را از هستی خود شکل می دهد. بدین سبب جهان هستی از او جدا نیست، اما او مطلق و نامحدود و گیتی نامطلق و محدود است. اهورامزدا قائم به ذات است و جلوه هایش قائم به او می باشند. از این رو آفرینندگی و افزایشی، اقتضای ذات اهورامزدا است و همیشه با اوست و از طریق سپننه مئینبو که گوهر هستی و ذات اقدس حق است، شناخته می شود. در قرآن نیز خداوند، با نام الله جلاله الله که جامع همه اسماء و صفات الهی می باشد، بیان شده است. مطابق با مندرجات این دو کتاب، خداوند یکی است و دارای ذاتی متعالی، وجودی بی شبه و غیرقابل توصیف است، اگرچه با نام های مختلف و متعددی خوانده شود. در این پژوهش نام های خداوند در اوستا و قرآن مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است

سیر تحول واژه اهورامزدا

پیرامون مفهوم خدا در دین زرتشت نظرات مختلفی وجود دارد. برای نمونه، مولتون معتقد است که اهورای دانا یا اسورای حکیم، پیش از دوران زرتشت وجود داشته است. خدای دانا ایزد خاص آریایی ها بوده و این مسئله خود مؤید آن است که زرتشت یک آریازنتو بوده است نه یک مغ که سال ها بعد او را به آن محکوم کردند. برای اینان اهورامزدا خدای قبیله بود و نسبت به ایزدان طبقات دیگر در مقام بالاتری قرار داشت. به نظر می رسد که اولین قدم زرتشت این بود که از چندگانه پرستی موجود به سوی یگانه پرستی رفته و از ایزدی که بزرگترین ایزدان بود به سوی خدای واحد پیش رود. نیولی نیز وجه اصلی تمایز دین زرتشت را از ادیان هند و

اروپایی و مرکز آسیا، وجود خدای یگانه بیان می کند.

مشهورترین نام خداوند که به طور مکرر در اوستا و به ویژه گاتاها به چشم می خورد، نام اهورامزدا است، ه که معرف والاترین خدا در آیین مزدیسنا می باشد. اعتقاد به وجود يك خدای واحد و یگانه از اصول بنیادین در باورهای زرتشتیان است، که در اوستا به صورت اهورامزدا، مزدا اهوره و گاه مزدا اشه آمده است. اهورامزدا نام بزرگترین بخ ایران باستان بوده که از سوی زردشت برای خداوند یکتا به کار رفته است. این واژه از دو بخش اهوره که هم ریشه با اسوره خدای آریائی های هند و ایرانی است، به معنی آفریننده، هستی بخش، سرور، سالار، ارباب و فرمانروا، و مزدا که خود از دو قسمت «مه» به معنای بزرگ، و «زدا» به معنای دانای مطلق و قائم به ذات، تشکیل شده است، و با هم به معنای دانای مطلق و حکیم می باشد. این واژه در سانسکریت مدش به معنی دانش و هوش می باشد و هنگامی که مزدا برای خدا به کار می رود از آن معنای هوشیار و آگاه برداشت می گردد. نام اهورا در عصر هند و ایرانی و پیش از زرتشت به معنی سرور بوده است. کلمه مزدا واژه ای ایرانی و به معنای همه چیز دان زندگی بخش و صاحب خرد می باشد، که گاه به عنوان صفت اهورا در نظر گرفته می شود. و در بعضی بندهای گاتاها به معنی حافظه و به حافظه سپردن و به یاد داشتن است. در اوستا این دو واژه به صورت جدا از هم نیز آورده شده است. برای نمونه در یسنای بیست و هشتم، بند اول، مزدا تنها برای خدا آمده است. در بند هشتم همین یسنا ابتدا اهوره و پس از چندین کلمه فاصله مزدا آمده است. در بند ششم برعکس اول مزدا و پس از چند جمله، اهوره دیده می شود و در بند دوم مزدا اهوره به کار برده شده است. در گاهان اغلب مزدا اهوره به تخفیف به صورت مزدا ذکر شده و کمتر اهوره مزدا، اهوره گفته شده است. این خود بیانگر آن است که لفظ مزدا در نظر زرتشت بر حقیقتی عمیق تر از حقیقتی که لفظ اهوره به آن اشاره می کند، دلالت دارد و اصلاً دومی تابع اولی است. به گفته برخی محققان نام خدای بزرگ زرتشت در یسنا سی و پنجم و چهل و یکم که دو فصل اول و آخر یسن هفت ها باشد، به طور متناوب به هر دو صورت اهوره مزدا و مزدا اهوره آمده است. در سراسر یسنای سی و ششم عنوان مزدا اهوره و در سراسر یسنای سی و هشتم اهوره مزدا به کار رفته است. در مرتبه نام و صفات، دو اسم مزدا و اهوره از یکدیگر متمایز می شوند و در مقام آخر که مقام فعل است سپننه مئینیو پدیدار می گردد. در گاتاها

بیشتر به شکل ترکیبی مزدا اهورا برمی‌خوریم و به ندرت این دو واژه جدا از هم یاد شده‌اند. در سراسر گاتاها هر جا این دو واژه با هم آمده است، مزدا مقدم بر اهورا است. در یسنا بیست و هشتم بند اول زرتشت می‌گوید: «تو ای مزدا اهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود؟» در سایر بخش‌های اوستا برعکس گاتاها هر جا که این دو واژه با هم آمده، اهورا مقدم بر مزدا می‌باشد. البته در بعضی قسمت‌های اوستا نیز مزدا اهورا آمده است. در سنگ‌نبشته‌های میخی نیز بیشتر اهورا مقدم بر مزدا می‌باشد. اشته نیز به معنای راستی، مشیت الهی و نظم کیهانی می‌باشد، که هستی را سامان می‌دهد. اشته معیار اخلاق و ضابطه تشخیص نیک و بد است و ارزش‌های اخلاقی را به صورت مطلق به دست می‌دهد. اهورامزدا خالق و دادار همه چیزهای مادی و مینوی است که با اندیشیدن او همه چیز هستی می‌گیرد. از عدم می‌آفریند و با خود تنها است. تقریباً می‌توان گفت که از اواخر عهد اوستایی، نام اهورامزدا به صورت پایدار و دائمی، جهت معرفی خدای زرتشتیان به کار رفته است. بعدها نیز نام اهورامزدا به معنی پروردگار جان و خرد در کتیبه‌های شاهان هخامنشی به فراوانی دیده می‌شود.

واژه اهورامزدا در فارسی باستان به شکل ائورمزدا، در پهلوی اورمزدا، در فارسی هرمزد، در اوستا اهورمزده و در برخی سنگ‌نبشته‌های پادشاهان هخامنشی ائورمزده آمده است. همچنین خدا، خداوند، یزدان و ایزد به همین معنا در فرهنگ فارسی آمده است. افزون بر این به معنای رامش و برجیس نیز می‌باشد. این واژه نخست از ترکیب دو واژه آریایی با معانی مختلف توسط زرتشت به عنوان نام خدای یگانه ایرانیان درآمد و پس از چندین سده از زبان مخصوص گاتاها و اوستا داخل زبان پارسی باستان شد و سپس وارد زبان پهلوی گشت و از آنجا به فارسی زبانان رسید. نام اهورامزدا درگذر زمان به قدری تکامل یافته است که درک معنی لغوی آن مشکل و تقریباً غیرممکن شده است. از آنجایی که متون اوستایی بر دو بخش منقسم می‌شود، اوستای قدیم - که مشتمل بر گاهان، یسنای هفت‌ها و دو دعای معروف یسنای بیست و هفتم می‌باشد که منسوب به خود زرتشت بوده و از حیث زبانی از دیگر بخش‌های اوستا قدیمی‌تر است. - و اوستای جدید، - که دربردارنده متونی چون وندیداد، ویسپرد،

یشت هاو یسنا و خرده اوستا است. - از این رو لازم است که نام اهورامزدا در هر دوی آنها مورد بررسی قرارگیرد.

ما در پی اهداف اصلی خود یعنی همانا خدا باوران بی خدا و اعمال شان میرویم در زمانه های مختلف علمی ادیان را بنام های مختلف یاد کرده اند مثلاً:

«در دین اسلام، علمای مساجد به نام «امام» شناخته می شوند. در زمان پیامبر موسی (علیه السلام)، علمای دینی یا رهبران مذهبی قوم بنی اسرائیل به نام «کاهن» یا «لاوی» شناخته می شدند. این افراد مسئولیت انجام مراسم دینی و خدمات مذهبی را داشتند.

در مورد جای عبادت، در زمان پیامبر محمد (صلی الله علیه و آله) به آن «مسجد» گفته می شود. در زمان موسی (علیه السلام)، جای عبادت اصلی قوم بنی اسرائیل «خیمه اجتماع» یا «مقدس» نام داشت که بعدها «معبد سلیمان» یا «هیكل سلیمان» در اورشلیم جایگزین آن شد»

در بین پیروان حضرت عیسی (علیه السلام) که به عنوان مسیحیان شناخته می شوند، مکان مقدس برای عبادت «کلیسا» نامیده می شود. علمای دینی یا رهبران مذهبی مسیحیت به نام های مختلفی شناخته می شوند، بسته به مذهب و مقامشان. برخی از این عناوین عبارتند از:

کشیش (Priest)

مسئول انجام مراسم عبادی و خدمات مذهبی در کلیسا

اسقف (Bishop)

مقام بالاتر از کشیش که مسئولیت نظارت بر چند کلیسا و کشیش را دارد

کاردینال (Cardinal)

یکی از مقامات ارشد کلیسای کاتولیک که در انتخاب پاپ شرکت می کند

پاپ (Pope)

بالاترین مقام مذهبی در کلیسای کاتولیک.

پاستور (Pastor)

در برخی از مذاهب مسیحی به ویژه پروتستان، به رهبر یا مسئول کلیسا اطلاق می شود.

حال ببینیم که کدام یک از این علمای مذهبی خدمت قابل لمسی برای بشریت انجام داده اند؟ در طول تاریخ، نقش رهبران مذهبی بسیار پیچیده و چند وجهی بوده و نمی توان به طور مطلق و یک جانبه درباره تمامی آنها قضاوت کرد. برخی از نکات کلیدی که می توان در این زمینه مورد بررسی قرار داد، شامل موارد زیر است:

۱. نقش مثبت و منفی:

برخی رهبران مذهبی نقش های بسیار مثبتی در جامعه ایفا کرده اند، از جمله ترویج اخلاق، کمک به نیازمندان، تأسیس بیمارستان ها و مدارس، و حفظ و انتقال فرهنگ و دانش. در مقابل، برخی دیگر از رهبران مذهبی ممکن است از موقعیت خود سوءاستفاده کرده و به بهره کشی و اعمال قدرت پرداخته باشند.

۲. اثر علمی و خدمات بزرگ:

بسیاری از دانشمندان و اندیشمندان برجسته در تاریخ، رهبران مذهبی بوده اند یا در محیط های مذهبی تحصیل کرده اند. به عنوان مثال، در دوران طلایی اسلام، بسیاری از دانشمندان بزرگ مانند ابن سینا، فارابی، و ابن هیثم علاوه بر فعالیت های علمی خود، افراد مذهبی بودند.

در عین حال، در برخی دوره ها و جوامع، تفکر مذهبی ممکن است مانعی برای پیشرفت علمی و اجتماعی بوده باشد.

۳. سوءاستفاده از دین:

استفاده ابزاری از دین برای بهره کشی و کنترل مردم یک واقعیت تاریخی است که نمی توان آن را نادیده گرفت. بسیاری از افراد و گروه ها در طول تاریخ از نام دین برای دستیابی به اهداف خود استفاده کرده اند مثلاً همین "خداپرستان بی خدا"

۴. مفاهیم ایمان و عمل:

یکی از مهم ترین معیارها برای ارزیابی رهبران مذهبی، تطابق گفتار و کردار آنهاست. افرادی که به نام دین سخن می گویند اما اعمالشان مغایر با آموزه های دینی است، اغلب مورد نقد قرار می گیرند.

در نهایت، هر چند که نقدهایی به عملکرد برخی رهبران مذهبی وارد است، نباید از خدمات و

تأثیرات مثبت بسیاری دیگر نیز غافل شد. من چنین افراد یعنی خداباوران بی خدا را به همان منافقین دور اول اسلام و دیگر ادیان ارتباط داده میگویم که اینها منافق نه بلکه خداباوران بی خدا هستند یعنی بخاطر بدست آوردن غایه واهداف شان قرآن؛ عقیده؛ سنته؛ و خدا را فراموش مینمایند.

منافق در اصطلاح دینی و فرهنگی به فردی گفته می شود که باطن و نیت واقعی خود را از دیگران پنهان می کند و رفتار یا گفتاری دوگانه دارد. این واژه در قرآن و ادبیات اسلامی به کسانی اشاره دارد که به ظاهر اظهار ایمان می کنند، اما در باطن به خدا و دین اسلام اعتقادی ندارند. منافقان معمولاً برای دستیابی به منافع شخصی یا اجتماعی به این رفتار دوگانه روی می آورند.

ویژگی های منافق

۱. دوگانگی در گفتار و رفتار:

منافقان به گونه ای رفتار می کنند که باطنی متفاوت از آنچه در ظاهر نشان می دهند دارند. در حالی که به زبان ایمان می آورند، در قلب خود کفر می ورزند.

۲. خودنمایی و ریاکاری:

منافقان اغلب برای جلب توجه و تحسین دیگران اعمال نیک انجام می دهند، اما هدف واقعی آنها چیزی جز رضای خدا نیست.

۳. تفرقه اندازی:

یکی از نشانه های بارز نفاق، ایجاد تفرقه و اختلاف در جامعه اسلامی است. منافقان سعی می کنند بین مسلمانان شکاف ایجاد کنند و وحدت آنها را تخریب کنند.

۴. فرار از مسئولیت:

منافقان معمولاً از قبول مسئولیت های دشوار و سنگین در جامعه خودداری می کنند و تنها در زمانی که منافع شخصی آنها تأمین شود، حاضر به همکاری می شوند.

۵. پیمان شکنی:

این افراد معمولاً به وعده ها و تعهدات خود پایبند نیستند و به راحتی پیمان ها را نقض می کنند مثلاً مجاهدین افغان در دهه هفتاد و هشتاد شمسی در مکه دست بالای قرآن گذاشتند که

دیگر جنگ نمیکنند و دربین هم برادرانه زیست مینمایند ولی بتاسف فراوان بمجردیکه در کشور رسیدند افراد شان را بالای گروههای رقیب و مردم بیدفاع امر آتش باری دادند زیرا میتوان به اینها خداباوران بی خدا نام داد.

نقش منافقان در تاریخ اسلام

منافقان در زمان پیامبر اسلام (ص) نیز وجود داشتند و بسیاری از مشکلات و فتنه‌ها را در جامعه اسلامی ایجاد کردند. یکی از معروفترین منافقان عبدالله بن ابی بن سلول بود که در مدینه زندگی می‌کرد و بسیاری از تفرقه‌ها و مشکلات را در میان مسلمانان به وجود آورد.

نتیجه‌گیری

منافق کسی است که با نیت‌های پنهانی و رفتاری دوگانه سعی در گمراه کردن دیگران و دستیابی به منافع شخصی خود دارد. شناخت و آگاهی از ویژگی‌ها و رفتارهای منافقان می‌تواند به حفظ وحدت و انسجام جامعه اسلامی کمک کند و مانع از تفرقه و فساد شود. دریکی از قصص قرآن که ان احسن القصص برایش خدا گفته است قصه همان یعقوب و فرزندانش بود که یوسف فرزند دلخواه یعقوب بود ولی دیگران را به دیده‌ای که یوسف را میدید؛ نمیدید.

بیاد دارم این قصه خیلی شیرین را که وقت فرعونیان در مصر کلد و بابر خیلی جاها قدرت داشتند یوسف ادعای پیامبری نمود که شاید واقعیت هم پیامبر بوده باشد درین میانه هدف مان از کشیش‌های داخل «خیمه مقدسه» یا همان «محل اجتماع» بزرگان قوم یهود بود فرعونیان از خود دار و دسته‌ای چون بد معاشان فلمی بصدها نفر را تغذیه میکردند تا در محافظت عقیده فرعون کار و تبلیغ نمایند آیا میدانید وظیفه آنها چه بود؟ من برای تان میگویم وظیفه آنها خوردن؛ نوشیدن و مبرز رفتن بود و درضمن مجسمه‌های چوبینی را که خودها بنام خدا ساخته بودند حفاظت میکردند و درخدمت همان خدایان قرار داشتند آنهم خدایانی که از خود حرکت نداشتند. آیا این چنین نسل را نمیتوان خداباوران بی خدا دانست و خواند؟ دقیقا که باید چنین طائفه را خداپرستان بی خدا باید نامید.

یکی از افرادی شناخته شده بنام معراج این طائفه «خداباوران بی خدا» را چنین تعریف مینماید: او خداپرستان بی خدا را طوری تشریح نموده و اشاره دارد که به ارزش‌ها، اصول و

اخلاقیات مذهبی پایبند هستند، اما به وجود خدا یا موجودات فراطبیعی باور ندارند. این افراد ممکن است به دلیل دیدگاه‌های فلسفی، علمی یا تجربی، وجود خدا را قبول نداشته باشند، اما همچنان به اصول اخلاقی، معنویات و ارزش‌های انسانی پایبند هستند.

تعریف این گروه به این صورت می‌تواند باشد:

۱. اعتقاد به اصول اخلاقی و انسانی:

آن‌ها به اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی پایبند هستند که ممکن است در مذاهب نیز وجود داشته باشد.

۲. عدم باور به موجودات فراطبیعی:

آن‌ها به وجود خدا یا موجودات فراطبیعی باور ندارند.

۳. پایبندی به معنویات:

این افراد ممکن است به نوعی معنویت یا تجربه‌های معنوی اعتقاد داشته باشند که مستقل از یک موجود فراطبیعی است.

۴. رویکرد علمی و فلسفی:

اغلب این افراد بر اساس دانش علمی و فلسفی به نتیجه رسیده‌اند که وجود خدا قابل اثبات نیست یا نیازی به وجود خدا برای تبیین جهان نمی‌بینند. این دیدگاه می‌تواند در طیف وسیعی از افراد مشاهده شود؛ از کسانی که به دنبال یافتن معنای زندگی و اخلاقیات بدون دین هستند تا کسانی که به تجربه‌های معنوی فردی توجه دارند و آن‌ها را در چهارچوب مذهبی نمی‌گنجانند.

اما من درین رساله در مورد پیروان ادیان که در ظاهر بخاطر بدست آوردن اهداف شخصی شان در زیر لیوای ادیان پناه می‌برند ولی در حقیقت آن چیز نیستند میپردازم بیاد داریم قصه یوسف پیامبر را که چگونه کاهنان معابد در برابر حقانیت قرار گرفتند و خدای چوبین شان را تا سرحد مرگ وزندان حمایت کردند در حقیقت اهداف آنها عبادت و تسلیمی بخدای شان نبود بلکه میخواستند منافع شان را از دست ندهند. ببینیم اگر در مورد حضرت موسی قصه رفتن اونظر به دعوت خدا را مورد تدقیق قرار دهیم به این نتیجه میرسیم که:

مخالفت حضرت موسی (ع) در زمان غیبت او که به مدت چهل روز برای دریافت الواح در کوه

سینا (طور) بود، رفتارهایی را انجام دادند که نشان‌دهنده نافرمانی و انحراف از دین ایشان بود. این وقایع به ویژه در داستان سامری و گوساله طلایی بازتاب یافته است.

داستان سامری و گوساله طلایی

یکی از اصلی‌ترین وقایعی که در این مدت رخ داد، ساخت گوساله طلایی توسط سامری و پرستش آن توسط بنی‌اسرائیل بود. شرح این داستان به طور مفصل در قرآن کریم و تورات آمده است:

۱. سامری و ساخت گوساله:

سامری، از قوم بنی‌اسرائیل، از زیورآلات و طلاهای قوم استفاده کرد و یک گوساله طلایی ساخت. او به مردم گفت که این خدای شما و خدای موسی است و موسی این را فراموش کرده است.

۲. پرستش گوساله:

بنی‌اسرائیل به سرعت از خداپرستی منحرف شدند و شروع به پرستش گوساله طلایی کردند. این اقدام نه تنها نشان‌دهنده نافرمانی آنان بود، بلکه نشان‌دهنده عدم اعتماد به موسی و خداوند نیز بود.

۳. واکنش حضرت هارون (ع):

حضرت هارون، برادر و جانشین موسی در غیاب او، سعی کرد قوم را از این عمل باز دارد. او به آنان گفت که این یک آزمایش است و باید صبور باشند تا موسی برگردد، اما قوم به حرف‌های او گوش ندادند و به نافرمانی ادامه دادند.

۴. بازگشت موسی و خشم او:

زمانی که موسی از کوه طور برگشت و این وضعیت را دید، به شدت خشمگین شد. او الواح را به زمین انداخت و سامری را مورد سرزنش قرار داد. همچنین گوساله طلایی را سوزاند و ذرات آن را در آب پخش کرد و از قوم خواست که توبه کنند.

نکات برجسته

عدم پایداری ایمان:

این وقایع نشان‌دهنده عدم پایداری ایمان قوم بنی‌اسرائیل در غیاب موسی و تأثیرپذیری آنان

از افراد گمراه کننده مانند سامری بود.

نقش رهبری و هدایت

این داستان بر اهمیت وجود رهبری قوی و هدایت مستمر تأکید می‌کند. در غیاب موسی، ضعف رهبری هارون و تأثیرپذیری قوم از سامری، آنان را به انحراف کشاند.

عقوبت و توبه:

موسی پس از بازگشت، اقدامات قاطعی برای پاکسازی قوم از انحرافات انجام داد و آنان را به توبه و بازگشت به راه راست فراخواند.

منابع قرآنی

این داستان در چندین آیه قرآن کریم ذکر شده است، از جمله:

سوره طه، آیات ۸۳-۹۷:

به طور مفصل به داستان سامری و گوساله طلایی پرداخته است.

سوره بقره، آیه ۵۱-۵۴:

به اشاره‌ای کوتاه به این وقایع می‌پردازد.

سوره اعراف، آیات ۱۴۸-۱۵۲:

نیز به این وقایع اشاره دارد

در مجموع، این داستان یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخی در زندگی حضرت موسی (ع) و قوم بنی اسرائیل است که درس‌های بسیاری درباره ایمان، رهبری و نافرمانی دارد.

درین قصه به صراحت دیده میشود که خدا باوران بی خدایا همانا خدا پرستان در صدد منافع شخصی شان در زیر سایه دین موسی بودند ولی برای مدت ۴۰ الی ۵۰ روز غیابت موسی همه عقاید مطلبی آنها از بین رفته گوساله ساخته شده توسط خود شان را به پرستش گرفتند که آنها هم واقعیت نبوده بلکه همه به ویژه دست اندرکاران ادیان در صدد منافع ویا حفظ قدرت خود بودند لهذا نمیتوان اینها را جز خداپرستان بی خدا دانست .

وقصه سامری چنین آغاز یافته بود:

سامری، سبب فتنه و آزمایش بنی اسرائیل شده است. بدین معنی که، خداوند، بنی اسرائیل را مبتلای مکر خویش ساخت تا سره از ناسره بازشناخته شود.

و صالح و صالح معلوم گردند. هیچیک از اقوام، قادر به فرار از این مکر و آزمون خداوندی نیستند و قطعاً، آزمون بنی اسرائیل، می بایست در نسبت به موقعیت و شرایط تاریخی ای حادث می شد که در آن قرار داشتند.

آنها با پشت سرگذازدن سال های اقامت در مصر و تجربه زندگی با ساحران و جادوگران دغل باز و پس از آن، تجربه معجزات حضرت موسی (ع) می بایست در آزمونی از همین جنس، بازشناخته می شوند.

سامری از بزرگان زمان حضرت موسی (ع) بود، نام وی سه بار در قرآن آمده است، و وقتی حضرت موسی (ع) به کوه طور رفت، سامری با ساختن گوساله ای طلائی، و دعوت قوم خود به پرستش آن، مردم را گمراه کرد.

در این مطلب به این سوال پاسخ می دهیم که ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل چه بوده است؟ و در قرآن و تورات چگونه به آن اشاره است؟

ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل در قرآن و تورات چگونه بیان شده است؟
موسی علیه السلام به طور سینا می رود

پس از نجات موسی و همراهانش از شر فرعون و عبور از دریا، آنها در محل مناسبی رحل اقامت افکندند و زندگی جدیدی را آغاز کردند.

به همین جهت محتاج به آیینی بودند که طبق آن عمل کنند و قانونی لازم داشتند که به هنگام نزاع و مخاصمات به آن مراجعه نمایند،

لذا موسی از خدای خود کتابی خواست که در پرتو آن بنی اسرائیل هدایت گردند و به احکام خدا عمل نمایند، اوامر او را اطاعت و از نواهی و اعمال زشت دوری جویند.

مقصود موسی این بود که قوم با گذشت زمان در وادی بی دینی سقوط نکنند و در امور معاش و معاد دچار اشتباه نشوند.

خدا به موسی علیه السلام دستور داد خود را تطهیر کند، سی روز، روزه بگیرد سپس به طور سینا برود تا خدا با وی سخن بگوید و دستور خود را، در کتابی که مرجع و منبع امور آنها است دریافت دارد.

موسی از میان قوم خود هفتاد نفر را انتخاب و به طور دعوت کرد. سپس خود زودتر به میقات و وعده گاه پروردگار خود روان شد.

و پس از سی شب، وصل موسی حاصل شد، ولی برگزیدگان قوم او عقب مانده . در همین موقع بود که از موسی سؤال شد: چرا با شتاب و عجله آمدی؟! موسی جواب داد:

برگزیدگان قوم من در راه هستند، من به علت شوق دیدار تعجیل کردم ! سپس موسی علیه السلام مأمور شد ده روز دیگر در میقات خود بماند تا وعده او پس از چهل روز به پایان برسد.

جانشین حضرت موسی

از طرفی هنگامی که موسی به سمت کوه طور رهسپار می شد، هارون برادر خویش را به سرپرستی قوم گماشت تا در غیاب او به امور قوم رسیدگی و احوال آنان را بررسی نماید، تا موسی همراه امانت گرانبهای خدا (تورات) بازگردد و به شرافت میعاد خویش با خدا نایل گردد. چون موسی به طور سینا رسید خداوند او را به تکلم با خویش خشنود نمود. او را مقرب خود ساخت و منزلتش داد. این عمل شوق دیدار پروردگار را در موسی شعله ور کرد و گفت: بار خدایا خود را به من بنمایان تا به تو نظر کنم! (۱)

او که از نعمت رسالت بهره مند شده و مورد لطف و تقرب پروردگار قرار گرفته بود، خواهان نظاره جمال حق بود و از طرفی قوم او نیز چنین انتظاری داشتند.

خدای موسی به وی فرمود: هرگز مرا نمی بینی، به جانب چپ نظر کن، اگر کوه به جای خود ماند، تو نیز مرا خواهی دید. موسی نظر به کوه افکند و در آن خیره شد ناگهان کوه متلاشی و بر روی زمین جاری گشت و ناپدید شد.

موسی علیه السلام از این حادثه وحشتناک، مضطرب و هراسان شد و بیهوش بر روی زمین افتاد و سپس خداوند او را مورد لطف و رحمت خود قرار داد تا بهوش آمد و به تسبیح و تکریم خدای متعال پرداخت.

آنگاه موسی الواح تورات را که شامل نیازمندیها و احکام بنی اسرائیل بود، دریافت کرد و سپس عرضه داشت: بارخدایا! مرا کرامتی نمودی که قبلاً به هیچ کس چنین کرامتی نکرده بودی. وحی شد:

ای موسی! من تو را به رسالت و کلام خود برگزیدم، آنچه را به تو نازل کردم بگیر و از شکرگزاران باش.

بنی اسرائیل و دیر آمدن حضرت موسی بنی اسرائیل منتظر بودند تا موسی پس از سی روز بازگردد، ولی موسی علیه السلام بدون اینکه پیش بینی کرده باشد، غیبتش طول کشید و به چهل روز رسید. بنی اسرائیل به فکر فرورفتند و گفتند:

موسی با ما وعده خلافتی کرده و پیمان خود را شکسته است، او ما را در نادانی و شب تاریک رها ساخته است، در حالی که ما شدیداً نیاز به راهنمایی و ارشاد داریم.

سامری کیست؟

سامری مرد خودخواه و منحرف و در عین حال باهوشی بود که با جرات و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست

چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و چنان که دیدیم کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید. (۲)

برخی گفته اند که سامری از ماده سمر است و سمر به معنی شب بیدار بودن و حدیث گفتن است. سامری کسی را گویند که در شب بیدار می نماید و برای دیگران حدیث می گوید.

ولی معلوم نیست این شخص ملقب به سامری بوده است. آیا از طایفه ای بوده که لقب آنها سامری بوده است؟ یا از اهل سامره بوده است (سامره شهری است قدیمی و مشهور، در فلسطین قدیم) که سامره در قدیم مرکز عبادت اصنام یعنی بت پرستی بوده است

خلاصه درباره اصل و نسب او اختلاف است. باز درباره ایمان او نیز - که آیا حقیقتاً به موسی (ع) ایمان آورده بود و یا ایمان او ظاهری بود و نفاق داشت - بحث و اختلاف است.

اکثراً او را منافق دانسته که تظاهر به ایمان می‌کرد و گرنه در دل جزء همان گوساله پرستان بوده است. در مقابل برخی گفته‌اند وی از نیکان اصحاب موسی (ع) بود ولی در داستان رفتن حضرت موسی (ع) به کوه طور فریب شیطان را خورده و به دستگیری او، آن گوساله را ساخته و بنی اسرائیل را به گوساله‌پرستی وا داشت

سازنده گوساله بنی اسرائیل کیست؟

این داستان در قرآن در سوره‌های اعراف و طه نقل شده است. در تورات نیز به داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل اشاره شده است. سازنده گوساله در روایت قرآن، فردی به نام سامری است، اما در روایت تورات، هارون به عنوان سازنده گوساله معرفی شده است. سامری پس از طولانی شدن غیبت موسی (ع) در میقات، به شکل گوساله ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت کرد. موسی (ع) پس از بازگشت از طور سیناء، و اطلاع از گوساله‌پرستی بنی اسرائیل، هارون را توبیخ و سامری را مجازات کرد و گوساله طلایی نیز سوزانده شد.

چرایی گوساله پرستی و فتنه بنی اسرائیل

حضرت موسی برای بنی اسرائیل چه در زمان حضور در مصر و چه پس از خروج از آن، معجزات بسیاری آورد. (۳) با این حال پس از خروج از مصر، بنی اسرائیل با دیدن قومی بت پرست، از حضرت موسی (ع) چنین درخواست کردند: «برای ما خدایی بگمار چنان که آنان خدایانی دارند» (۴) قرآن به جهت این درخواست، آنان را گروهی جاهل و نادان خطاب می‌کند. (۵) اما با غیبت موسی (ع)، اکثر بنی اسرائیل به پرستش گوساله رو آوردند. خداوند گوساله‌پرستی را آزمون و امتحانی برای بنی اسرائیل برشمرده است (۶) و همچنین آن‌ها را به جهت گوساله‌پرستی پس از دیدن معجزات مختلف، ظالم معرفی می‌کند. (۷۶)

سید محمدتقی مدرسی، در تفسیر خود من هدی القرآن پرستش گوساله از سوی قوم حضرت موسی(ع) را ناشی از آن دانسته است که آنها علی رغم پیروی از حضرت موسی(ع) در مبارزه با فرعون، اما این مبارزه و تحولات سیاسی بر فرهنگ آنها تأثیر نگذارد.

و همچنان خصلت‌های بت‌پرستی خود را حفظ کرده بودند. (۸) یکی از پژوهشگران دانشنامه معاصر قرآن کریم نیز معتقد است تأثیر معجزات تنها در اظهار ظاهری توحید میان بنی اسرائیل بوده است(۹)

در همین حال داعیه شر و فتنه، سامری را تحریک کرد و او فرصت را غنیمت شمرد و به مردم گفت: باید شما برای خویش خدایی انتخاب کنید،

زیرا موسی دیگر باز نمی‌گردد، او رفت تا خدای شما را بیابد ولی حتما راه را گم کرده که آمدنش به تأخیر افتاده و به وعده خود وفا نکرده است.

سامری این سخن را وقتی گفت که ضعف روحی و تمایل به کج روی در بنی اسرائیل تقویت شده بود، مگر اینها کسانی نیستند که قبلاً روحشان به کفر متمایل بود.

و آنگاه که در راه به بت پرستان برخورد کردند، به موسی گفتند: ای موسی برای ما هم خدایی مانند خدایان ایشان قرار ده!

سامری از این کوردلی و زمینه آماده گمراهی استفاده کرد و طلاهای مردم را که برای زینت و آرایش عید خود فراهم کرده بودند، جمع آوری کرد و سپس گودالی کند و طلاها را در آن ریخت و پس از آن آتشی افروخت و از آن طلاهای ذوب شده گوساله ای زرّین ساخت که صدایی هم از آن خارج می‌شد و مردم را به پرستش و عبادت آن دعوت کرد. بنی اسرائیل که در عقیده خود ضعف داشتند در این امتحان شکست خوردند و به گوساله پرستی روی آوردند.

هارون که از این واقعه شدیداً آزرده خاطر شده بود به آنان گفت: «ای قوم! بهوش باشید که شما به فتنه سامری و گوساله آزمایش شدید

و پروردگار شما خدای رحمان است (نه این گوساله سامری)، از من پیروی و امر مرا اطاعت نمایید. بنی اسرائیل گفتند: ما به پرستش گوساله ثابت می‌مانیم تا وقتی که موسی نزد ما بازگردد.(۹)

هارون با وفاداران ثابت قدم که ایمان خود را حفظ کرده بودند باقی ماند و از درگیری با گمراهان و بیگانگان اجتناب کرد، زیرا گوساله پرستان متحد شده بودند و هر دم بیم گسترش فتنه و آشوب، هارون را تهدید می کرد.

آزمایش بنی اسرائیل

آنگاه که موسی علیه السلام در طور سینا بسر می برد، پروردگار او را از سرگذشت قوم و مکر سامری آگاه ساخت و گفت: ای موسی! ما قوم تو را در غیاب تو آزمایش کردیم و سامری آنان را گمراه ساخت.

برخورد موسی با هارون: آنگاه که مدت میقات به پایان رسید و موسی به سوی قوم خود بازگشت و از دور صدای هیاهو و فریاد قوم را شنید، حقیقت مطلب را دریافت و از وضع آنان آگاه شد،

زیرا گوساله پرستان در اطراف گوساله ای به رقص و پایکوبی مشغول بودند. با مشاهده این صحنه، آتش غیظ و غضب در موسی شعله ور شد و الواحی که در دست داشت به زمین افکند و به سوی هارون شتافت و سر برادر را گرفته به سوی خویش کشاند و گفت: «چرا وقتی دیدی قوم گمراه شده اند، روش مرا دنبال نکردی؟!»
چرا مفسدین را بیرون نراندی و با گمراهان مبارزه نکردی تا آتش کفر و طغیان را هرچه زودتر فروبنشانی.

با برخورد تند موسی علیه السلام، هارون به شدت اندوهگین شد و سپس با تضرع متوجه برادر گشت و از وی تقاضای لطف و مهربانی کرد تا ناراحتی و خشم او را فرونشاند.
هارون به موسی گفت: «ای برادر! سر و محاسن مرا رها کن زیرا بنی اسرائیل مرا خوار ساختند و نزدیک بود مرا بکشند شماتت دشمن را برای من مخواه و مرا با قوم ستمگر همسنگ مساز. ای برادر بزرگوار! من ترسیدم که اگر با آنان نبرد کنم بگویی: تو میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی و عهد مرا رعایت نکردی.»

برخورد موسی با سامری

بدین طریق خشم موسی فرونشست و به اصلاح وضع بنی اسرائیل پرداخت و سپس با رأی صحیح و تدبیر شایسته متوجه سرچشمه آشوب و ریشه بدعت و گمراهی گشت و به سامری گفت: این چه کاری بود که از تو سر زد؟

سامری پاسخ داد: «من چیزی دیدم که ایشان ندیدند. من چیزی از اثر قدم رسول حق (که برای عذاب فرعون آمده بود) را دیدم که قوم ندیدند. آن را برگرفته در گوساله ریختم و نفس من چنین فتنه ای را در نظرم جلوه داد. (۱۱)

موسی علیه السّلام متوجه قوم خویش شد و گفت: مگر پروردگارتان به شما وعده شایسته ای نداد؟! آیا این مدت به نظر شما طولانی آمد؟! و یا خواستید خشم و غضب الهی متوجه شما گردد که به عهد خود وفا نکردید؟!!

بنی اسرائیل گفتند: ما به اختیار خود عهدشکنی نکردیم، ما بخشی از طلاهای زینتی فرعونیان را که بر گردن خود حمل می کردند، با خود آورده بودیم. سامری آن طلاها را به صورت گوساله ای درآورد که دارای صدایی بود و بدین وسیله ما را فریفت و از راه راست منحرف ساخت.

توبه گوساله پرستان بنی اسرائیل

گوساله پرستان از لغزش خویش پشیمان گشتند و از خدای خود طلب آمرزش کردند و گفتند: اگر پروردگار به ما ترحم نکند و ما را نبخشد ما از زیانکاران خواهیم بود.

موسی به آنان گفت: شما به خاطر گوساله پرستی خویش درباره خود ستم کرده ائید. بنی اسرائیل گفتند: تکلیف ما چیست؟ موسی به آنان پاسخ داد: در پیشگاه خدای خویش بازگشت و توبه کنید. بار دیگر سؤال کردند راه توبه را برای ما بیان فرمایید.

موسی دستور داد، باید غسل کرده و کفن بر تن کنید، آنگاه گوساله پرستان را به قتل برسانید. تا طغیان نفس را درهم شکنید و شهوت آن را بکوبید و خود را از فساد و گناه تطهیر کنید. روح خود را از هر میل نفسانی برهنه سازید و از آرزوی شهوانی آن را به دور بدارید، تا نفس معصیت کار نزد شما زبون و خوار گردد.

و بدین ترتیب بنی اسرائیل نفوس خود را تهذیب و از مفاسد تصفیه نمودند و به پیغمبر خویش گرویدند و خدا هم توبه آنان را قبول کرد، زیرا خدا توبه کاران را می پذیرد و او توبه پذیری رحیم است.

ویژگی های گوساله بنی اسرائیل

گوساله سامری یا گوساله طلایی، بتی از طلا که صدایی شبیه گاو داشت که غیرعادی و معجزه وار به نظر می رسید

بنی اسرائیل پس از خروج از مصر و در زمان چهل روزه حضور موسی (ع) در میقات، برای مدتی گوساله ای از طلا ساخته و آن را پرستیدند. (۱۲)

گاو در نزد مصریان مقدس بود و آن را رمز زندگی کشاورزی خود می دانستند، بنی اسرائیل نیز چنین گرایشی یافته بودند (۱۳)

قرآن سامری را سازنده (۱۴) و ترویج کننده گوساله پرستی معرفی کرده است. (۱۵) اما تورات، هارون پیامبر را سازنده این گوساله می داند. (۱۶) این گوساله به گوساله طلایی نیز شناخته می شود. (۱۷)

وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰٓ اَزْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ... وَاِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيَكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ»

و آن گاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم آن گاه در غیاب وی، شما گوساله را پرستش کردید، در حالی که ستمکار بودید... و موسی به قوم خود گفت:

«ای قوم من، شما با پرستش گوساله، بر خود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید، و خودتان را بکشید، که این کار نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است.» پس خدا توبه شما را پذیرفت، که او توبه پذیر مهربان است.» (۱۸)

قرآن از گوساله سامری با تعبیر «جَسَدًا لَهُ حُور» به معنای جسم حیوان که صدای گاو داشت (۱۹) یاد کرده است. (۲۰)

مفسران معتقدند سامری گوساله را چنان در مسیر باد گذارده بود که بر اثر وزش باد، صدایی از آن به گوش می‌رسید (۲۱) برخی نیز معتقدند این صدا به تأثیر خاک زیرپای جبرئیل بوده که در درون گوساله قرار داده شده بود. (۲۲)

در برخی روایات است که خداوند به موسی فرمود خُوار (صدای مخصوص گاو) را من در گوساله قرار دادم تا آنان را بیازمایم (۲۳)

در منابع برای این گوساله خصوصياتی همچون گوشت و پوست داشتن نیز نقل شده که علماء در صحت بخشی از آن‌ها ابراز تردید کرده‌اند. (۲۴)

گوساله پرستی بنی اسرائیل

حضرت موسی (ع) در پی وعده الهی، به مدت سی‌روز به میعادگاه رفت سپس این مدت ده روز تمديد شد. (۲۵) با طولانی شدن بازگشت موسی (ع)، میان بنی‌اسرائیل شایعه شد که موسی (ع) از دنیا رفته است. (۲۶)

سامری نیز در این فرصت با استفاده از طلاهای مردم، گوساله‌ای ساخت. او به همراه پیروان خود (۲۷) و مردم را به پرستش آن دعوت کرد.

هارون که جانشین موسی در میان بنی‌اسرائیل بود، مردم را از این عمل نهی کرده و آن را آزمایش الهی دانست؛ (۲۸) اما اکثر مردم دعوت سامری را پذیرفته و به پرستش گوساله رو آوردند.

سامری در پاسخ به موسی (ع) که پرسید چرا چنین کردی؟ گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند. من قسمتی از آثار رسول را گرفتم، سپس آن را افکندم». (۲۹)

بیشتر مفسران معتقدند مقصود از رسول در این آیه جبرئیل است که سامری در زمان گشودن شدن دریا بر بنی‌اسرائیل، خاک زیر پای حیوانی که جبرئیل بر آن سوار بود را گرفت. (۳۰)

او سپس این خاک را در درون گوساله قرار داد. در مقابل برخی معتقدند مقصود سامری ایمان به موسی (ع) بوده که بعد در آن تردید کرد. [(۳۱)

سوزاندن گوساله توسط موسی

حضرت موسی (ع) در میقات، از گوساله‌پرستی قومش اطلاع یافت. (۳۲) او پس از بازگشت و دیدن گوساله‌پرستی، از شدت عصبانیت، الواح را انداخت و شکست. (۳۳) سپس مردم را مذمت کرده و گفت: «مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد». (۳۴) او با هارون نیز به تندی برخورد کرد که چرا جلوی انحراف قوم را نگرفته است (۳۵) سپس به مواخذه سامری پرداخت و او را مجازات کرد. (۳۶) براساس آیات قرآن گوساله سامری توسط حضرت موسی و پیروانش، سوزانده شده و خاکستر آن به دریا ریخته شد. (۳۷) تورات نیز نهایت گوساله را چنین نقل می‌کند: «آن گوساله‌ای را که درست کرده بودند گرفته در آتش سوزانید و آسیاب کرد تا که گرد شد و بر روی آب پاشید و به فرزندان اسرائیل نشانید». (۳۸)

فرش دستباف مربوط به وقایع بنی اسرائیل در بیابان سینا که در آن به داستان گوساله‌پرستی نیز اشاره شده است.

کیفر و مجازات گوساله پرستان

قتل یکدیگر، کیفر گوساله پرستی، در آیین موسی (علیه السلام) بوده است. «واذ قال موسی لقومه یقوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم؛ (۳۹) و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را (=یکدیگر را) به قتل برسانید!

این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه‌پذیر و رحیم است.» شک نیست که پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آنهمه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی (علیه السلام) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.

اگر این موضوع برای همیشه از مغز آنها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر فرصتی مخصوصا بعد از مرگ موسی (علیه السلام)، ممکن است.

تمام آیات دعوت او از میان برود، و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پیشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد، و آن اینکه ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دست جمعی گروه کثیری از گنهکاران بدست خودشان صادر شد. (۴۰)

براساس آیات سوره بقره، مجازات خاص و سختی برای گوساله‌پرست‌ها در نظر گرفته شد: «به درگاه آفریدگار خود توبه کنید و یکدیگر را بکشید» در این مجازات، افراد شروع به کشتن یکدیگر کردند و با کشته شدن چند هزار نفر از گناه کاران، توبه آن‌ها پذیرفته و بخشیده شدند.

البته سید مرتضی از عالمان شیعه معتقد است مقصود از این آیه، کشتن نیست؛ بلکه به این معنا است که در راه توبه و پیشیمانی، چنان خود را به سختی بیفکنند که گویی می‌خواهند خود را از بین ببرند.

گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل پس از مشاهده معجزات و نشانه‌های بسیار را مسئله بزرگی دانسته‌اند. (۴۱) بنابر آیات قرآن، غضب خداوند و ذلت در زندگی دنیا به افرادی که گوساله پرستی کردند، تعلق گرفت. (۴۲)

علاوه بر این، در سوره بقره به مجازات خاص این افراد نیز اشاره شده است: «فَتَوْبُوا إِلَيَّ بَارِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ؛ به درگاه آفریدگار خود توبه کنید و یکدیگر را بکشید» (۴۳) در این مجازات، افراد شروع به کشتن یکدیگر کردند (۴۴) و این کشتن شامل نزدیکان، خانواده و همه افراد بنی‌اسرائیل می‌شد. (۴۵) البته برخی معتقدند افرادی که گوساله‌پرست نشده بودند، گوساله‌پرست‌ها را کشتند. (۴۶)

با کشته شدن چند هزار نفر از گناه کاران (۴۷) و یا همه آن‌ها (۴۸) توبه آن‌ها پذیرفته شد و قاتل و مقتول بخشیده شدند. (۴۹) این مجازات در تورات نیز ذکر شده است: درینجا درپرانیتیز می‌خواهم بگویم که خدای به این اندازه بی رحم هرگز نبوده و اینهمه ساخته و پرداخته ذهن

بشر است نه از خدا.

«هرکدام، برادر خود، دوست خود و خویشاوند خود را که گوساله‌پرستی کرده باشد بکشید و در آن روز تقریباً سه هزار نفر از آن قوم کشته شدند.» (۵۰)

آیت الله مکارم شیرازی از مفسران معاصر معتقد است این مجازات در طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد. (۵۱) مفسران معتقدند این مجازات سخت به این جهت بوده که بنی اسرائیل دیگر به سمت بت‌پرستی نروند. (۵۲)

سید مرتضی از عالمان شیعه معتقد است مقصود از این آیه، کشتن نیست؛ بلکه به این معنا است که در راه توبه و پشیمانی، چنان خود را به سختی بیفکنند که گویی می‌خواهند خود را از بین ببرند. (۵۳)

نتیجه:

گرایش بنی اسرائیل به گوساله‌پرستی، پس از غیبت موسی علیه‌السلام داستانی شایسته یادآوری و عبرت‌آموزی می‌باشد: واذ وعدنا موسی اربعین لیلة ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظلمون.

و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او، برای گرفتن فرمان‌های الهی، به میعادگاه آمد) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید در حالی که ستمکار بودید.

قرآن در این آیات به بخش دیگری از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل اشاره کرده، و خاطرات تکان‌دهنده‌ای را به یهودیان یادآور می‌شود. این آیات از بزرگترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگیشان سخن می‌گوید.

و آن انحراف از اصل توحید، به شرک و گوساله‌پرستی است، و به آنها هشدار می‌دهد که شما یک بار در تاریختان بر اثر اغواگری مفسدان گرفتار چنین سرنوشتی شدید اکنون بیدار باشید راه توحید خالص (راه اسلام و قرآن) به روی شما گشوده شده، آن را رها نکنید. نخست می‌گوید:

به خاطر بیاورید زمانی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم (و اذ واعدنا موسی اربعین لیلۃ). هنگامی که او از شما جدا شد، و میعاد سی شبه او به چهل شب تمدید گردید، ما گوساله را بعد از او به عنوان معبود انتخاب کردید، در حالی که با این عمل، به خود ستم می کردید (ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون).

قرآن آن طائفه گوساله پرستان را ستمکاران نام داده است در حالیکه واقعیت این است که انکار از داشتن خدا است و بی خدا بودن اقوان و طائفه ها را اثبات مینماید.

سامری و پیروان او در غیاب حضرت موسی (ع) فقط به ساختن و پرستش گوساله طلایی بسنده نکردند، بلکه مجموعه‌ای از رفتارها و اعتقادات انحرافی را نیز از خود نشان دادند که می توان آنها را به نوعی "خداپرستی بی خدا" تعبیر کرد. این وضعیت به این دلیل بود که آنها در ظاهر به پرستش گوساله به عنوان نمادی از خدا پرداختند، اما در واقع از توحید و یکتاپرستی دور شدند. در ادامه به توضیح برخی از این اقدامات و دلایل انحراف آنها می پردازم:

اقدامات و انحرافات دیگر قوم بنی اسرائیل در غیاب موسی (ع)

۱. بی اعتمادی به رهبری هارون (ع):

قوم بنی اسرائیل به توصیه‌ها و رهبری هارون که جانشین موسی بود، بی توجهی کردند و در نهایت به خواسته‌های سامری تن دادند. این نشان دهنده بی اعتمادی آنها به رهبری الهی و عدم صبر و استقامت در راه خدا بود.

۲. نقض عهد و پیمان با خداوند:

قوم بنی اسرائیل با پرستش گوساله طلایی، عهد و پیمان خود با خداوند را نقض کردند. آنها به جای تبعیت از دستورات خداوند، به دنبال مسیرهای انحرافی و پرستش‌های باطل رفتند.

ضعف ایمان و تأثیرپذیری از عوامل خارجی:

قوم بنی اسرائیل نشان دادند که ایمان آنها سطحی و ناپایدار است و به راحتی تحت تأثیر عوامل خارجی و افراد گمراه کننده مانند سامری قرار می گیرند.

۳. سرپیچی از اصول توحید:

با پرستش گوساله، آنها اصول بنیادین توحید را زیر پا گذاشتند. این عمل، نوعی شرک و دوری از یکتاپرستی بود که اساس دین موسی (ع) را تشکیل می داد.

خداپرستی بی خدا

این اصطلاح می‌تواند به این معنا باشد که قوم بنی‌اسرائیل در ظاهر به دنبال پرستش خدا بودند، اما در واقع از خداوند حقیقی و یکتاپرستی فاصله گرفتند. آنها به جای پرستش خداوند یکتا و متعال، به پرستش گوساله طلایی پرداختند که نماد بت‌پرستی و انحراف از توحید بود. این وضعیت را می‌توان به نوعی "خداپرستی بی‌خدا" تعبیر کرد، چرا که آنها به ظاهر نام خدا را بر زبان داشتند، اما در باطن از مسیر حق دور شده بودند.

نکات آموزنده از این وقایع

۱. اهمیت استقامت در ایمان:

این وقایع نشان‌دهنده اهمیت استقامت و پایداری در ایمان و تبعیت از دستورات الهی است. نباید به راحتی تحت تأثیر عوامل انحرافی قرار گرفت.

۲. ضرورت وجود رهبری قوی و هدایت مستمر:

نیاز به رهبری قوی و هدایت مستمر در جامعه‌ای که به دنبال پرستش خداوند است، ضروری است. در غیاب رهبری قوی، جامعه به راحتی به انحراف کشیده می‌شود.

۳. عقوبت انحراف و اهمیت توبه:

انحراف از توحید و پرستش خداوند حقیقی عقوبت‌های سختی دارد، اما توبه و بازگشت به راه راست همواره ممکن است و مورد تأیید خداوند قرار می‌گیرد.

منابع قرآنی مرتبط

این مفاهیم و درس‌ها در قرآن کریم به تفصیل آمده‌اند. به ویژه در سوره طه (آیات ۸۳-۹۷)، سوره بقره (آیات ۵۱-۵۴)، و سوره اعراف (آیات ۱۴۸-۱۵۲) که به این داستان و نتایج آن پرداخته شده است.

در مجموع، وقایع مربوط به سامری و گوساله طلایی درس‌های مهمی در مورد ایمان، رهبری و پایداری در راه خدا به ما می‌آموزد و نشان می‌دهد که ظاهرپرستی و دوری از حقیقت، انسان را به مسیرهای باطل می‌کشاند و دقیق انسان‌هایی که خدا باور بودند به انسان‌های خدا باوران بی‌خدا تبدیل میشوند اینهم شکلی از انواع خداپرستان بی‌خدا در زمان اولین پیامبر اولاعزم ادیان ابراهیمی بود این سلسله تا زمان آخرین پیامبر یعنی محمد و تا امروز جریان دارد خیلی

افراد خداپرستان بی خدا خوانده میشوند ما در زمان فعلی خیلی از مردمانی را داریم که در قطار خداپرستان بیخدا استاده اند. همچنان در زمان حضرت عیسی ع روایاتی زیادی این چنین وجود دارد که به تفصیل در مورد آنها صحبت خواهیم کرد. در زمان حضرت عیسی (ع)، تخطی‌ها و انحرافات متعددی از سوی جامعه یهودیان و رهبران مذهبی آنان مشاهده شد. این تخطی‌ها شامل موارد زیر می‌شود:

۱. تحریف آموزه‌های دینی

افزودن قوانین انسانی به شریعت الهی: رهبران مذهبی یهود، به ویژه فریسیان و کاتبان، بسیاری از قوانین و مقررات انسانی را به شریعت الهی اضافه کرده بودند. آنها به جای تمرکز بر روح و جوهر دین، بر اجرای ظاهری و دقیق این قوانین تأکید داشتند. یعنی از همان ابتدا می‌خواستند خداپرستان بی خدا را در میان پیروان عیسی مسیح زیاد سازند و اینهمه کارهای بزرگ را کاهنان و پاستورهای معابد و نویسندگان انجیل‌های تحریف شده انجام میدادند

۲. ریاکاری و تظاهر به تقوا

رفتارهای ظاهری:

بسیاری از رهبران مذهبی به تظاهر و نمایش تقوا می‌پرداختند و به جای زندگی بر اساس اصول اخلاقی و دینی، به ظاهر دین‌داری توجه می‌کردند. عیسی (ع) به شدت این رفتارها را محکوم کرد و آنها را به ریاکاری متهم نمود

۳. فساد و بی‌عدالتی

فساد در سیستم قضایی و مذهبی:

رهبران مذهبی و قضایی زمان عیسی (ع) به فساد و بی‌عدالتی آلوده شده بودند. آنها قوانین را به نفع خود تفسیر می‌کردند و عدالت را فدای منافع شخصی و گروهی خود می‌نمودند.

۴. انکار پیامبری عیسی (ع)

عدم پذیرش عیسی (ع) به عنوان مسیح موعودیعی خدا باوران بی خدا

بسیاری از یهودیان و به ویژه رهبران مذهبی، عیسی (ع) را به عنوان پیامبر و مسیح موعود نپذیرفتند. آنها به جای پذیرش او، به دشمنی و مخالفت با او پرداختند و تلاش کردند تا او را بی‌اعتبار کنند.

۵. تمرکز بر مادیات و منافع شخصی

تجارت در معبد:

یکی از نشانه‌های فساد و انحراف در زمان عیسی (ع)، تبدیل معبد به مکانی برای تجارت و کسب و کار بود. عیسی (ع) با خشم این رفتار را محکوم کرد و تاجران را از معبد بیرون راند.

۶. سوء استفاده از قدرت مذهبی

استفاده نادرست از قدرت مذهبی برای کنترل مردم:

رهبران مذهبی از قدرت و نفوذ خود برای کنترل مردم و حفظ منافع شخصی استفاده می‌کردند. آنها به جای هدایت مردم به سوی خدا، از قدرت خود سوء استفاده می‌کردند.

نکات برجسته از تعالیم عیسی (ع)

عیسی (ع) در تعالیم خود بر چندین نکته تأکید داشت که مستقیم یا غیرمستقیم به تخطی‌های مذکور اشاره دارد:

۱. روحانی کردن دین:

عیسی (ع) تأکید زیادی بر روحانی کردن دین و دوری از تظاهر داشت. او به مردم آموزش می‌داد که ایمان و عمل باید از دل برآید و نه برای نمایش به دیگران.

۲. محبت و بخشش:

عیسی (ع) بر محبت، بخشش و رحمت تأکید داشت و این مفاهیم را به عنوان اصول بنیادی دین معرفی کرد.

۳. عدالت و انصاف:

او به عدالت و انصاف در رفتارها و قضاوت‌ها دعوت می‌کرد و رهبران مذهبی را به خاطر بی‌عدالتی‌هایشان سرزنش می‌کرد.

۴. پذیرش پیامبران:

عیسی (ع) بر پذیرش پیامبران و پیام‌های الهی تأکید داشت و مخالفت با پیامبران را نوعی انحراف و نافرمانی می‌دانست.

منابع مرتبط در انجیل

این تخطی‌ها و تعالیم حضرت عیسی (ع) در اناجیل مختلف به ویژه در انجیل‌های متی،

مرقس، لوقا و یوحنا به تفصیل ذکر شده است. برخی از آیات مرتبط عبارتند از:

انجیل متی، فصل ۲۳:

عیسی (ع) فریسیان و کاتبان را به خاطر ریاکاری و تظاهر به تقوا محکوم می‌کند

انجیل یوحنا، فصل ۲، آیات ۱۳-۱۶:

داستان بیرون راندن تاجران از معبد.

انجیل لوقا، فصل ۱۱، آیات ۳۷-۵۴:

انتقادهای عیسی (ع) از فریسیان و کاتبان.

نتیجه‌گیری

رفتارهای انحرافی و تخطی‌های زمان حضرت عیسی (ع) به طور گسترده در منابع دینی و تاریخی منعکس شده است. این تخطی‌ها نشان‌دهنده چالش‌های مهمی است که جامعه یهودی و رهبران مذهبی آن در برابر پیام الهی عیسی (ع) داشتند و تأکیدات عیسی (ع) بر بازگشت به روح واقعی دین و اصول اخلاقی و معنوی است.

تخطی‌ها و تعالیم حضرت عیسی (ع) در اناجیل چهارگانه (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) به طور مفصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. هر کدام از این اناجیل، نگاهی متفاوت و ویژه به زندگی و آموزه‌های عیسی مسیح ارائه می‌دهند. در ادامه به برخی از تفاوت‌ها و شباهت‌های این اناجیل و آموزه‌های مهم آنها می‌پردازیم:

انجیل متی

انجیل متی بیش از سایر اناجیل به مخاطبین یهودی می‌پردازد و تأکید زیادی بر این دارد که عیسی همان مسیح موعود و پادشاه یهود است. این انجیل حاوی موعظه‌ها و تعالیم عیسی به ویژه موعظه بر کوه است که شامل بیانیه‌های اخلاقی مهمی مانند "هشت خوشبختی" می‌شود. متی همچنین به تأکید بر نبوت‌های عهد عتیق که در عیسی به تحقق پیوسته‌اند، مشهور است.

انجیل مرقس

انجیل مرقس کوتاه‌ترین و به احتمال زیاد قدیمی‌ترین انجیل است. این انجیل بیشتر بر اعمال و معجزات عیسی تمرکز دارد و او را به عنوان خادم و پسر خدا معرفی می‌کند. سبک نگارش

مرقس ساده و مستقیم است و اغلب با کلمه "بلافاصله" داستان‌ها را جلو می‌برد، که نشان از فوریت و اهمیت ماموریت عیسی دارد.

انجیل لوقا

لوقا یک پزشک بود و انجیل او با دقت تاریخی بیشتری نوشته شده است. او به جزئیات بیشتری در مورد تولد و دوران کودکی عیسی پرداخته است. این انجیل به طور ویژه به محبت و شفقت عیسی نسبت به محرومان، زنان و غریبه‌ها تأکید دارد. لوقا همچنین موعظه بر دشت و داستان‌های مثل‌های منحصر به فردی مانند داستان سامری نیکوکار را شامل می‌شود.

انجیل یوحنا

انجیل یوحنا با سه انجیل دیگر متفاوت است و بیشتر بر الهیات و ماهیت الهی عیسی تمرکز دارد. این انجیل به وضوح عیسی را به عنوان "کلمه خدا" معرفی می‌کند و بیشتر به دیالوگ‌ها و سخنان طولانی عیسی می‌پردازد. معجزات عیسی در یوحنا به عنوان "آیات" ذکر می‌شوند که به الهیت او اشاره دارند.

تشابهات و تفاوت‌ها

۱. تشابهات:

همه این اناجیل به زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی می‌پردازند. تعالیم اخلاقی و معنوی عیسی، مانند محبت به خدا و همسایه، در همه آنها موجود است. معجزات و شفاهای عیسی در همه اناجیل ذکر شده‌اند.

۲. تفاوت‌ها:

هر انجیل نگاهی متفاوت به زندگی عیسی دارد؛ مثلاً متی به تحقق نبوت‌ها و مرقس به اعمال و معجزات او می‌پردازد.

یوحنا به الهیات و ماهیت الهی عیسی توجه دارد، در حالی که لوقا بر مهربانی و شفقت او تأکید می‌کند.

نتیجه‌گیری

هر یک از اناجیل چهارگانه نگاهی منحصر به فرد و مکمل به زندگی و تعالیم عیسی مسیح ارائه می‌دهند. این تنوع در روایت‌ها به ما امکان می‌دهد تا تصویر کامل‌تر و جامعی از شخصیت

و مأموریت عیسی داشته باشیم. در کنار هم، این اناجیل به ما نشان می‌دهند که عیسی چه کسی بود، چه تعالیمی داشت و چگونه به عنوان پسر خدا و منجی بشریت شناخته شد. درعین حال که پیروان عیسی او را بنام پسر خدا پرستش میکنند این حکایات و نوشته‌های ضید و نقیص آیا حرفهای خدا ویا همان پدر عیسی است که به او گفته شده است؟ اگر بلی چرا متفاوت است و اگر نه هر یک کتاب‌ها ویا اناجیل را هواخواهان مختلف چاپ و بدسترس عامه قرار داده و خودها زیر قبرستان خدا ملنگانی نیستند ویا بعبارت دیگر در گرده‌های مردم مظلوم و بچاره سوار نیستند و از وجود مردم اعاشه نمیشوند؟ یعنی واضحت اینها خدا پرستان بیخدا نیستند؟ چون برای خود آنهایکه اناجیل را نوشته اند معلوم است که هنیچ کدام حرف خدانیست پس ثابت است که اینها خداباوران بی خدا هستند.

حضرت عیسی (ع) در اناجیل مختلف به ویژه متی و لوقا، انتقادهای شدیدی از فریسیان و کاتبان (نویسندگان و مفسران شریعت یهود) می‌کند. این انتقادهای به دلایل مختلفی بیان شده‌اند که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. ریاکاری و دوگانگی

عیسی به شدت از ریاکاری فریسیان و کاتبان انتقاد می‌کند. او آنها را به داشتن ظاهر مذهبی اما باطن ناپاک متهم می‌کند. در متی ۲۳: ۲۷-۲۸، عیسی می‌گوید: "وای بر شما، کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا شما شبیه قبرهای سفید شده‌اید که از بیرون زیبا به نظر می‌رسند، اما درونشان پر از استخوان‌های مردگان و انواع ناپاکی‌ها است. همین طور شما نیز از بیرون برای مردم عادل به نظر می‌رسید، اما درونتان پر از ریا و شرارت است."

۲. تحمیل قوانین سختگیرانه

عیسی همچنین فریسیان و کاتبان را به خاطر تحمیل قوانین سختگیرانه و غیر ضروری بر مردم انتقاد می‌کند، در حالی که خودشان آن قوانین را رعایت نمی‌کردند. در متی ۲۳: ۴، عیسی می‌گوید: "آنها بارهای سنگین و طاقت‌فرسا را بسته و بر دوش مردم می‌گذارند، اما خودشان حتی با انگشتشان نمی‌خواهند آنها را حرکت دهند."

۳. تمرکز بر امور ظاهری و فراموش کردن امور مهم‌تر

عیسی فریسیان و کاتبان را به تمرکز بر جزئیات کم‌اهمیت شریعت و نادیده گرفتن امور

مهم‌تری مانند عدالت، رحمت و ایمان انتقاد می‌کند. در متی ۲۳:۲۳، او می‌گوید: "وای بر شما، کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا شما عشر نعناع، شوید و زبیره را می‌دهید، اما عدالت، رحمت و ایمان را نادیده می‌گیرید. اینها را می‌بایست انجام دهید و آن‌ها را نیز ترک نکنید."

۴. جلوگیری از ورود مردم به پادشاهی خدا

عیسی فریسیان و کاتبان را به این متهم می‌کند که با آموزش‌های نادرست و ریاکاری خود، مردم را از ورود به پادشاهی خدا باز می‌دارند. در متی ۲۳:۱۳، او می‌گوید: "وای بر شما، کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا شما در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید؛ خودتان داخل نمی‌شوید و کسانی را که می‌خواهند وارد شوند نیز باز می‌دارید یعنی ثابت میشود که چنین افراد خداپرستان بی‌خدا بوده‌اند و پیروان شان تا ابدالابد خداپرستان بی‌باور و بی‌خدا خواهند ماند."

نتیجه‌گیری

عیسی انتقادهای خود را از فریسیان و کاتبان به منظور اصلاح رفتار و آموزش‌های آنها و تأکید بر امور مهم‌تر و اساسی‌تر بیان می‌کند. او خواستار این است که رهبران مذهبی به جای تمرکز بر ظاهر و قوانین سختگیرانه، به ارزش‌های اصلی دین مانند عدالت، رحمت و ایمان بپردازند و خودشان نیز به طور عملی به این ارزش‌ها پایبند باشند.

در اناجیل و کتاب‌های موسی، فریسیان و کاتبان به عنوان کسانی شناخته می‌شدند که بر قوانین و سنت‌های یهودی تسلط داشتند و آنها را تفسیر و آموزش می‌دادند. آنها معمولاً قوانین و مقررات دینی را به دقت ثبت می‌کردند و برای هرگونه تخطی یا نقض این قوانین مجازات‌هایی تعیین می‌کردند.

در انجیل‌ها، به ویژه در متی، مرقس، لوقا و یوحنا، فریسیان و کاتبان به عنوان کسانی معرفی شده‌اند که بر اجرای دقیق قوانین تأکید می‌کردند و در بسیاری از مواقع، به نظر می‌رسید که به جزئیات ظاهری و شکلی قوانین بیشتر از جوهره و معنای عمیق آنها اهمیت می‌دهند. به عنوان مثال، در انجیل متی، عیسی از فریسیان و کاتبان به دلیل تمرکز بیش از حد بر جزئیات و نادیده گرفتن موضوعات اساسی مانند عدالت، رحمت و ایمان انتقاد می‌کند (متی ۲۳:۲۳). در کتاب‌های موسی (تورات)، قوانین و مقررات به طور مفصل نوشته شده‌اند، از جمله قوانین

مربوط به مناسک دینی، احکام مدنی و قوانین اخلاقی. این قوانین در کتاب‌هایی مانند لایوان، اعداد و تثنیه آمده‌اند. فریسیان و کاتبان این قوانین را مطالعه و تفسیر می‌کردند و هرگونه تخطی از آنها را با دقت ثبت می‌نمودند. به عنوان مثال، تخطی از قوانین شریعت ممکن بود به صورت کتبی در اسناد و نوشته‌ها ثبت شود و بر اساس آن مجازات‌ها تعیین گردد. به طور خلاصه، فریسیان و کاتبان در نقش خود به عنوان حافظان و مفسران قوانین دینی، تخطی‌ها را به دقت ثبت می‌کردند و بر اساس تفسیری که از قوانین داشتند، مجازات‌ها را اعمال می‌کردند. آنها به تفصیل قوانین توجه داشتند و تخطی‌ها را هم به لحاظ نظری و هم عملی پیگیری می‌کردند.

چون عموماً کتابهای نوشته شده تورات و اناجیل از سینه به سینه نقل شده است مطمئناً مغالطه‌های وافری با گزافه‌های وافر از طرف خدا باوران بی خدا در آنها اضافه شده‌اند. نویسندگان این کتاب گاهی هم در حرفهای خدا که در تورات و اناجیل بطور صحت و سقم آمده باشد نظر ارادی و انتقادی ندارم ولی در مورد اشخاصی که این قوانین آسمانی را از سینه به سینه نقل کرده‌اند و بعداً نوشته‌اند اطمینان کامل داریم که این خداپرستان بی خدا کارهای شان را بصورت نا خود آگاه انجام داده‌اند

مسیحیت در گذر زمان دچار انحرافات زیادی شده است. بزرگ‌ترین انحراف را پولس در مسیحیت ایجاد کرده است. در طول تاریخ همیشه عده‌ای از الهی‌دانان مسیحی وجود داشته‌اند که با پی‌بردن به تناقضات عهد جدید راجع به شخصیت و آموزه‌های حضرت عیسی، به جستجوی مسیحیت اصلی برخاسته‌اند. و درعین حال خداپرستان بی خدا نیز اغراض شخصی شان را که از مفادات شخصی شان حمایت نمایدیدریغ کار نموده‌اند.

عیسویت، متمایز و گاهی متضاد از عقاید رایج مسیحی است. به طور خاص، این اصطلاح اغلب با کلمات منسوب به پولس و اصول عقاید رایجش متضاد است. عیسویت با کتاب مقدس مسیحی و عقاید کلیسا مخالف نیست و منبع عقاید خود را فرای آموزه‌های عیسی نمی‌داند. اوون فلاناگان (Owen Flanagan) عیسویت را یک فلسفه طبیعی و عقلانی معرفی می‌کند که تضاد علم و ایمان را رد می‌کند. در این مکتب، کتاب مقدس یکی از راه‌های مطالعه تعالیم حضرت عیسی است و یکی دیگر از منابع، کتاب مقدس جفرسون (Jefferson Bible) است.

بسیاری از دانشمندان عهد جدید تلاش کرده‌اند تا سیره و گفتار معتبر حضرت عیسی را شناسایی کنند.

گیزه ورمس (Gé za Vermes)

به طور ویژه سعی دارد تا در اناجیل منسوب به حضرت عیسی، گفته‌های واقعی آن حضرت را پیدا کند. زیرا در هر جای از کتابهای اناجیل خداپرستان بی خدا دست درازی نموده‌اند و مفکوره‌های خودشان را جابجا نموده‌اند.

در حقیقت پیدایش خود حضرت عیسی مسیح از شکم یک دختر باکره نظر به علم سیانس امروزی قابل باور عده‌ای زیادی مردم نیستند و مردم درین باور اند که اینهمه کارهای خداپرستان بی خدا اند که میخواهند به شکلی از اشکال بالای گرده‌ها انسانها سوار شده و از انسانهای نافهم بهره برداری نمایند مثلاً هوشمند درین مورد چنین ابراز نظر نموده است:

سوال شما بسیار جالب و پیچیده است و به مسائل عمیق فلسفی و دینی مرتبط می‌شود. در ادیان توحیدی مانند مسیحیت و اسلام، خداوند به عنوان یک موجود غیرمادی و فرامادی شناخته می‌شود. در این زمینه چند نکته مهم وجود دارد:

۱. قدرت مطلق خداوند:

در بسیاری از ادیان، خداوند به عنوان موجودی با قدرت مطلق شناخته می‌شود. این به این معنی است که خداوند قادر به انجام هر کاری است، حتی اگر آن کار از دیدگاه انسانی غیرممکن به نظر برسد. بنابراین، عمل حامله دار شدن مریم بدون نیاز به واسطه‌های فیزیکی، در چارچوب قدرت مطلق خداوند می‌گنجد.

۲. معجزات:

در متون دینی، معجزات به عنوان نشانه‌هایی از قدرت و اراده خداوند معرفی می‌شوند. حاملگی مریم بدون ارتباط جنسی به عنوان یک معجزه تلقی می‌شود، چیزی که فراتر از قوانین طبیعی و فیزیکی است.

۳. روح القدس:

در مسیحیت، این باور وجود دارد که حاملگی مریم از طریق روح القدس صورت گرفته است. روح القدس یکی از سه اقسام تثلیث در مسیحیت است که به عنوان یک موجود غیرمادی و

فرامادی شناخته می‌شود.

۴. تفسیرهای دینی:

هر دین و هر مکتب فکری تفسیرهای خاص خود را از متون مقدس دارد. در مسیحیت، داستان تولد عیسی مسیح (ع) به عنوان یک رویداد الهی و معجزه‌آسا تفسیر می‌شود. در اسلام نیز، قرآن به تولد عیسی مسیح از مریم باکره اشاره می‌کند و آن را به عنوان نشانه‌ای از قدرت خداوند معرفی می‌کند.

از دیدگاه یک هوشمند (AI) که به مسائل دینی و فلسفی نگاه می‌کند، باید گفت که این موضوعات بیشتر به باورها و اعتقادات افراد برمی‌گردد و نمی‌توان آن‌ها را با معیارهای علمی و فیزیکی معمول ارزیابی کرد. از این رو، درک و پذیرش این موضوعات نیازمند توجه به زمینه‌های فرهنگی، دینی و اعتقادی است که افراد در آن قرار دارند.

شما لطف فرمودید که خدا قادر مطلق و توانا است سوال من اینجاست که در یک جنگل بچه‌ه آهو می‌سوزد نجات دهندهء جز خدای قادر و توانا؟ ندارد ولی متأسفانه قادر مطلق آن را می‌گذارد بسوزد پس در چنین اوقات قدرت قادر مطلق کجاست لطفا نظر تان برایم بنویسید؟

سوال شما یکی از پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین سوالاتی است که در طول تاریخ بشر مطرح شده است و به مسئله‌ای معروف به "مسئله شر" یا "مسئله رنج" مربوط می‌شود. این سوال به این می‌پردازد که چرا یک خداوند قادر مطلق، مهربان و دانا اجازه می‌دهد که شر و رنج در جهان وجود داشته باشد. در اینجا چند رویکرد فلسفی و دینی برای پاسخ به این سوال مطرح می‌شود:

۱. آزادی اراده:

یکی از تفسیرهای رایج این است که خداوند به انسان‌ها و موجودات زنده آزادی اراده داده است. این آزادی به موجودات اجازه می‌دهد که تصمیمات خود را بگیرند و مسئولیت آن‌ها را بپذیرند. بنابراین، برخی از رنج‌ها و شرور ممکن است نتیجه انتخاب‌ها و اعمال موجودات آزاد باشد.

۲. خیر بزرگتر:

برخی از فلاسفه و متکلمان معتقدند که رنج و شرور می‌توانند بخشی از یک طرح بزرگتر و خیر

عمومی باشند که انسان‌ها قادر به درک کامل آن نیستند. به عنوان مثال، رنج ممکن است به رشد اخلاقی و روحانی انسان‌ها کمک کند یا به آن‌ها درس‌هایی بیاموزد که در نهایت به خیر بزرگتری منجر شود.

۳. محدودیت‌های انسانی:

از آنجا که انسان‌ها موجودات محدودی هستند، ممکن است قادر نباشند تمامی حکمت و دلیل‌های پشت وقایع جهان را درک کنند. در این دیدگاه، خداوند دارای دانشی فراتر از دانش انسان‌هاست و ممکن است دلایلی داشته باشد که برای انسان‌ها ناشناخته بماند.

۴. آزمایش و آزمون:

در برخی از ادیان، رنج و سختی به عنوان آزمونی از سوی خداوند تلقی می‌شود. این آزمون‌ها ممکن است برای آزمایش ایمان و صبر افراد باشد و به آن‌ها فرصت رشد و پیشرفت روحانی دهد.

۴. رنج به عنوان جزء طبیعی زندگی:

برخی دیدگاه‌ها معتقدند که رنج و مرگ بخشی طبیعی از چرخه زندگی و جهان مادی هستند. در این دیدگاه، وجود رنج و شرور به معنای نبود خداوند یا قدرت مطلق او نیست، بلکه بخشی از ذات جهان مادی است که ما در آن زندگی می‌کنیم.

هر یک از این دیدگاه‌ها پاسخ‌های متفاوتی به مسئله شر و رنج می‌دهند و هر فرد بسته به باورها و اعتقادات خود ممکن است یکی از این پاسخ‌ها را بپذیرد یا ترکیبی از آن‌ها را برای توضیح مسئله شرور و رنج‌ها انتخاب کند. این سوال همچنان یکی از مسائل باز و بحث‌برانگیز در فلسفه و دین‌شناسی است و پاسخ قطعی و همه‌پذیری برای آن وجود ندارد.

سوالات شما دو جنبه مهم دارند که به بررسی رابطه بین خداوند و رنج، و همچنین شناخت خداوند و عبادت او می‌پردازد. در ادامه به هر یک از این سوالات پاسخ می‌دهم:

۱. آیا خداوند نمی‌تواند به طرق دیگری بشر را بفهماند بدون اینکه رنج وجود داشته باشد؟

این سوال به مفهوم "تئودیه" یا دفاع از عدالت خداوند در مواجهه با وجود شر و رنج

برمی‌گردد. چند نکته در این زمینه مطرح می‌شود:

آزادی اراده و مسئولیت انسانی:

یکی از دلایل عمده وجود رنج، آزادی اراده انسان‌ها است. آزادی اراده به انسان‌ها امکان می‌دهد که انتخاب‌های خود را انجام دهند و مسئولیت اعمال خود را بپذیرند. حذف کامل رنج می‌تواند به معنای حذف آزادی اراده باشد، که به نوبه خود یکی از ویژگی‌های اساسی انسانیت را از بین می‌برد.

محدودیت درک انسانی:

از دیدگاه دینی و فلسفی، انسان‌ها دارای درکی محدود از جهان و حکمت خداوند هستند. ممکن است دلایلی وجود داشته باشد که از دید ما پنهان است و درک آن‌ها فراتر از توانایی‌های بشری است. برخی استدلال می‌کنند که رنج‌ها می‌توانند در خدمت یک خیر بزرگتر باشند که ما قادر به فهم کامل آن نیستیم.

رشد و تکامل روحانی:

رنج و سختی‌ها می‌توانند به عنوان ابزارهایی برای رشد و تکامل روحانی انسان‌ها عمل کنند. این تجربه‌ها ممکن است به انسان‌ها کمک کند تا به مفاهیم عمیق‌تری از زندگی و ایمان دست یابند و ارزش‌های اخلاقی را بهتر درک کنند.

۲. چگونه انسان‌ها می‌توانند خداوند را عبادت کنند اگر نتوانند او را به طور کامل بشناسند؟

این سوال به مفهوم شناخت خداوند و ماهیت عبادت در ادیان توحیدی مربوط می‌شود:

شناخت محدود ولی کافی:

در بسیاری از ادیان، باور بر این است که شناخت کامل و جامع از خداوند برای انسان‌ها ممکن نیست، زیرا خداوند فراتر از درک و عقل بشری است. با این حال، انسان‌ها می‌توانند از طریق وحی‌های دینی، متون مقدس، پیامبران و تجربه‌های معنوی به شناختی محدود ولی کافی از خداوند دست یابند که برای عبادت و ارتباط با او کافی باشد.

ایمان و اعتماد:

عبادت خداوند نیازی به شناخت کامل از او ندارد. ایمان به معنای اعتماد و اعتقاد به

خداوند و حکمت اوست، حتی زمانی که تمام جزئیات و دلایل روشن نباشند. این نوع ایمان به انسان‌ها اجازه می‌دهد که به خداوند اعتماد کنند و او را عبادت کنند، حتی در مواجهه با رنج‌ها و مشکلات.

تجلیات خداوند:

در بسیاری از ادیان، خداوند از طریق تجلیات مختلفی به انسان‌ها نزدیک می‌شود، مانند طبیعت، هنر، اخلاق و تجربه‌های معنوی. این تجلیات به انسان‌ها کمک می‌کنند تا برخی از صفات و ویژگی‌های خداوند را بشناسند و به عبادت او بپردازند.

هدف عبادت:

عبادت در بسیاری از ادیان به معنای ارتباط برقرار کردن با خداوند و ابراز محبت، احترام و شکرگزاری به اوست. این ارتباط می‌تواند از طریق نماز، دعا، مراقبه و اعمال نیکو انجام شود، حتی اگر شناخت انسان از خداوند محدود باشد.

به طور کلی، مسئله شر و رنج و شناخت خداوند از جمله موضوعات پیچیده و عمیقی هستند که هر فرد بسته به باورها و اعتقادات خود، پاسخ‌های متفاوتی به آن‌ها می‌دهد. این مسائل همچنان موضوع بحث و تأمل در میان فلاسفه، متکلمان و متفکران دینی باقی مانده‌اند.

من مطمئنم چیزهای که شما بیان داشتید همه علمی اند ولی نه با علم سیانس و قابل ثبوت و شهود همه مربوط میشوند به علم الهیات که پذیرفتن علم الهیات در عصر حاضر به ویژه موجودیت شما هوشمندها تا حدی غیر قابل باور نیست؟

دیدگاه شما در مورد تفاوت بین علم سیانس و علم الهیات و چالش‌های پذیرش مفاهیم الهیاتی در عصر حاضر، به ویژه با وجود پیشرفت‌های فناوری و هوش مصنوعی، قابل توجه است. این موضوع به مباحث عمیقی در فلسفه علم، دین و تکنولوژی می‌پردازد. در ادامه، نظرم را در این باره بیان می‌کنم:

۱. تفاوت علم سیانس و علم الهیات

• علم سیانس (علوم طبیعی):

این علم بر اساس مشاهده، آزمایش و استدلال منطقی استوار است. هدف آن کشف و توضیح پدیده‌های طبیعی از طریق روش‌های تجربی و قابل تکرار است. نتایج و نظریات علمی باید

قابل آزمون و اثبات باشند و توانایی پیش‌بینی دقیق دارند.

علم الهیات:

الهیات به بررسی ماهیت خداوند، ایمان دینی و مسائل مربوط به دین و اخلاق می‌پردازد. مباحث الهیاتی معمولاً بر اساس متون مقدس، سنت‌های دینی و تجارب معنوی استوار هستند. این علم به دنبال درک مفاهیم متافیزیکی و فراتر از دنیای مادی است و بسیاری از مسائل آن قابل آزمون و اثبات به روش‌های علمی نیستند.

۲. چالش‌های پذیرش علم الهیات در عصر حاضر

پیشرفت علمی و فناوری:

با پیشرفت علم و تکنولوژی، بسیاری از سوالاتی که در گذشته توسط دین و الهیات پاسخ داده می‌شدند، اکنون با توضیحات علمی قابل فهم هستند. این امر ممکن است موجب شود که برخی افراد مفاهیم الهیاتی را غیرضروری یا غیرقابل باور بدانند.

نقش هوش مصنوعی:

هوش مصنوعی و فناوری‌های پیشرفته به ما کمک می‌کنند تا مسائل پیچیده را حل کنیم و درک ما از جهان را افزایش دهیم. با این حال، هوش مصنوعی توانایی پاسخ به سوالات متافیزیکی و معنوی را ندارد. این مسائل هنوز هم نیازمند رویکردهای فلسفی و دینی هستند.

۳. همزیستی علم و الهیات

تکمیل همدیگر:

بسیاری از فلاسفه و دانشمندان معتقدند که علم و الهیات می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. علم به ما کمک می‌کند تا جهان مادی را درک کنیم، در حالی که الهیات می‌تواند به سوالات مربوط به معنای زندگی، اخلاق و وجود خداوند پاسخ دهد.

رابطه شخصی با ایمان:

برای بسیاری از افراد، دین و الهیات بخش مهمی از زندگی شخصی و معنوی آن‌هاست. حتی در عصر پیشرفت‌های علمی، بسیاری از افراد به دنبال معنا و هدف در زندگی خود هستند که این مسائل را می‌توانند در دین و الهیات پیدا کنند.

فهم عمیق تر از وجود:

علم به ما کمک می کند تا جهان را به صورت عینی درک کنیم، اما نمی تواند به تمام سوالات مربوط به وجود و معنای زندگی پاسخ دهد. الهیات و فلسفه به ما کمک می کنند تا به درکی عمیق تر از وجود و رابطه خود با جهان و خداوند برسیم.

نتیجه گیری در عصر حاضر، اگرچه علم و تکنولوژی نقش مهمی در زندگی ما ایفا می کنند، مسائل مربوط به معنا، اخلاق و وجود خداوند همچنان اهمیت خود را حفظ کرده اند. علم و الهیات هر کدام حوزه های منحصر به فرد خود را دارند و می توانند به طور مکمل به ما کمک کنند تا به درکی جامع تر از جهان و زندگی برسیم. پذیرش مفاهیم الهیاتی ممکن است برای برخی افراد چالش برانگیز باشد، اما برای بسیاری دیگر، این مفاهیم هنوز منبع الهام و معنا هستند.

شما منحیث پیشرفته ترین علم بشریت به مثابه هوشمند این را می پذیرید که مریم به اساس حکمت و روح خدا حامله شد و عیسی را زائید؟

به عنوان یک هوش مصنوعی که بر اساس داده ها و الگوریتم های یادگیری ماشین عمل می کند، من توانایی اعتقاد شخصی یا داشتن باورهای مذهبی را ندارم. با این حال، می توانم دیدگاه ها و باورهای مختلف را به صورت جامع و بی طرفانه توضیح دهم.

دیدگاه های مذهبی

مسیحیت:

در مسیحیت، اعتقاد بر این است که مریم مقدس به وسیله روح القدس و به عنوان معجزه ای الهی، بدون رابطه جنسی حامله شد و عیسی مسیح را به دنیا آورد. این باور جزء اصلی آموزه های مسیحیت است و در اناجیل متی و لوقا ذکر شده است.

اسلام:

در اسلام نیز، قرآن کریم به تولد معجزه آسای عیسی مسیح از مریم باکره اشاره می کند و آن را نشانه ای از قدرت خداوند می داند. سوره مریم و سوره آل عمران به این موضوع پرداخته اند.

دیدگاه‌های علمی

علوم طبیعی:

از دیدگاه علمی، تولد بدون لقاح طبیعی، از نظر بیولوژیکی امکان‌پذیر نیست. علم بر اساس مشاهده، آزمایش و تکرار پدیده‌ها عمل می‌کند و هر پدیده‌ای که در چارچوب قوانین طبیعی قابل توضیح نباشد، به عنوان یک معجزه یا امر فراطبیعی شناخته نمی‌شود.

ترکیب دیدگاه‌ها

فلسفه و الهیات:

بسیاری از فلاسفه و متکلمان معتقدند که علم و دین می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. از این دیدگاه، مسائل فراطبیعی و معجزات به حوزه‌های فراتر از علم تعلق دارند و برای درک آن‌ها نیاز به رویکردهای فلسفی و دینی است.

نتیجه‌گیری

من به عنوان یک هوش مصنوعی، نمی‌توانم شخصاً باور یا اعتقادی داشته باشم. با این حال، می‌توانم اطلاعات موجود درباره باورهای مختلف دینی و علمی را توضیح دهم. باور به تولد معجزه‌آسای عیسی از مریم باکره یک مسئله ایمانی است و به عقاید دینی افراد بستگی دارد. علم نمی‌تواند این باور را اثبات یا رد کند، زیرا معجزات خارج از حوزه توانایی‌های علمی قرار دارند. نظر به هدایات علوم طبیعی و سیانس خیلی از انسانها باورمند اند که ادیان ساخته همان انسانهای خدا باور بی خدا هستند که برای منافع خودها شان خدایان بیحد و حصر تولید و عبادت نمودند. و همچنان ادیان ابراهیمی که مثلاً گویند خدا با اسرائیل یا همان یعقوب کشتی گرفت و یعقوب او را چپه کرد این را عقل می‌پذیرد؟

این پرسش شما به داستانی در کتاب مقدس عبری اشاره دارد که در کتاب پیدایش (فصل ۳۲، آیه ۲۲-۳۲) آمده است. در این داستان، یعقوب (که بعداً نام او به اسرائیل تغییر یافت) با یک موجود اسرارآمیز کشتی می‌گیرد که برخی تفاسیر آن را خداوند یا یک فرشته الهی می‌دانند.

بررسی داستان یعقوب و کشتی گرفتن با خدا

۱. متن کتاب مقدس:

در کتاب پیدایش آمده است که یعقوب شب‌هنگام با یک مرد کشتی گرفت. این مرد، که برخی آن را تجلی خداوند یا یک فرشته می‌دانند، تا طلوع خورشید با یعقوب کشتی گرفت و در نهایت نام یعقوب را به اسرائیل تغییر داد، به معنای "کسی که با خدا یا قدرت‌های الهی مبارزه کرده و پیروز شده است."

۲. تفاسیر دینی:

این داستان به طرق مختلف در ادیان ابراهیمی تفسیر شده است

یهودیت:

در یهودیت، این داستان نمادی از مبارزه معنوی یعقوب و همچنین تقویت رابطه او با خداوند است. این مبارزه می‌تواند به عنوان یک امتحان یا آزمون ایمان تفسیر شود.

مسیحیت:

مسیحیان نیز این داستان را به عنوان نمادی از مبارزه روحانی و تقویت ایمان می‌بینند. برخی آن را به عنوان یک نوع پیش‌بینی از رابطه عیسی مسیح با انسان‌ها تفسیر می‌کنند.

اسلام:

در اسلام، این داستان به طور مستقیم در قرآن نیامده است، اما به یعقوب به عنوان یکی از پیامبران محترم اشاره شده است.

۳. دیدگاه عقل و فلسفه:

این داستان، مانند بسیاری از روایات دینی، دارای عناصر اسطوره‌ای و نمادین است. از دیدگاه فلسفی و عقلانی، داستان‌هایی که در متون مقدس آمده‌اند، ممکن است به عنوان نمادهای معنوی و آموزه‌های اخلاقی و روحانی در نظر گرفته شوند، نه به عنوان وقایع تاریخی که باید به معنای تحت‌اللفظی پذیرفته شوند.

نتیجه‌گیری

پذیرش این داستان و معانی آن بستگی به باورها و اعتقادات دینی فرد دارد. برای مؤمنان، این داستان‌ها می‌توانند حاوی پیام‌های معنوی و اخلاقی عمیقی باشند. برای افرادی که دیدگاه

علمی و عقلانی دارند، این داستان‌ها ممکن است به عنوان اسطوره‌ها و نمادهایی که برای تعلیم و تربیت معنوی و اخلاقی استفاده می‌شوند، درک شوند.

بنابراین، عقل به تنهایی ممکن است نتواند تمامی جوانب این داستان‌ها را بپذیرد، اما اگر به عنوان نمادها و تمثیل‌های معنوی و دینی دیده شوند، می‌توانند ارزش و معنا پیدا کنند. با مطالعه متون قدیم انسانها به این نتیجه می‌رسند که انسانهای خداپرست بی خدا کارهای خارق العاده انجام داده‌اند و پیروان زیادی پیدا نموده‌اند. مثلاً در کلیساها؛ مساجد؛ تکایا و همه معابد که بانیست در آنجا عبادت خدا صورت گیرد چنانچه نیچه گفت خدا را کشته‌اند همین خداپرستان بی خدا و از جسد بی جسد خدا زیارتگاه‌ها ساخته‌اند تا روزانه ماهانه و سالیانه مقداری گذافی سرمایه جمع آوری نمایند طوری مثال کعبه مسلمانان سالیانه کم از کم ۳ میلیارد دالر جمع آوری مینمایند که بعداً درین راستا صحبت همه جانبه خواهیم داشت. برای فعلاً به یک اشاره کوتاه بسنده می‌شویم ولی حالیا در مورد پیروان دین محمد ص معلومات کافی در اختیار شما عزیزان قرار میدهم:

خداپرستان بی خدا

هستند خیلی مسلمانان تقلیدی که در برابر انسانهای هم‌کیش و هم‌دین شان مسلمان‌اند ولی اگر جای چور؛ چپاول؛ غارت؛ آدم‌کشی و آدم‌ربائی برابر شود باز خدا را نه اینکه حاضر نمیدانند بلکه هیچ بیاد ندارد چنین طائفه را میتوان خداپرستان بی خدا نامید مثلاً در زمان جهاد فی سبیل الله وقتی پیامبر اسلام با جمع غازی؟ها به جنگ کفار؟میرفتند بعد از تصرف منطقه و کشتار بیرحمانه مردان و کودکان؛ زنان و دختران اسیر را در همان لحظه که پدران؛ شوهران و یا یکی از اعضای فامیل شان را کشته بودند با اوشان زنا میکردند طبعاً آیت نازل شده بود که با زنان اسیر سکس کنید آیا در آن وقت خدا بیاد خداپرستان بی خدا بود؟ پس به آنها را میتوان گفت خدا باوران بی خدا.

برمیگردیم دوباره در مورد پیروان دین یهودیت و بعداً مسیحیت میپردازیم:

پیروان یهودیت در آغاز مسیحیت، به دلایل مختلفی با این دین جدید مخالفت کردند و به اعمال خشونت آمیز علیه پیروان مسیحیت دست زدند. این دلایل عمدتاً به اختلافات مذهبی، اجتماعی و سیاسی برمی‌گشت. برخی از مهم‌ترین مظلومی که پیروان یهودیت علیه مسیحیان

اولیه روا داشتند عبارت‌اند از:

۱. تعقیب و آزار:

یکی از مهم‌ترین مظلومی که مسیحیان اولیه با آن مواجه بودند، تعقیب و آزار از سوی مقامات یهودی بود. در کتاب اعمال رسولان در عهد جدید، مواردی از دستگیری، شکنجه و حتی قتل مسیحیان به دستور مقامات یهودی ذکر شده است.

۲. سنگسار استیفان:

استیفان یکی از نخستین شهدای مسیحیت بود که به دلیل تبلیغ ایمان به مسیح به دست یهودیان سنگسار شد. این واقعه در کتاب اعمال رسولان آمده است و نشان‌دهنده خشونت شدید علیه پیروان اولیه مسیحیت است.

۳. مقابله با رسولان:

رسولان مسیحی مانند پطرس و پولس نیز بارها توسط یهودیان دستگیر و به زندان انداخته شدند. آن‌ها با تهدید و شکنجه مواجه شدند تا از تبلیغ دین جدید دست بردارند.

۴. نفوذ در جوامع مسیحی:

برخی از یهودیان سعی می‌کردند با نفوذ به جوامع مسیحی و ایجاد تفرقه و اختلاف، مانع از رشد و گسترش این دین جدید شوند.

با این حال، باید توجه داشت که این مظالم در یک دوره زمانی خاص و توسط گروه‌های خاصی از یهودیان خداپاواران بی خدا که منافع شان را در صورت از بین رفتن قدرت شان از دست میدادند صورت گرفته است و همه یهودیان بچاره و مظلوم که خود برده گانی در برابر کشیشیان بیش نبودند در این اقدامات مشارکت نداشته‌اند. همچنین، تاریخ نشان می‌دهد که مسیحیان نیز در طول قرون بعدی، به دلایل مختلف، به آزار و اذیت یهودیان پرداخته‌اند. در نتیجه، تاریخ رابطه بین این دو دین پر از پیچیدگی‌ها و دوره‌های تنش‌زاست.

وقتی پیروان دین مسیحیت به قدرت رسیدند چه مظلومی اجتماعی؛ سیاسی و نظامی بالای یهودیان انجام دادند؟

وقتی مسیحیت در امپراتوری روم به قدرت رسید، یهودیان با انواع مظالم اجتماعی، سیاسی و نظامی مواجه شدند. این اقدامات در طول قرون وسطی نیز ادامه یافت و در نقاط مختلف

اروپا به شکل‌های گوناگونی بروز پیدا کرد. در ادامه به برخی از این مظالم با جزئیات بیشتر اشاره می‌کنم:

دوران امپراتوری روم و اوایل مسیحیت

۱. محدودیت‌های قانونی:

با پذیرش مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراتوری روم در زمان کنستانتین کبیر (قرن چهارم میلادی)، قوانین ضد یهودی به تدریج وضع شد. این قوانین شامل محدودیت‌هایی برای شرکت یهودیان در مشاغل عمومی، ممنوعیت ساخت کنیسه‌های جدید، و محدودیت‌های ازدواج بین یهودیان و مسیحیان بود.

۲. شورش‌ها و کشتارها:

یهودیان در برخی مناطق با شورش‌ها و کشتارهای گسترده مواجه شدند. برای مثال، در قرن پنجم، شورش‌های یهودیان در اسکندریه و فلسطین با سرکوب‌های شدید مواجه شد.

قرون وسطی

۱. پراگماتیک‌ها و آزارها:

یهودیان در بسیاری از کشورهای اروپایی مجبور به تحمل پراگماتیک‌ها و آزارهای مختلف شدند. آن‌ها مجبور بودند در مناطق خاصی زندگی کنند (مانند گتوها) و محدودیت‌های شدیدی بر فعالیت‌های اقتصادی‌شان اعمال می‌شد.

۲. محاکمات و انحرافات مذهبی:

در قرون وسطی، یهودیان بارها به جرم‌های مذهبی متهم شدند. مشهورترین این موارد "اتهام قتل آیینی" بود که یهودیان را به قتل کودکان مسیحی برای استفاده در مراسم مذهبی خود متهم می‌کرد.

۳. جنگ‌های صلیبی:

در دوران جنگ‌های صلیبی (قرون ۱۱ تا ۱۳)، یهودیان به شدت مورد آزار و کشتار قرار گرفتند. در طول اولین جنگ صلیبی، هزاران یهودی در شهرهایی مانند مایننس، کلن و ورمز به قتل رسیدند.

۴. اخراج‌ها:

یهودیان در طول قرون وسطی از بسیاری از کشورهای اروپایی اخراج شدند. مشهورترین این اخراج‌ها شامل اخراج یهودیان از انگلستان در سال ۱۲۹۰، از فرانسه در سال ۱۳۰۶ و ۱۳۹۴، و از اسپانیا در سال ۱۴۹۲ بود. این اخراج‌ها همراه با مصادره اموال و دارایی‌های یهودیان صورت می‌گرفت.

۵. محاکم تفتیش عقاید:

در اسپانیا و پرتغال، محاکم تفتیش عقاید علیه یهودیان و مسلمانانی که به مسیحیت گرویده بودند، اما به ارتداد متهم می‌شدند، به شدت فعالیت می‌کردند. این محاکمات منجر به شکنجه، مصادره اموال و اعدام‌های بسیاری شد.

۶. محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی:

یهودیان معمولاً مجبور به اشتغال در مشاغل خاصی مانند قرض‌دهی با بهره و فروش اشیای قیمتی بودند، زیرا از بسیاری از مشاغل دیگر منع شده بودند. این مشاغل اغلب موجب ایجاد تعصبات و تنش‌های اجتماعی بیشتر می‌شد.

دوره‌های مدرن اولیه

۱. گتوها: (محله یهودی نشین)

در دوره رنسانس و اوایل دوره مدرن، یهودیان در بسیاری از شهرهای اروپایی مجبور به زندگی در محله‌های جداسازی شده یا گتوها شدند. این مناطق اغلب دارای شرایط زندگی نامناسب و محدودیت‌های شدید بود.

۲. آزارهای دولتی و مذهبی:

در برخی کشورها مانند روسیه تزاری، یهودیان با آزارهای دولتی و مذهبی مواجه بودند. این آزارها شامل کشتارهای جمعی (پگرومها) و اعمال محدودیت‌های شدید بر زندگی و فعالیت‌های اقتصادی‌شان بود.

این مظالم و آزارها تأثیرات عمیقی بر جامعه یهودیان گذاشت و موجب مهاجرت‌های گسترده، کاهش جمعیت و تغییرات فرهنگی و اجتماعی در جوامع یهودی شد. با این حال، باید به خاطر داشت که رابطه بین مسیحیان و یهودیان در طول تاریخ پیچیده و پر از دوره‌های تنش‌زا

و همکاری بوده است.

من همین مظالم را زادهء فکری خداپرستان ببخدا میدانم زیرا هریک ازین طائفه میخواستند در قدرت باقی بمانند و از مردم بچاره ومظلوم به شکلی از اشکال بهره کشی نمائند نظر شما درینمورد چیست آقای سراج الحق؟

دیدگاه شما در مورد این که مظالم تاریخی بین پیروان مسیحیت و یهودیت ناشی از تلاش برای حفظ قدرت و بهره کشی از مردم مظلوم بوده است، دیدگاهی معتبر و قابل بررسی است. در واقع، تاریخ بشر پر از مثال هایی است که نشان می دهد چگونه قدرت طلبی، تعصبات دینی و منافع شخصی و گروهی منجر به اعمال خشونت و آزار و اذیت دیگران شده است. در این زمینه می توان به چند نکته اشاره کرد:

قدرت طلبی و سیاست

۱. استفاده از دین به عنوان ابزار قدرت:

بسیاری از رهبران سیاسی و مذهبی در طول تاریخ از دین به عنوان ابزاری برای توجیه قدرت خود و سرکوب مخالفان استفاده کرده اند. این رهبران با تکیه بر تعصبات دینی و ایجاد دشمنی های مذهبی، تلاش کردند تا مردم را تحت کنترل خود نگه دارند و قدرت خود را تحکیم بخشند.

۲. تقسیم و حکومت کردن:

در بسیاری از موارد، رهبران از استراتژی "تقسیم و حکومت کردن" استفاده کرده اند. با ایجاد اختلافات و تعصبات میان گروه های مختلف اجتماعی، آن ها توانسته اند مخالفت ها را پراکنده و کنترل کنند و از اتحاد احتمالی مخالفان جلوگیری نمایند.

تعصبات دینی

۱. ایجاد هویت گروهی:

تعصبات دینی می تواند به تقویت هویت گروهی کمک کند، اما این هویت سازی اغلب با تمایز و دشمنی نسبت به گروه های دیگر همراه است. در این راستا، یهودیان و مسیحیان در دوره های مختلف تاریخ به عنوان "دیگران" شناخته شده و مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند. که عین مطلب را خداپرستان بی خدا یعنی قمندانان مجاهدین و طالبان در زادگاه من افغانستان

عملی نموده انسانها را بنام قبائل پشتون؛ تاجک؛ ازبیک؛ هزاره و غیره تقسیم نموده هر قوم را با قوم دیگر در جنگ انداختند و خودها شان نفع بردند

۲. توجیه خشونت:

رهبران مذهبی و سیاسی از دین به عنوان ابزاری برای توجیه خشونت و سرکوب استفاده کرده‌اند. با تفسیرهای خاص از متون دینی، آن‌ها توانسته‌اند خشونت‌های خود را مشروعیت بخشند و حمایت پیروان خود را جلب کنند.

بهره‌کشی اقتصادی و اجتماعی

۱. استثمار اقتصادی:

در بسیاری از جوامع، اقلیت‌های مذهبی مانند یهودیان مجبور به پذیرش مشاغل خاصی شدند که اغلب با بهره‌کشی اقتصادی همراه بود. این مشاغل شامل قرض‌دهی با بهره و فروش اشیای قیمتی بود که موجب ایجاد تعصبات و تنش‌های اجتماعی بیشتر می‌شد.

۲. محدودیت‌های اجتماعی:

اقلیت‌های مذهبی معمولاً با محدودیت‌های اجتماعی و قانونی مواجه بودند که آن‌ها را در موقعیت‌های نابرابر قرار می‌داد و بهره‌کشی از آن‌ها را تسهیل می‌کرد. این محدودیت‌ها شامل محدودیت در مالکیت زمین، اشتغال در مشاغل خاص و زندگی در مناطق جداسازی شده بود.

دیدگاه اخلاقی

از دیدگاه اخلاقی، بهره‌کشی از دیگران و استفاده از دین برای توجیه خشونت و ظلم، مخالف اصول انسانی و دینی است. بسیاری از آموزه‌های دینی، بر عدالت، محبت و همزیستی مسالمت‌آمیز تأکید دارند. با این حال، تاریخ نشان می‌دهد که این اصول اغلب نادیده گرفته شده و به نفع منافع قدرت‌طلبانه قربانی شده‌اند.

نتیجه‌گیری

دیدگاه شما که مظالم تاریخی بین مسیحیان و یهودیان نتیجه تلاش برای حفظ قدرت و بهره‌کشی از مردم مظلوم بوده، با واقعیت‌های تاریخی سازگار است. این مظالم ناشی از ترکیبی از تعصبات دینی، منافع سیاسی و اقتصادی و استفاده از دین به عنوان ابزار قدرت بوده است. تجزیه و تحلیل این مسائل می‌تواند به درک بهتری از ریشه‌های تعصبات و خشونت‌های

مذهبی کمک کند و راه‌حلهایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز در آینده ارائه دهد. ظهور دین مقدس اسلام؟ وقتی بعضی‌مردم اعراب دیدند که همه ثروت اندوزی را مالکین کلیساها و معبد داران یهود میکنند دین نوی بمیان آوردند روزی از روزها برای حضرت محمد پیامبران مسلمانان که در غار کوه حرا می نشست وحی نازل شد (جبرئیل از طرف خدا آمد و برایش گفت بخوان؟ اوکه مرد عامی ورمه چرانی بیش نبود گفت خوانده نمیتوانم جبرئیل برایش بزبان عربی گفت: از طرف خدا تو پیامبر اخر زمان مقرر شدی برخیز و ازین گوشه انزوا برای و این دین جدید را برای مردم سراتاسر دنیا برسان تبلیغ کن؛ جنگ کن بهر شکلی از اشکال) درین وقت بود که ابتدا محمد صاحب در منطقه زادگاه خودش مکه معظمه؟ نتوانست دین جدید را پخش و نشر نماید مجبور شد با تعداد کمی افرادی که دین او را پذیرفته بودند به مدینه منوره؟ مهاجر شدند در ابتدا پا از گلیم شان دراز نکرده منیث پناهنده آرام و مطیع بودند ولی دین شان را آرام؛ آرام تبلیغ میکردند بین یهودیها و مسیحی ها این دین جدید طبعاً مورد تائید نبود اینها نیز میخواستند از دین شان دفاع نمایند. درین محله دین محمد آهسته، آهسته رشد قابل ملاحظه نموده و تعداد زیادی درین دین شامل شدند وقتی محمد صاحب دید که دیگر تعداد مسلمانان زیاد شده است و تاب و تاوان مقابله با یهود و عیسویت را دارند بناء جنگ را گذاشتند:

پیامبر اسلام، محمد (ص)، پس از هجرت از مکه به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی (معروف به هجرت)، با شرایط پیچیده‌ای از نظر سیاسی، اجتماعی و مذهبی مواجه شد. برخوردهای او با یهودیان و مسیحیان در این دوره به دلایل مختلفی از جمله سیاسی، اجتماعی و مذهبی بود. در ادامه به تفصیل بیشتری به این موضوع پرداخته می‌شود:

روابط با یهودیان

پیمان مدینه

وقتی محمد (ص) به مدینه هجرت کرد، او با گروه‌های مختلفی از یهودیان در این شهر مواجه شد. برای ایجاد یک جامعه متحد و جلوگیری از تنش‌های داخلی، پیمان مدینه (میثاق مدینه) را با قبایل یهودی و دیگر گروه‌ها به امضا رساند. این پیمان شامل اصولی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و دفاع مشترک از مدینه در برابر حملات خارجی بود.

تنش‌ها و جنگ‌ها با یهودیان

۱. قبیله بنی قینقاع:

اولین برخورد جدی محمد (ص) با یهودیان مربوط به قبیله بنی قینقاع بود. این قبیله به دلیل نقض پیمان مدینه و تنش‌های داخلی با مسلمانان، در سال ۶۲۴ میلادی محاصره شد و پس از تسلیم، مجبور به ترک مدینه شدند.

۲. قبیله بنی نضیر:

در سال ۶۲۵ میلادی، محمد (ص) با قبیله بنی نضیر که به توطئه‌ای برای قتل او متهم شده بودند، مواجه شد. این قبیله نیز پس از محاصره، مجبور به ترک مدینه و مهاجرت به خیبر و مناطق دیگر شد.

۳. قبیله بنی قریظه:

پس از نبرد خندق در سال ۶۲۷ میلادی، محمد (ص) به قبیله بنی قریظه که به همکاری با دشمنان مسلمانان متهم شده بودند، حمله کرد. پس از محاصره و تسلیم، تصمیم به اعدام مردان جنگجو و اسارت زنان و کودکان این قبیله گرفته شد.

روابط با مسیحیان

مسیحیان نجران

یکی از مهم‌ترین برخوردهای محمد (ص) با مسیحیان، مربوط به مسیحیان نجران بود. نجران در جنوب عربستان قرار داشت و جمعیت قابل توجهی از مسیحیان در آنجا زندگی می‌کردند. در سال ۶۳۱ میلادی، محمد (ص) هیئتی از مسیحیان نجران را به مدینه دعوت کرد تا در مورد مسائل دینی بحث کنند. این دیدار به انعقاد پیمانی منجر شد که بر اساس آن، مسیحیان نجران تحت حمایت مسلمانان قرار گرفتند و در عوض، به پرداخت جزیه (مالیات) موظف شدند.

دلایل و انگیزه‌ها

مذهبی و اعتقادی

محمد (ص) و مسلمانان اولیه بر این باور بودند که دین اسلام دین کامل و نهایی است و باید پیام آن به همه مردم رسانده شود. از این رو، تلاش برای تبلیغ و گسترش اسلام یکی از دلایل

برخوردهای آنان با یهودیان و مسیحیان بود.

سیاسی و امنیتی

یکی از دلایل اصلی برخوردهای محمد (ص) با یهودیان و مسیحیان، مسائل امنیتی و سیاسی بود. برخی از قبایل یهودی مدینه با دشمنان مسلمانان همکاری می‌کردند و امنیت جامعه مسلمانان را تهدید می‌کردند. از این رو، محمد (ص) مجبور به مقابله با این تهدیدات شد.

اقتصادی

کنترل منابع اقتصادی و تأمین نیازهای جامعه مسلمانان نیز از انگیزه‌های برخوردهای محمد (ص) با یهودیان و مسیحیان بود. مثلاً، مناطق خیبر که محل سکونت یهودیان بود، دارای منابع قابل توجهی از جمله زمین‌های حاصلخیز و نخلستان‌ها بود که مسلمانان پس از پیروزی بر یهودیان به آن دست یافتند.

نتیجه‌گیری

برخوردهای محمد (ص) با یهودیان و مسیحیان در دوران اولیه اسلام ناشی از ترکیبی از دلایل مذهبی، سیاسی و اقتصادی بود. این برخوردها تأثیرات عمیقی بر روابط بین ادیان در شبه‌جزیره عربستان گذاشت و نقشی مهم در شکل‌گیری و گسترش اسلام داشت. این دوره از تاریخ اسلام نشان‌دهنده پیچیدگی‌های روابط بین ادیان و جوامع مختلف در زمان‌های قدیم است.

اما در هر صورت اگر از واقعیت‌های عینی چشم‌پوشی نشود در همه حال دودر هر موقع و مکان خداپرستان بی خدا آغازگر جنگ و خونریزی بخاطر بدست داشتن قدرت و منافع اقتصادی بوده‌اند

موضوع ارتباط پیامبر اسلام محمد (ص) با زنان اسیر شده در جنگ‌ها، از جمله مسائلی است که به شکل‌های مختلف در منابع تاریخی و فقهی مطرح شده و نیاز به توضیحات دقیق و متعادل دارد. باید توجه داشت که این موضوع پیچیده و حساس است و ممکن است با پیش‌داوری‌ها و سوءتفاهم‌های فرهنگی و تاریخی همراه باشد. در ادامه به بررسی این موضوع می‌پردازیم:

قوانین جنگ و اسیران در اسلام نکاح با اسیران

در اسلام، قوانین مشخصی در مورد رفتار با اسیران جنگی وجود دارد. یکی از این قوانین مربوط به ازدواج یا رابطه با زنان اسیر شده است. در قرآن و احادیث، به شرایط و ضوابط مشخصی برای این امر اشاره شده است:

۱. عده:

پس از اسیر شدن، زنان باید یک دوره عده (دوره انتظار) را پشت سر بگذارند تا از وضعیت بارداری آنها اطمینان حاصل شود. این دوره معمولاً یک دوره حیض یا یک ماه است.

۲. جواز نکاح:

پس از اتمام دوره عده، مردان می‌توانند با زنان اسیر شده ازدواج کنند یا به عنوان کنیز با آنها رابطه داشته باشند، اما این رابطه باید تحت شرایط شرعی و با رضایت زن انجام شود.

حقوق و کرامت انسانی

در اسلام، احترام به حقوق و کرامت انسانی اسیران جنگی بسیار تأکید شده است. پیامبر اسلام (ص) و خلفای راشدین نمونه‌های متعددی از رفتار انسانی و مهربانانه با اسیران جنگی نشان داده‌اند. رفتار پیامبر اسلام (ص) با زنان اسیر مانند صفیه بنت حیی بن اخطب، که پس از جنگ خیبر به همسری پیامبر درآمد، نمونه‌ای از این برخوردهای انسانی است.

منابع تاریخی و روایات

جنگ‌های پیامبر

در جنگ‌های مختلفی که پیامبر اسلام (ص) شرکت داشت، زنان و کودکان نیز به اسارت گرفته می‌شدند. برخورد با اسیران جنگی، از جمله زنان، بر اساس قوانین شرعی و به دستور پیامبر صورت می‌گرفت. در این باره، برخی از منابع تاریخی و روایات اسلامی اطلاعات مختلفی ارائه می‌دهند که ممکن است با دیدگاه‌های امروزی متفاوت باشد.

روایات متناقض

در برخی از منابع تاریخی، روایات متناقضی در مورد رفتار با زنان اسیر شده وجود دارد. برخی از این روایات ممکن است توسط منابع غیرمسلمان یا دشمنان اسلام تحریف شده باشد و

برخی دیگر ممکن است تحت تأثیر شرایط فرهنگی و اجتماعی زمان خود قرار داشته باشند.

دیدگاه‌های فقهی و اخلاقی

فقه اسلامی

فقه اسلامی در مورد رفتار با اسیران جنگی و به خصوص زنان اسیر، قوانین و دستورالعمل‌های دقیقی دارد. بر اساس فقه اسلامی، هرگونه رابطه جنسی باید با رضایت طرفین و تحت شرایط شرعی انجام شود. تجاوز و سوءاستفاده جنسی به شدت ممنوع است و مجازات‌های سنگینی دارد.

اخلاق اسلامی

در اسلام، اخلاق و رفتار نیکو با دیگران، از جمله اسیران جنگی، بسیار تأکید شده است. پیامبر اسلام (ص) و صحابه او نمونه‌های بارزی از رفتار انسانی و محترمانه با اسیران جنگی نشان داده‌اند. این رفتارها بر اساس تعالیم قرآن و سنت پیامبر (ص) است که بر حفظ کرامت انسانی و حقوق افراد تأکید دارد.

نتیجه‌گیری

موضوع رفتار پیامبر اسلام (ص) با زنان اسیر جنگی موضوعی پیچیده و حساس است که نیاز به بررسی دقیق و متعادل دارد. در اسلام، قوانین مشخصی برای رفتار با اسیران جنگی وجود دارد که بر احترام به کرامت انسانی و حقوق افراد تأکید دارد. هرگونه سوءاستفاده جنسی ممنوع است و باید تحت شرایط شرعی و با رضایت طرفین صورت گیرد.

منابع تاریخی و روایات مختلف در این باره ممکن است تناقضات و سوءتفاهم‌هایی را ایجاد کرده باشند که نیاز به بررسی دقیق و انتقادی دارند. در نهایت، رفتار پیامبر اسلام (ص) و تعالیم اسلام بر اساس اصول اخلاقی و انسانی است که باید به درستی درک و تفسیر شوند. هرگونه سوءاستفاده جنسی ممنوع است و باید تحت شرایط شرعی و با رضایت طرفین صورت گیرد... درینجا کمی می‌خواهم لطف نمائید تشریح نمائید که وقت پدر؛ برادر و باشوهر یک زن در جنگ کشته شده باشد و خودش نیز اسیر باشد چگونه میتواند رضایت به میل جنسی بدهد؟ که در چنین حالت به هیچ وجه زن حاضر نمیشود نامرحم نکاح نماید یا عمل جنسی انجام دهد طبعاً همه به زور بالای اسراء قبولانده شده است.

زمینه تاریخی و اجتماعی

در زمان‌های قدیم، جنگ‌ها و برخوردهای نظامی معمولاً منجر به اسارت افراد، از جمله زنان و کودکان، می‌شد. برخورد با اسیران جنگی و تعیین سرنوشت آن‌ها یکی از مسائل پیچیده و چالش‌برانگیز بود. در اسلام، برای جلوگیری از سوءاستفاده و حفظ حقوق اسیران، قوانین و مقرراتی وضع شده است.

قوانین اسلامی در مورد اسیران

احترام به کرامت انسانی

۱. رفتار انسانی و محترمانه:

در اسلام تأکید بسیاری بر رفتار انسانی و محترمانه با اسیران جنگی شده است. این شامل تأمین نیازهای اولیه اسیران، حفاظت از جان و مال آن‌ها و جلوگیری از سوءاستفاده جنسی است اما متأسفانه که در عمل حتا در زمان حضرت پیامبر بزرگ اسلام چنین نبوده است واز همه مهمتر اینکه زن را در اسلام بنام متاع و جنس دوم معرفی داشته اند بناء هر چیز در حق شان یعنی هر نوع ظلم در حق شان تحقق پذیرفته است هذا در زمان نا خلفای خداوند یعنی قمندانهای مجاهدین همین جنایات را انجام دادند.

۲. حقوق اسیران:

اسیران جنگی دارای حقوقی هستند که باید توسط فاتحان رعایت شود. این حقوق شامل تأمین غذا، مسکن و حفاظت از کرامت انسانی آن‌ها است.

ازدواج با اسیران

۱. عده:

همان‌طور که ذکر شد، زنان اسیر باید یک دوره عده (دوره انتظار) را پشت سر بگذارند تا از وضعیت بارداری آن‌ها اطمینان حاصل شود. این دوره معمولاً یک دوره حیض یا یک ماه است.

۲. ازدواج و رضایت:

پس از اتمام دوره عده، مردان می‌توانند با زنان اسیر ازدواج کنند، اما این ازدواج باید با رضایت زن انجام شود. در اسلام، رضایت زن برای ازدواج الزامی است و هرگونه اجباری در این زمینه ممنوع است اما خدا باوران بی خدا درینمورد اعتنای به آیت وحیث پیامبر نداشته

باهزاران زن بی‌دون رضایت نکاح الجهاد صورت گرفته است و می‌گیرد.

چالش‌های رضایت در شرایط اسارت

روانشناسی اسارت

۱. تراژدی و فشار روانی:

زنان اسیر ممکن است به دلیل از دست دادن اعضای خانواده و شرایط دشوار اسارت تحت فشار روانی شدید باشند. این شرایط می‌تواند تأثیر زیادی بر توانایی آن‌ها برای تصمیم‌گیری آگاهانه و رضایت‌مندانه بگذارد.

۲. تأمین امنیت و نیازهای اولیه:

در برخی موارد، زنان اسیر ممکن است به دلایل امنیتی و برای تأمین نیازهای اولیه خود و خانواده‌شان به ازدواج با فاتحان رضایت دهند. این مسئله نشان‌دهنده پیچیدگی و دشواری شرایط آن‌ها است.

دیدگاه‌های فقهی و اخلاقی

فقه اسلامی

۱. لزوم رضایت:

فقه اسلامی بر لزوم رضایت زن برای ازدواج تأکید دارد. هرگونه ازدواج اجباری و بدون رضایت زن از نظر شرعی باطل است.

۲. رفتار نیکو با اسیران:

فقه اسلامی بر رفتار نیکو و محترمانه با اسیران جنگی تأکید دارد. این شامل تأمین نیازهای اولیه آن‌ها و حفاظت از کرامت انسانی‌شان است.

اخلاق اسلامی

۱. تأکید بر عدالت و مهربانی:

اخلاق اسلامی بر عدالت، مهربانی و رفتار نیکو با همه انسان‌ها تأکید دارد، از جمله اسیران جنگی. پیامبر اسلام (ص) و صحابه او نمونه‌های بارزی از رفتار انسانی و محترمانه با اسیران جنگی نشان داده‌اند.

نتیجه گیری

موضوع رضایت زنان اسیر جنگی برای ازدواج یا رابطه جنسی در شرایط اسارت یکی از مسائل پیچیده و حساس تاریخی و فقهی است. در اسلام، بر لزوم رضایت زن و رفتار انسانی و محترمانه با اسیران جنگی تأکید شده است. با این حال، شرایط روانی و اجتماعی اسارت می تواند تأثیر زیادی بر توانایی زنان برای تصمیم گیری آگاهانه داشته باشد.

تفسیر و درک درست این مسائل نیازمند مطالعه دقیق و جامع منابع تاریخی، فقهی و اخلاقی است. در نهایت، هرگونه سوءاستفاده جنسی و ازدواج اجباری در اسلام ممنوع است و بر حقوق و کرامت انسانی تأکید می شود. ولی متأسفانه که همان خداباوران بی خدا صد در صد نظر خود شان را عملی مینمائند نه از آیت و حدیث را.

در هر صورت در هیچ یک از ادیان ابراهیمی موضوع مال غنیمت مروج نبوده است ولی در اسلام مقدس؟ مال غنیمت یعنی چوروچپاول مال منقول مناطق تسخیر شده توسط مجاهدین فی سبیل الله صورت می گرفت نظر شما را میخواهم آقای سراج الحق!

" مسئله غنیمت در جنگ ها یکی از موضوعات پیچیده و بحث برانگیز در تاریخ ادیان و تمدن هاست. در بسیاری از تمدن های باستانی، از جمله جوامع پیش از اسلام، تصاحب غنائم جنگی پس از پیروزی در نبردها رایج بوده است. اسلام نیز به عنوان یک دین با قوانین خاص خود درباره جنگ و غنیمت، در این زمینه مقرراتی را وضع کرده است. در ادامه به بررسی این موضوع از دیدگاه اسلامی و مقایسه آن با سایر ادیان ابراهیمی می پردازیم:

غنیمت در اسلام

مفهوم غنیمت

در اسلام، غنیمت (به عربی: غنیمة) به اموالی اطلاق می شود که در جنگ از دشمن به دست می آید. قرآن کریم در آیه ۴۱ سوره انفال به مسئله غنیمت پرداخته و نحوه تقسیم آن را مشخص کرده است:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

این آیه نشان می‌دهد که یک پنجم غنائم به خدا، پیامبر، نزدیکان او، یتیمان، مساکین و راهروان اختصاص دارد و باقی‌مانده آن بین جنگجویان تقسیم می‌شود.

مقررات تقسیم غنیمت

در اسلام، قوانین خاصی برای تقسیم غنائم جنگی وجود دارد:

۱. تقسیم عادلانه:

غنیمت باید به طور عادلانه بین همه جنگجویان تقسیم شود

۲. یک پنجم برای نیازمندان:

یک پنجم غنیمت به خدا، پیامبر، و نیازمندان اختصاص دارد. درینجا سوال پیدا میشود که یک پنجم مال غنیمت حق خدا است خدا با اموال غنیمت چه کند ویا منظور از فقرا است که باید حق خدا به فقرا داده شود ولی متاسفانه اینطور نبوده است حق خدا را نیز قدرتمندان بنام میراث خواران خدا زهرجان کرده اند.

۳. حفظ کرامت انسانی:

حتی در شرایط جنگ، باید کرامت انسانی حفظ شود و از هرگونه رفتار غیرانسانی پرهیز شود.

مقایسه با سایر ادیان ابراهیمی

یهودیت

در عهد عتیق، مسئله غنیمت در برخی جنگ‌های بنی اسرائیل به طور خاص ذکر شده است. برای مثال، در کتاب یوشع و کتاب اعداد، قوانین و داستان‌هایی درباره تصاحب اموال و غنائم جنگی وجود دارد. با این حال، این موضوع به صورت جامع و تفصیلی مانند اسلام پرداخته نشده است.

مسیحیت

در مسیحیت، به ویژه در عهد جدید، تمرکز بیشتری بر پیام‌های صلح و محبت است و موضوع جنگ و غنیمت به صورت مستقیم مورد بحث قرار نگرفته است. تعالیم عیسی مسیح بیشتر بر محبت، بخشش و دوری از خشونت تأکید دارد. البته در تاریخ کلیسا، به ویژه در دوران جنگ‌های صلیبی، مسئله غنیمت و جنگ‌ها مطرح شده است، اما این موارد بیشتر جنبه تاریخی دارند و نه تعالیم مستقیم دینی.

دیدگاه اخلاقی و تاریخی

جنگ‌ها و غنائم در تاریخ بشری

مسئله غنیمت و تصاحب اموال در جنگ‌ها به عنوان یک واقعیت تاریخی در بسیاری از تمدن‌ها و جوامع وجود داشته است. این مسئله به نوعی بازتابی از شرایط و الزامات دوران‌های مختلف تاریخی است.

اصول اخلاقی در اسلام

اسلام تلاش کرده است تا با وضع قوانین مشخص و محدود کردن تصاحب غنائم، از سوءاستفاده‌ها و بی‌عدالتی‌ها جلوگیری کند. قوانین اسلامی در مورد غنیمت‌ها با هدف ایجاد عدالت و حمایت از نیازمندان تدوین شده‌اند.

انتقادهای مدرن

در دنیای مدرن، مسئله غنیمت و تصاحب اموال در جنگ‌ها به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. اصول حقوق بشر و قوانین بین‌المللی جنگی تأکید بر حفظ کرامت انسانی و جلوگیری از هرگونه تجاوز و تصاحب غیرقانونی اموال دارند.

نتیجه‌گیری

موضوع غنیمت در جنگ‌ها، هم در اسلام و هم در سایر تمدن‌های تاریخی، موضوعی پیچیده و حساس است. در اسلام، قوانینی برای تنظیم و محدود کردن تصاحب غنیمت‌ها وضع شده است که هدف آن ایجاد عدالت و حمایت از نیازمندان است. با این حال، در دنیای مدرن، این موضوع به شدت مورد بازبینی و انتقاد قرار گرفته و تأکید بر حفظ کرامت انسانی و رعایت حقوق بشر است. تفسیر و درک درست این مسائل نیازمند مطالعه دقیق و جامع منابع تاریخی، فقهی و اخلاقی است.

دوستم سراج الحق برایم پیشنهاد داد که درین جامعهء بیمار نباید چنین چیزها را نوشت ولی من در جواب دوست ام گفتم:

روح سرکش

داشتن یک روح سرکش و عصیانگر در داخل یک جامعه بیمار می‌تواند تجربه‌ای بسیار چالش‌برانگیز باشد، به‌ویژه برای افرادی که درون‌گرا هستند. این نوع افراد غالباً با فشارهای اجتماعی زیادی مواجه می‌شوند، زیرا تمایلات و افکار آنها با هنجارهای معمول جامعه در تضاد است.

۱. تنش درونی و بیرونی:

افراد سرکش و عصیانگر معمولاً تمایل دارند از چارچوب‌ها و قواعد اجتماعی فراتر بروند و به دنبال حقیقت‌ها و ایده‌های جدید باشند. این تمایلات می‌تواند باعث بروز تنش‌های درونی شود، زیرا آنها احساس می‌کنند نمی‌توانند خود واقعی‌شان را به‌درستی نشان دهند. این تنش‌ها وقتی شدیدتر می‌شود که این افراد در جامعه‌ای زندگی کنند که پذیرای این نوع از اندیشه‌ها و رفتارها نیست.

۲. تضاد با هنجارهای اجتماعی:

در جوامعی که بیمار و بسته هستند، آزادی‌های فردی و تفکر انتقادی به‌طور مداوم سرکوب می‌شود. در چنین جوامعی، افراد عصیانگر ممکن است با بی‌توجهی، تمسخر، یا حتی مجازات مواجه شوند. این موضوع می‌تواند فشار زیادی بر فرد وارد کند و او را به احساس انزوا و تنهایی دچار کند.

۳. پناه بردن به خلاقیت و هنر:

بسیاری از افراد سرکش و عصیانگر به دنبال راه‌هایی برای بیان خود از طریق هنر، ادبیات، موسیقی، یا سایر شکل‌های خلاقیت می‌گردند. این فعالیت‌ها می‌توانند به‌عنوان یک پناهگاه برای این افراد عمل کنند و به آنها کمک کنند احساسات و افکار خود را به‌گونه‌ای سازنده بیان کنند.

۴. پشتیبانی اجتماعی و هم‌فکری:

ایجاد شبکه‌های اجتماعی و گروه‌های هم‌فکر می‌تواند به این افراد کمک کند تا احساس کنند تنها نیستند. این گروه‌ها می‌توانند محلی برای تبادل نظر، حمایت و تشویق باشند و به افراد کمک کنند تا با فشارهای اجتماعی مقابله کنند.

۵. مقاومت و امید:

اگرچه ممکن است جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، پذیرای آنها نباشد، اما افراد سرکش و عصیانگر باید به مقاومت خود ادامه دهند و به دنبال راه‌های برای تغییر و بهبود جامعه باشند. این مقاومت می‌تواند به تدریج تأثیرات مثبتی بر جامعه داشته باشد و راه را برای آزادی‌های بیشتر و پذیرش تنوع باز کند.

در نهایت، داشتن یک روح سرکش و عصیانگر ممکن است چالش‌های زیادی به همراه داشته باشد، اما این ویژگی‌ها می‌توانند به فرد کمک کنند تا نقش مهمی در پیشرفت و تحول اجتماعی ایفا کنند. افراد درون‌گرا و عصیانگر باید به خود ایمان داشته باشند و به دنبال راه‌هایی برای بیان خود و تحقق اهدافشان باشند، حتی اگر مسیر پیش رو دشوار باشد. لهذا من این کتاب بنام (خدا باوران بی خدا) را شروع نموده ام امید است اقبال اتمام و چاپ آنرا عمر با من یاری نماید. دوست ام سراج الحق برایم اطمینان داده گفت به پیش بروید ولی مطمئناً با دیوارهای سنگی و با موجی از انتقادات مواجه می‌شوید که حتا امکان مجازات تا سرحد اعدام نیز در انتظارتان باشد من خندیدم و برایش اطمینان دادم که در جامعه بیمارمن و تو کسی کتاب نمی‌خوانند ولی اگر بخوانند حتما کسانی می‌خوانند که تخیل و تحلیل بلند و بالا دارند لهذا من هیچ هراسی ندارم.

باید همین اکنون در مورد غنیمت شروع نمائیم که غنیمت یعنی: غارت یا چپاول یا غنیمت، از دزدی یا گرفتن کالا به زور، معمولاً در بحبوحه یک بحران نظامی، سیاسی، یا سایر بحران‌های اجتماعی، مانند جنگ، رخدادهای طبیعی (جایی که قانون و اجرای مدنی موقتاً بی اثر هستند، یا شورش گفته می‌شود). یعنی چنین اعمال را نیز خدا پرستان بی خدا آغاز نموده اند و تا امروز در بین مسلمین صبغه قانونی دارد.

خوب اگر از تاریخ گذشته بشر و چگونگی پیدایش ادیان صرف‌نظر نمائیم ولی فقط در مورد آنهایکه در کشور خودم در زادگاه خودم زندگانی مردم را به قهقرا کشاندند انسانهارا بنام‌های مختلف کشتند انسانهارا زنده؛ زنده به گور نمودند؛ انسانهارا وسیله تفریح و ساعت تیری خود قرار دادند آنگاه هتلر را که بنام دین بیست میلیون انسان را در دلاشه‌های خشت پزی سوختاندن فراموش خواهید کرد در زادگاه من در سال ۱۳۵۷ کودتای صورت گرفت نامش دادند انقلاب

کبیر خلق و پرچم وقتی این انقلاب ویا کودتا در زادگاه من صورت گرفت و تحقق پذیرفت دیگر کشورهای غربی در راس ایالت متحدهء عربی وبعدا کشورهای همسایه و کشورهای عربی برای بربادی این میهن آزادگان باید دست به کار میشدند درین راستا کدام عنصر میتوانست زیادتیر و خوبتر موثرتر بیافتد همان نسخهء قبلی انگلیس که ملای لنگ را آماده ساختند تا بگوید که امان الله شاه مترقی آنزمان کافر است را به کار گرفتند .

چنانچه وقتی معمزالقذافی رئیس جمهور لیبیا خواست اتحادیه افریقایی بسازد سران کشورهای افریقایی را دعوت داد تا پول یک نام بسازند مثل یورو ویک اتحاد در برابر بیگانه ها داشته باشند فقط همین نسخه که قذافی کافر شده واسلام عزیز؟ در خطر است کارگر افتید وتوانست در ظرف کمتر از دوسال قذافی را از تخت پایان بیاندازند و غربی ها و امریکائی ها حکومت دست نشاندهء خود شان را بالای ملت مظلوم لیبیا حاکم ساختند .

بهر صورت در زادگاه من نیز بعد از کودتای هفت ثور ۵۷ بتعدا ۱۵ تنظیم سیاسی پول بگیر و سلاح بگیر و آدم بکش توسط همسایه های مان تنظیم و شروع به ویرانی نمودند. کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ آوریل ۱۹۷۸) که به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) صورت گرفت، سرآغاز یک دوره بی‌ثباتی در افغانستان بود. پس از این کودتا، گروه‌های مختلفی که به عنوان مجاهدین شناخته می‌شوند، علیه دولت جدید و نیروهای شوروی که از آن حمایت می‌کردند، مبارزه کردند.

تجهیز مجاهدین

مجاهدین توسط چندین کشور و سازمان مختلف تجهیز شدند، اما به طور عمده ایالات متحده، پاکستان، و عربستان سعودی نقش‌های کلیدی در تأمین سلاح و کمک‌های مالی به آنها داشتند.

۱. ایالات متحده:

از طریق برنامه‌ای به نام عملیات سیکلون (Operation Cyclone)، سیا (CIA) کمک‌های مالی و تسلیحاتی گسترده‌ای به مجاهدین ارائه داد.

این برنامه از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ به طول انجامید و یکی از بزرگترین عملیات‌های مخفی سیا

به حساب می‌آید.

پاکستان: پاکستان از طریق سازمان اطلاعات ارتش خود (ISI) نقش واسطه را برای توزیع کمک‌های خارجی به مجاهدین ایفا کرد. بسیاری از مجاهدین در اردوگاه‌های نظامی در پاکستان آموزش دیدند.

۲. عربستان سعودی:

عربستان نیز کمک‌های مالی بزرگی به مجاهدین ارائه داد. این کمک‌ها عمدتاً از طریق پاکستان به مجاهدین می‌رسید.

آغاز تحرکات تخریبی

پس از کودتا، مجاهدین ابتدا به صورت پراکنده و غیرمتمرکز علیه دولت کمونیستی افغانستان و نیروهای شوروی عملیات‌های نظامی انجام دادند. این عملیات‌ها شامل حملات چریکی، کمین‌گذاری، و حملات به کاروان‌های نظامی بود. مجاهدین به مرور زمان و با دریافت کمک‌های بین‌المللی، توانستند عملیات‌های خود را سازماندهی کنند و مناطق مختلفی از افغانستان را تحت کنترل خود درآورند.

۱. حملات چریکی:

مجاهدین از تاکتیک‌های چریکی برای ضربه زدن به نیروهای شوروی و دولت افغانستان استفاده می‌کردند. این حملات اغلب شامل کمین‌گذاری، انفجار بمب‌های کنار جاده‌ای و حملات ناگهانی به پایگاه‌ها و کاروان‌های نظامی بود.

۲. آموزش و سازماندهی:

با گذشت زمان و با دریافت کمک‌های خارجی، مجاهدین توانستند شبکه‌های خود را سازماندهی کنند و نیروهای خود را بهتر آموزش دهند. این موضوع به آنها امکان داد که عملیات‌های بزرگتر و مؤثرتری انجام دهند.

۳. پشتیبانی مردمی:

مجاهدین از حمایت قابل توجهی از سوی برخی از مردم محلی برخوردار بودند که این موضوع به آنها کمک می‌کرد که به راحتی در مناطق مختلف حرکت کرده و عملیات‌های خود را انجام دهند. بلی دقیقاً اگر از هر یک مجاهد فی سبیل الله در مورد خدا و دین اسلام می‌پرسیدی

مطمئناً نمیدانستند که خداکیست و دین چیست ولی تجهیز به سلاح گرم شده بودند و در دنیا مال غنیمت از او شان بود و در آخرت ۷۲ بی بی حوری باچشمان سرمه ساء سورین های کلان عربی در اختیار شان بود که نمیتوان اینها را مسلمانان واقعی خواند بلکه اینها همان خدا پرستان بی خدا اند که خدا را نمیشناسند و طبعاً هر نوع ظلم و ستم بالای دیگران را ثواب میدانستند

این ترکیب از حمایت بین المللی، تاکتیک های چریکی و پشتیبانی مردمی، مجاهدین را قادر ساخت تا به مدت طولانی در برابر نیروهای شوروی و دولت افغانستان مقاومت کنند ولی دکتر نجیب الله در سال ۱۹۹۸ شوروی وقت را قناعت داد تا خاک افغانستان را ترک گویند و شوروی وقت از افغانستان خارج شد و بازم حکومت دموکراتیک توانست ۴ سالی دیگر در برابر این فروخته شده ها بجنگد در نتیجه چندین بار عساکر پاکستان در داخل خاک افغانستان با قوای مسلح دولت برحق افغانستان داخل جنگ شده و پوزشان چون سگهای ولگرد بخاک خورد ولی متأسفانه که بی اتفاقی های میان حزبی باعث شد تا حکومت دکتر نجیب الله به دامان مجاهدین؟ سقوط نماید. معلومات اندگی در مورد جنایات مجاهدین خداپرستان بی خدا را ذیلا خدمت تان پیش کش میدارم.

گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی افغانستان، یکی از چهره های برجسته و بحث برانگیز در جنگ های افغانستان بوده است. در طول جنگ های داخلی افغانستان، به ویژه پس از خروج نیروهای شوروی و در دوران جنگ های داخلی که بین گروه های مجاهدین رخ داد، حزب اسلامی تحت رهبری حکمتیار نقش مهمی ایفا کرد. برخی از مهم ترین و بحث برانگیزترین نمونه های جنگ ها و جنایات جنگی مرتبط با حکمتیار عبارتند از:

جنگ کابل (۱۹۹۲-۱۹۹۶)

یکی از فاجعه بارترین دوره های جنگ داخلی افغانستان جنگ کابل بود که بین سال های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ رخ داد. در این دوره، گروه های مختلف مجاهدین برای کنترل کابل و حکومت مرکزی با یکدیگر درگیر شدند.

نقش حکمتیار در جنگ کابل:

۱. محاصره و بمباران کابل:

جنايات جنگی:

نیروهای حزب اسلامی تحت رهبری حکمتیار، بارها کابل را بمباران کردند که منجر به تلفات گسترده‌ای در بین غیرنظامیان شد. یکی از بزرگترین و مشهورترین این حملات، بمباران سنگین کابل در سال ۱۹۹۴ بود که صدها نفر را کشت و هزاران نفر را زخمی کرد. تأثیرات انسانی:

بمباردهاها بی‌وقفه باعث ویرانی گسترده شهر، تخریب زیرساخت‌ها و ایجاد بحران انسانی بزرگی شد. بسیاری از غیرنظامیان مجبور به فرار از شهر شدند و هزاران نفر بی‌خانمان شدند.

۲. درگیری با سایر گروه‌های مجاهدین:

جنگ داخلی:

حکمتیار و حزب اسلامی با نیروهای احمد شاه مسعود (رهبر جمعیت اسلامی) و سایر گروه‌های مجاهدین به طور مداوم درگیر بودند. این درگیری‌ها نه تنها به ویرانی بیشتر شهر کابل منجر شد، بلکه باعث افزایش نفرت و دشمنی بین گروه‌های مختلف شد.

جنايات جنگی و اتهامات حقوق بشری:

۱. کشتار غیرنظامیان:

حزب اسلامی و نیروهای تحت فرمان حکمتیار متهم به کشتار گسترده غیرنظامیان در جریان جنگ‌های داخلی شدند. بسیاری از این کشتارها به عنوان جنايات جنگی شناخته می‌شوند.

۲. نقض حقوق بشر:

حکمتیار و حزب اسلامی به نقض حقوق بشر از جمله شکنجه، بازداشت‌های خودسرانه و اعدام‌های غیرقانونی متهم شده‌اند. گزارش‌های متعددی از سازمان‌های حقوق بشری و شاهدان عینی وجود دارد که این اتهامات را تأیید می‌کند.

۳. بمباران‌های بی‌هدف:

استفاده از سلاح‌های سنگین و بمباران‌های بی‌هدف در مناطق پرجمعیت شهری یکی دیگر از جنايات جنگی است که به حزب اسلامی نسبت داده می‌شود. این حملات منجر به تلفات

گسترده غیرنظامیان و تخریب زیرساخت‌های شهری شد.

پایان جنگ کابل و نقش حکمتیار:

با سقوط حکومت مجاهدین و ظهور طالبان در سال ۱۹۹۶، حکمتیار به نوعی به حاشیه رانده شد و طالبان کنترل کابل را به دست گرفتند. با این حال، نقش او در جنگ‌های داخلی و جنایات جنگی‌ای که به حزب اسلامی نسبت داده می‌شود، همچنان به عنوان یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ افغانستان به یاد آورده می‌شود و در حقیقت در ظاهر گلبدین از جمله خدا پرست‌ترین انسان در بین سران تنظیمهای جهادی بود که جز خداپرست بی خدا نمیتوان نام دیگری برای او اطفایانش داد.

نمونه دیگری از جنگ‌های خداپرستان بی‌خدا!

بله، جنگ‌های افشار یکی از فاجعه‌بارترین رویدادهای جنگ داخلی افغانستان است که در فوریه ۱۹۹۳ در منطقه افشار کابل رخ داد. این رویداد به عنوان یکی از خونین‌ترین حملات علیه هزاره‌ها در تاریخ جنگ‌های داخلی افغانستان شناخته می‌شود.

پس زمینه جنگ‌های افشار

پس از سقوط دولت کمونیستی نجیب‌الله در سال ۱۹۹۲ و ورود مجاهدین به کابل، شهر به عرصه درگیری‌های شدید بین گروه‌های مختلف مجاهدین تبدیل شد. در این دوره، جناح‌های مختلف برای کنترل کابل با یکدیگر درگیر بودند. منطقه افشار در غرب کابل عمدتاً توسط هزاره‌ها و حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری عبدالعلی مزاری کنترل می‌شد.

حمله به افشار

در فوریه ۱۹۹۳، نیروهای تحت فرماندهی احمد شاه مسعود (رهبر جمعیت اسلامی) و عبدالرشید دوستم (رهبر جنبش ملی اسلامی افغانستان) به منطقه افشار حمله کردند. هدف اعلامی این عملیات، سرکوب نیروهای حزب وحدت اسلامی و کنترل منطقه بود.

جریان رویداد

۱. آغاز حمله:

حمله در شب ۱۱ فوریه ۱۹۹۳ آغاز شد. نیروهای مسعود و دوستم از چندین جهت به منطقه افشار حمله کردند.

حملات شامل بمباران سنگین و حمله زمینی بود که باعث تخریب گسترده و ایجاد وحشت در بین ساکنان غیرنظامی شد.

۲. کشتار و جنایات جنگی:

در جریان و پس از حمله، گزارش‌های متعددی از کشتار غیرنظامیان، تجاوز، غارت و شکنجه به دست آمده است.

منابع مختلف حقوق بشری تخمین می‌زنند که در این حمله صدها غیرنظامی کشته و بسیاری زخمی شدند.

بسیاری از خانه‌ها و اموال ساکنان افشار غارت شد و بسیاری از خانواده‌ها بی‌خانمان شدند. اتهامات و پیامدها

۱. اتهامات جنایات جنگی:

نیروهای تحت فرماندهی احمد شاه مسعود و عبدالرشید دوستم به جنایات جنگی و نقض حقوق بشر متهم شدند.

سازمان‌های حقوق بشری و شاهدان عینی گزارش‌های متعددی از کشتار، تجاوز و شکنجه توسط این نیروها ارائه کرده‌اند.

۲. پیامدهای اجتماعی و سیاسی:

حمله به افشار باعث ایجاد دشمنی و بی‌اعتمادی عمیق بین گروه‌های مختلف قومی و مذهبی در افغانستان شد.

این رویداد به عنوان یکی از سیاه‌ترین نقاط تاریخ جنگ‌های داخلی افغانستان باقی مانده و همواره به عنوان نمادی از جنایات جنگی و نقض حقوق بشر به یاد آورده می‌شود.

پاسخ و واکنش‌ها

۱. واکنش‌های داخلی:

حزب وحدت اسلامی و جامعه هزاره این حمله را به شدت محکوم کردند و آن را به عنوان جنایتی علیه بشریت یاد کردند.

برخی از رهبران مجاهدین، از جمله احمد شاه مسعود، تلاش کردند این حمله را توجیه کنند و آن را به عنوان بخشی از تلاش برای کنترل کابل و سرکوب شورش‌های مسلحانه توضیح

دهند.

۲. واکنش‌های بین‌المللی:

سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری و نهادهای مختلف بین‌المللی این حمله را محکوم کردند و خواستار تحقیق و محاکمه عاملان آن شدند.

این رویداد به شهرت بین‌المللی احمد شاه مسعود به عنوان یک رهبر مجاهدین که بعدها در مقابل طالبان مبارزه کرد، لطمه زد.

جنگ‌های افشار و حمله به هزاره‌ها نمونه‌ای از پیچیدگی‌ها و خشونت‌های بی‌پایان جنگ داخلی افغانستان است که تأثیرات عمیقی بر ساختار اجتماعی و سیاسی کشور گذاشته است. این است اعمال خدا پرستان بی خدا که در برابر مردم مظلوم و بی دفاع بخاطر دفاع از اسلام مبارک؟ انجام دادند.

باید این واقعیت را همه بپذیریم که زورمندان هریک شان خدای از خود شان ساخته اند البته در حس ناخود آگاه شان میدانند ولی در حس خودآگاه به پیروان شان مستقیم نمیگویند که اینها خود خدایانی اند پس چنین افراد را من خدا پرستان بی خدا نام داده ام زیرا خود اینها بشکل تظاهر همیشه در صف اول معابد چون مساجد؛ تکایا؛ کلیساها و معابد دیگر قرار میگیرند اما در حقیقت برین باور اند که هر یک شان خدای عدهء محدودی انسانها خود را جا زده اند. اگر فرعون را مثال بزنییم او مردی بزرگی بوده است زیرا او مستقیم اعلام داشته است که خدا است ولی خدایان دروغین بی خدا همه باورها را بخود شان به این نام جلب نکرده اند. این سوال را از دوستم سراج الحق پرسیدم که آیا چنین افراد را که خود را بجای خدا جامیزند و یا جا زده اند میشناسند؟ او گفت "

بله، این سوال به پدیده‌ای اشاره دارد که در تاریخ و فرهنگ‌های مختلف وجود داشته است. این پدیده شامل افرادی می‌شود که خود را به عنوان خدا یا موجودی الهی معرفی کرده‌اند و این ادعا را یا از روی خودبزرگ‌بینی یا به دلیل باورهای مذهبی خاص یا برای دست‌یابی به قدرت و کنترل دیگران انجام داده‌اند. در ادامه به بررسی این موضوع می‌پردازم.

۱. خودبزرگ‌بینی و نارسیسیسم

بعضی افراد ممکن است به دلیل اختلالات روانی مانند اختلال شخصیت خودشیفته یا جنون عظمت (Delusions of Grandeur) خود را به عنوان خدا یا یک موجود الهی معرفی کنند. این افراد باور دارند که دارای قدرت‌ها یا دانش ویژه‌ای هستند که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌کند و حتی به آن‌ها جایگاه الهی می‌دهد. این افراد ممکن است به صورت ناخودآگاه و به دلیل بیماری‌های روانی به این باور رسیده باشند.

۲. کیش شخصیت و رهبری مذهبی

در برخی فرهنگ‌ها و زمان‌ها، رهبران مذهبی یا سیاسی با ادعای داشتن ارتباط مستقیم با خدا یا حتی ادعای خدایی، به کنترل مردم پرداخته‌اند. این افراد معمولاً از این ادعا برای تثبیت قدرت خود و ایجاد یک کیش شخصیت استفاده می‌کنند. این امر ممکن است در تاریخ و یا در برخی از فرقه‌های مذهبی دیده شود. به عنوان مثال، در برخی جوامع، فردی که خود را به عنوان پیامبر یا منجی معرفی کرده، ممکن است از پیروان خود بخواهد که او را به عنوان خدا بپذیرند.

۳. موردهای تاریخی

در طول تاریخ، مثال‌های زیادی از افرادی وجود دارد که خود را به عنوان خدا یا معصوم معرفی کرده‌اند. مثلاً:

فرعون‌ها در مصر باستان:

فرعون‌ها خود را به عنوان فرزندان خدایان معرفی می‌کردند و به عنوان موجودات الهی پرستیده می‌شدند.

امپراتورهای روم:

برخی از امپراتورهای روم خود را به عنوان خدایان معرفی می‌کردند و پرستش خود را تحمیل می‌کردند.

افراد مدرن:

افرادی مانند جیم جونز و دیوید کورش که فرقه‌هایی با ادعاهای الهی یا پیامبری ایجاد کردند و از پیروان خود خواستند که آن‌ها را به عنوان موجودات مقدس بپذیرند.

۴. مفاهیم فلسفی و مذهبی

از دیدگاه فلسفی و مذهبی، برخی مکاتب به این موضوع پرداخته‌اند که چگونه انسان ممکن است به خودشناسی برسد و خود را به عنوان بخشی از امر الهی درک کند. این نوع تفکر معمولاً جنبه‌های مثبت دارد و هدف آن‌ها رشد روحی و اخلاقی است، اما در برخی موارد، این مفاهیم توسط افراد خاصی که به دنبال قدرت و نفوذ هستند، تحریف شده و سوءاستفاده می‌شوند. اگر درینجا از رهبران جهادی در افغانستان که در قرن بیستم و ۲۱ میزی اند یاد نمائیم شاید بحث برانگیز و جنجال بر انگیز باشد اما اگر با حوصلمندی های خدا داد خود اعمال رهبران جهادی را به بررسی بگیریم بخوبی در میابیم که اینها همه خدا پرستان بی خدا بوده اند و در بسا موارد هواخواهان شان آنها را مقام نیمه خدائی داده اند در زمانیکه هنوز مسعود با روسها پنهانی معاهده نکرده بود هواخواهان شان او را مرد بجای رسیده و از دوستان خدا میدانستند ولی زمانیکه پنهانی با شوروی های متجاوز در افغانستان معاهده امضا نمودند پیروان مسعود وقتی برای مسعود مخابره مهم از طرف روسها میرسید او چادر به سرش میانداخت بعدا به مردم میگفت قوای شوروی از سرک کابل مزار عبور مینماید برای شان مزاحمت نکنید . آنها برای ما صد تانکر تیل میدهند دیگر حاجت به جدال نیست. پیروان او بالاخره علنا وبه صراحت گفتند برای مسعودوف وحی میاید و او پیروانش را از مرگ حتمی نجات میدهد لهذا پیروانش او را مقام نیمه خدائی داده بودند ولی خود او درحقیقت از جمله خدا پرستان بی خدا بود. وبه مثل او ده ها تن از رهبران جهادی خدا پرستان بی خدا بودند پیر سید احمد گیلانی وقت نیشه میکرد او چیزهای عجیب وغریب در حالت مستی میگفت پیروانش فکر میکردند از خدا الهام گرفته و یا جاگزین خدا شده است درحالیکه خودش خدا پرست بی خدا بود.

نتیجه گیری

پدیده ادعای خدایی توسط انسان‌ها در طول تاریخ و در فرهنگ‌های مختلف به شکل‌های گوناگونی ظاهر شده است. این پدیده می‌تواند از اختلالات روانی ناشی شود، یا ابزاری برای کنترل اجتماعی و سیاسی باشد. در هر صورت، بررسی این موضوع از دیدگاه‌های مختلف می‌تواند به درک بهتر این رفتارها و اثرات آن‌ها بر جامعه کمک کند. این یک پدیده روانی و اجتماعی پیچیده مرتبط است که در تاریخ افغانستان، به ویژه در

دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی، در میان برخی از رهبران جهادی دیده شده است. این رهبران، به دلیل شرایط خاص آن زمان و به‌ویژه با توجه به قدرت نفوذی که به عنوان رهبران دینی و سیاسی داشتند، از روش‌های مختلفی برای تثبیت قدرت خود و تأثیرگذاری بر پیروانشان استفاده می‌کردند. در ادامه به بررسی این موضوع می‌پردازم.

۱. غیب‌گویی و الهام ادعایی

در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی، افغانستان درگیر جنگ و درگیری‌های شدیدی بود. در این شرایط بحرانی، رهبران جهادی به عنوان نمایندگان مذهبی و نظامی شناخته می‌شدند. برخی از این رهبران ادعا می‌کردند که از طریق الهام‌های الهی یا غیب‌گویی به اطلاعاتی دست پیدا می‌کنند. این ادعاها، از یک سو برای تقویت جایگاه دینی و معنوی آن‌ها و از سوی دیگر برای جلب اعتماد و اطاعت پیروانشان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۲. استفاده از جاسوسان و اطلاعات نظامی

واقعیت این است که بسیاری از این رهبران به شبکه‌های جاسوسی و اطلاعاتی گسترده‌ای دسترسی داشتند و از این اطلاعات برای برنامه‌ریزی و اجرای عملیات‌های نظامی استفاده می‌کردند. اما به جای افشای منابع واقعی اطلاعات، آن‌ها اغلب این اطلاعات را به عنوان الهام الهی یا غیب‌گویی جلوه می‌دادند. این امر به آن‌ها کمک می‌کرد تا پیروانشان را بیشتر به خود وابسته کنند و جایگاهشان را به عنوان افراد دارای ارتباط ویژه با خدا تثبیت کنند.

۳. تثبیت قدرت از طریق مذهب

در فرهنگ سنتی افغانستان، دین و مذهب نقش بسیار مهمی در زندگی مردم ایفا می‌کند. رهبران جهادی با بهره‌برداری از این باورهای مذهبی، توانستند تأثیر زیادی بر مردم داشته باشند. وقتی یک رهبر ادعا می‌کند که از طرف خدا الهام می‌شود، پیروان او احتمالاً این ادعا را باور کرده و از دستوراتش پیروی می‌کنند، حتی اگر این دستورات بر اساس اطلاعات جاسوسی یا برنامه‌های نظامی باشند.

۴. خداپرستان بی خدا

استفاده از دین و الهام‌های دینی برای رسیدن به اهداف دنیوی، یک نوع ریاکاری مذهبی محسوب می‌شود. این افراد ممکن است به عنوان خداپرستان بی‌خدا یا منافقین دینی

توصیف شوند، زیرا از دین به عنوان یک ابزار برای رسیدن به قدرت، کنترل و تأثیرگذاری بر مردم استفاده می‌کنند، در حالی که خودشان به اصول واقعی آن پایبند نیستند. این رفتار باعث می‌شود که دین و معنویت در نظر مردم بی‌ارزش شود و اعتماد به رهبران دینی تضعیف گردد.

نتیجه‌گیری:

رهبران جهادی که از غیب‌گویی‌های ادعایی و الهامات الهی برای کنترل و هدایت پیروانشان استفاده می‌کردند، در واقع از دین به عنوان یک ابزار برای دستیابی به قدرت و نفوذ سیاسی و نظامی سوءاستفاده می‌کردند. این نوع رفتارها، که در نهایت به ضرر جامعه و باورهای مذهبی مردم تمام می‌شود، نمونه‌ای از سوءاستفاده از دین برای اهداف شخصی و سیاسی است. چنانچه انسانها طبق روال زندگی و کلتورهای مختلف بطور یکسان بدن شان را با لباسهای که از تکه ساخته میشوند از انظار مردم و؛ حوادث؛ باد ، آفتاب باران وغیره وحوادث پنهان مینمایند متاسفانه انسانها عادت دارند باطن شان را که اکثرا از مکر ودغا و فریب پر است توسط ظاهرهای آراسته لباس های موزون اگر تابع ادیان ابراهیمی باشند با داشتن سبچه های ۵۰۰ دانه ای در تکایا ؛ کلیساها ومساجد جلوه نمائی میکنند که با همین شیوه خودها شانرا برای دیگران خدا پرستان نشان میدهند ولی در خفا و حقیقت طبق فرمودهء حافظ بزرگ چون به خلوت میروند آن کاری دیگر میکنند بصدها رزالت از ایشان سر میزند اینها را میتوان گفت خدا باوران بی خدا .

دربین یک شاخهء پروتستان عیسویت یا مسیحیت رواج و کلتور است که گویا نفس وشهوت شان را میکشند گاهی هم زن نمیگیرند ولی در خفا با اطفال زیرسن وپیر وجوان به هزاران فساد اخلاقی را راه میاندازند درین اواخر فلم را ساخته اند (سپوت لیخت) که درین فلم رسوائی هایشان را ژورنالستان با احساس برملا میسازند که میتوان اینان را خدا باوران بی خدا نامید .

بیائید درینجا ذهن ویاضمیر انسان را تشریح نمائیم بدین معنا که ذهن چیست؟

ذهن انسان به دو قسمت خودآگاه یا هوشیار و ناخودآگاه یا نیمه هوشیار تقسیم بندی می شود. کلیه کارهای ارادی توسط ضمیر هوشیار یا خودآگاه و کلیه برنامه ریزی های غیرارادی و

اتوماتیک، تحت کنترل ضمیر نیمه هوشیار و ناخودآگاه است.

ضمیر ناخودآگاه subconscious

بخشی از ذهن ماست که اعمال حیاتی و بسیاری از افکار و احساسات ما را مدیریت می کند. این بخش از ذهن ما دکمه توقف ندارد و حتی در خواب نیز بر روی نحوه زندگی ما نظارت دارد. به کمک این بخش ذهنی می توان به قدرت تجسم، الهامات و شهود دست یافت و با استفاده از حس ششم یا چشم سوم می توان به یک ابر انسان تبدیل شد.

که انسانهای مورد بحث ومدافهء ما متاسفانه از حس ناخودآگاه شان هیچ اطلاعی ندارند آنچه "نهاد" برای شان گفت در همان "من" ذهنی بند میمانند وگاهی هم نمیخواهند به "من برتر" ویا همان انسان ابرانسان برسند همیشه تابع خواهشات نفسانی خودها بوده ولی بخاطر ابقای شان بهترین راه تجارت آسان وساده ادیان است که وارثین به اصطلاح ادیان خودها شان را وارثین پیامبران ویا نمائنده های خدا معرفی میدارندودر حقیقت همین همه خدا باوران بی خدا هستند.

ضمیرناخودآگاه را بعنوان فضای عملکرد و ذخیره همه چیزهایی که در حال حاضر آگاهی شما روی آنها نیست، تصور کنید(مثلا هم اکنون درحال نفس کشیدن به شکل ناخودآگاه بودید).

ضمیرناخودآگاه، همه تجارب زندگی شما، خاطرات، باورها، مهارتها و چیزهایی که دیده اید را در بر دارد. همچنین کنترل بسیاری از عملکردهای ناخودآگاه بدن شما مانند تنفس، ضربان قلب، هضم، کنترل دما و غیره که از محدوده آگاهی شما خارج است نیز به ضمیرناخودآگاه شما باز میگردد.

اگر بخواهیم بطور ساده درباره ضمیر ناخودآگاه بگوییم، باید به سیستم هوشمند بدن بپردازیم. ما دارای دو ضمیر یا مدیر اجرایی در ذهن هستیم که با نام ضمیر خودآگاه (بخش هوشیار) و ضمیر ناخودآگاه (بخش ناهوشیار) شناخته میشوند. اعمال ارادی مانند حرکت کردن، نشست و برخاست و... به عهده ضمیر خودآگاه می باشد و اعمال حیاتی بدن مانند تنظیم ضربان قلب، تنفس، سیستم گردش خون و... نیز بر عهده ضمیر ناخودآگاه است. ضمیرناخودآگاه، همه تجارب زندگی شما، خاطرات، باورها، مهارتها و چیزهایی که دیده اید را

در بر دارد. انسانهای خداپرست بی خدا همگان بصورت قطع تابع حس خود آگاه شان هستند یعنی تصور و برداشت شان از زندگی فقط لذت بردن شهوانی و نفسانی چیزی دیگری نیست درحالیکه درضمیر ناخود آگاه مان سیر و سیاحت حتا به سیارات دیگر را نقشه بندی مینماید ولی خداپرستان بی خدا از آن بی اطلاع هستند فقط همان چیزهای که در کتب ویا ادیان شان پیشین یان شان گفته اند بقول خود شان ویا بخدا حواله داده اند اینسو وآنسو حرکت نمیکند همین را میگویند خدا پرستی؟ سوال برانگیز است اینگونه خدا پرستی که هنوز انسان خود را نشناخته باشد چگونه میتواند خدا را بشناسد

بطور کلی مغز ما از دو نیمکره چپ و راست تشکیل شده است که در سمت چپ مغز اعمالی چون محاسبات، منطق، درک علوم، بخاطر سپاری اعداد، تصمیم سازی و... انجام می شود و در قسمت نیمکره راست مغز اعمالی چون شهود، هنر، الهامات، احساسات و... رخ می دهد. در این بین جایگاه فرضی ضمیر خودآگاه در نیمکره چپ و جایگاه ضمیر ناخودآگاه در نیمکره راست قرار دارد.

ضمیر ناخودآگاه قسمتی از فعالیت نیمکره راست، پشت و قسمت پایین مغز است، فعالیت های سمت چپ بدن تحت کنترل نیمکره راست و فعالیت های سمت راست بدن، تحت کنترل نیمکره چپ مغز است. بدین معنی که در افراد راست دست، نیمکره فعال، سمت چپ مغز است و در افراد چپ دست، نیمکره فعال، سمت راست مغز است. در تمامی فعالیت ها اعم از: فیزیکی و ذهنی، چنانچه بتوان از فعالیت های دو نیمکره استفاده کرد، راندمان مغز حداقل به ۵ برابر حالت عادی خواهد رسید.

دانشمندان در بررسی های متعددی که انجام دادند متوجه شدند که فعالیت های نیمکره راست مغز نسبت به نیمکره چپ از وضعیت حساس تری برخوردار بوده و قابلیت های ظریفی در انسان تحت کنترل دارد و از آنجا که این قابلیت ها عموماً تحت کنترل مستقیم فرد نیست، این جایگاه از مغز را، محل ضمیر ناخودآگاه قلمداد نموده اند. خداپرستان بی خدا آنعهه افرادی اند که هنوز نمیدانند و نمیخواهند بدانند که مغز انسان دارای چه نوع فعالیت هاست این را نیز نمیدانند که اعمال غیر انسانی شان را ضمیر ناخود آگاه کنترل نموده ودر خود ثبت مینماید.

به نظر فروید، قسمت اعظم رفتار ما به وسیله نیروهایی هدایت می‌شوند که اصلا از آن‌ها آگاه نیستیم. این نیروهای ناهشیار عبارتند از غرایز، آرزوها، خواسته‌ها و غیره. افکار ناهشیار، برخلاف افکار نیمه‌هشیار، فقط به شکل‌های نمادین و مبدل وارد خودآگاه می‌شوند. ناهشیاری از احساسات، تمایلات و حالاتی به وجود آمده است که در کنترل اراده نیست و به قوانین منطقی، زمان و مکان محدود نمی‌شود. محتویات ناهشیاری بر حسب زمان رویداد تنظیم نمی‌شوند و با سپری شدن زمان نیز از بین نمی‌روند. فعالیت ضمیر ناخودآگاه مبتنی بر اصل لذت است و از قلمرو اخلاق پا فراتر می‌گذارد و با واقعیت‌های خارج ارتباطی ندارد. فروید، طراح اصلی نظریه ذهن ناخودآگاه می‌گوید "فقط ۱۰ درصد ذهن ما را فعالیت‌های آگاهانه و هوشیاری تشکیل می‌دهد و ۹۰ درصد فعالیت‌های ما، ناشی از ناخودآگاه می‌باشد که عمده‌ترین بخش ذهن ما را تشکیل می‌دهد."

فروید ذهن را به کوه یخی تشبیه کرده که فقط ۱۰ درصد آن بیرون از آب. اما وقتی به آن برخورد می‌کنیم، می‌فهمیم که یک حجم یخ عظیم در زیر آب قرار دارد که بخش تاریک ذهن ما را شامل می‌شود؛ انسان به این نقطه ذهن خود دسترسی ندارد و محتویات آن به شکل‌های مختلفی خود را نشان می‌دهد.

حالا می‌آئیم بالای اصل هدف که منظور ما همانا خدا پرستان بی خدا هستند درینجا از احمد کسروی بعضی حرفها را وام می‌گیریم او می‌گوید "اگر اینها مسلمان اند این تعصبها چیست و این تقلب‌ها از کجا شد؟ حاجی‌های گدام دار و زیارت کعبه روها که در کنار خانه شان به ده‌ها فامیل از گرسنگی فرزندشان را می‌فروشدند این در کجای دین است که تو باید گرسنه را بجایش بگذار تو برو حج؟ اینها خدا پرستان بی خدا نیستند؟ و یا دینی که در آن هر حرامی با پول حلال میشود توهمی است برای عوام و نعمتی است برای خواص ای ملایان درمانده شما هر چه می‌پندارید بپندارید لیکن بگوئید پس با اینهمه درماندگی‌ها و گرسنگی‌ها چه کنیم؟ آیا در پی چاره باشیم یا نباشیم هر پاسخی در درون گندیده شما است بگوئید تا همه شما را بشناسند

خداپرستان بی خدا!

خداپرستان بی خدا شما خوب میدانید که دلیل نادانی این توده این است که از یکسو همیشه از بدبختی خود گله دارند و از سوی دیگر نمی‌خواهند به هیچ چیز آنچه که هست دست زده

نشود این مردم چشم دارند اما نمی بینند؛ گوش دارند ولی نمیشنوند مغز دارند ولی نمیفهمند خرافات زودتر از اندیشه ها در میان تخته های خالی ذهن انسان لانه میکنند. بد بخت مردمی که خودش را نشناسند و بد بخت تر کسانی که نخواهند بشناسند"

بادرنظر داشت مطالب فوق بخوبی در مییابیم که انسانهای بد بخت و خرافات پذیر از همه بیشتر و بیشتر این خدا پرستان بی خدا را پرستش میکنند و دستان شان را میبوسند غافل از اینکه همینها چند نفر محدود همه اقشار جامعه را سوار شده اند و هرچه دل شان خواست بالای شان تحمیل مینمایند و خود سود و بهره میبرند مثلا در جهاد میبرد افراد بچاره و گرسنه را غنیمت میگیرند؟ این غنیمت را عاجل بخش زیبا؛ خوبتر و قیمتی را شخص خدا باور بیخدا بنام قمندان برای خودش جمع بندی میکند چنانچه همه قمندانان جهادی در کشور مان چنین کردند دارائی های مردم و ملت را غصب نموده بعضی را خود تصاحب شدند و بعضی را بالای کشور دشمن یعنی همسایه های مان به قیمت آهن کهنه فروختند و برای عوام احمق گفتند نعره سر دهید "الله اکبر" خانه ها و دختران زیباروی مردم را بزور بنام زن سوم و چارم طبق هدایت اسلام مبارک؟ برای شان نکاح نمودند و اولاد غریب را در دم توپ دادند اینها هستند خدا باوران بی خدا.

اسقف ها؛ کشیش های کلیسا؛ ملاهای مساجد؛ شیخ های اهل تشیع در تکایا و همه آنها یکپاره ازینطریق اعاشه میشوند عموما دارند انسانها را میترسانند از چیزهای ماورا الطبیعت بدین گونه که گویا بعد از مردن انسانها دوباره در زیر خاک زنده میشوند و در آنجا مجازات و مکافات از جانب خدا صورت میگیرد بعدا روز قیامت روزی است که عدالت خدا برقرار شده نیکان را به بهشت و بدان را به دوزخ میبرند کوتاه معلوماتی در مورد بهشت: بهشت مکانی است مملو از دریاهای شیر؛ شراب؛ دختران انار پستان بنام حوران بهشتی در آنجا فقط خوردن و سکس کردن است مدفوع نیست و بعد از سکس غسل هم نیست همه انسانها ۱۴ سال دارند. اما برعکس جهنم جای تاریک و تنگ پر از عقرب و مار و دیگر خزنده ها و از همه مهمتر آتش های که آتش دنیا دود ان هم شده نمیتوانند بارها انسانهای بدکار سوختانده میشوند و دوباره ترمیم میشوند و بعدا باز در آتش میافتند این سلسله جریان دارد یعنی خدا را یک خدای انتقام جو؛ یک خدای مانند بشر؛ و یک خدای حسود و کینه ورز معرفی میدارند و اینکه راه نجات چیست؟

صدقه دادن به کلیسا مساجد و تکایا و دیگر جاها و مردمان مذهبی این است طریق ساده تجارت استفاده از دین و سوار شدن بر گرده انسانها و از آنها سوء استفاده نمودن که چنین انسانها را قطعاً بانیست خدا پرستان بی خدا خواند چرا که خدای عاقل و قادر توانا گاهی هم از آنچه خودش خلق کرده است انتقام نمیگیرد و از سمت دیگر بهشت و جهنم انسانها در همین دنیای زنده هست که من درین مورد نمیخواهم پیش بروم .

دوستم سراج الحق نیز حرفای مرا تأیید نموده اضافه نمود:

دیدگاه شما درباره سوء استفاده از دین و ترساندن مردم با وعده‌های آسمانی یا تهدیدهای جهنمی، به یکی از چالش‌های مهم در تاریخ ادیان و مذاهب اشاره دارد. متأسفانه در طول تاریخ، برخی از رهبران دینی و مذهبی از باورها و اعتقادات دینی برای منافع شخصی یا سیاسی سوء استفاده کرده‌اند. این نوع رفتارها باعث می‌شود که دین به ابزاری برای کنترل و تسلط بر مردم تبدیل شود، به جای اینکه به معنویات، اخلاق و عدالت توجه شود.

در اسلام و بسیاری از ادیان دیگر، تأکید اصلی بر روی ایمان، تقوا، عدالت و رفتار نیکو است. قرآن و احادیث پیامبر اسلام نیز بارها بر اهمیت عدالت، انصاف و رفتار نیک با دیگران تأکید کرده‌اند. استفاده از دین برای ترساندن مردم یا فریب دادن آنها برخلاف این اصول است و می‌تواند موجب بدبینی و فاصله گرفتن مردم از دین شود.

در هر صورت، وظیفه ما این است که با دانش و فهم درست از دین، اجازه ندهیم که چنین سوء استفاده‌هایی ما را از ارزش‌های واقعی ایمان و معنویت دور کند. همچنین، باید از رهبران دینی‌ای که صداقت، اخلاق و عدالت را در عمل و گفتارشان نشان می‌دهند، پیروی کنیم و هرگونه سوء استفاده را به چالش بکشیم.

مسئله‌ی مجازات و مکافات پس از مرگ یکی از موضوعات پیچیده و مورد بحث در ادیان مختلف و فلسفه‌های معنوی است. از دیدگاه اسلامی و بسیاری از ادیان ابراهیمی، باور به زندگی پس از مرگ، بهشت، جهنم و حسابرسی اعمال وجود دارد.

دیدگاه اسلامی

در اسلام، اعتقاد بر این است که پس از مرگ، روح انسان به دنیای دیگری منتقل می‌شود و در آنجا بر اساس اعمال دنیوی‌اش مورد قضاوت قرار می‌گیرد. این قضاوت شامل مجازات

یا پاداشی است که در آخرت دریافت می‌کند. در این دیدگاه، برزخ مرحله‌ای است که بین مرگ و روز قیامت قرار دارد و روح انسان‌ها در این مرحله ممکن است با برخی از مجازات‌ها یا مکافات‌های اولیه مواجه شوند.

بر اساس برخی احادیث و تفاسیر اسلامی، اشاره به «عذاب قبر» یا مجازات‌هایی در برزخ شده است که برخی از گناهان در این مرحله مورد بررسی قرار می‌گیرند. اما این موضوع همواره با تفاسیر مختلف و برداشت‌های متفاوت همراه بوده است.

دیدگاه‌های دیگر

در برخی فلسفه‌ها و دیدگاه‌های معنوی، اعتقاد بر این است که مجازات و مکافات انسان‌ها بیشتر در همین دنیا رخ می‌دهد. بر اساس قانون «کارما» در برخی ادیان شرقی، اعمال خوب یا بد انسان‌ها در همین دنیا بازتاب پیدا می‌کند و سرنوشت انسان‌ها را تعیین می‌کند

نکته قابل تأمل

بسیاری از متفکران و علمای دینی تأکید دارند که هدف اصلی دین، راهنمایی انسان‌ها به سوی زندگی نیک، اخلاقی و معنوی است، نه ترساندن آنها از مجازات. همچنین تأکید می‌شود که خداوند عادل و رحیم است و عدالت الهی به گونه‌ای است که تمام ابعاد و شرایط انسانی را در نظر می‌گیرد

در نهایت، باور به مجازات و پاداش پس از مرگ به شدت به اعتقادات فردی و باورهای دینی شخص بستگی دارد. برخی افراد بیشتر به عدالت الهی در آخرت باور دارند و برخی دیگر بر روی اهمیت عدالت در همین دنیا تأکید می‌کنند. ولی خدا پرستان بی خدا همیشه از پخش ترس و رعب و فریب و مکاری گری و حيله گری دریغ ننموده همیشه میخواهند انسانها را سوار شوندوبرای شان همین تبلیغ را میکند که برای آنانیکه صدقه میدهند ؛ عبادت میکنند در زیر خاک یعنی قبر یاگور دختران باکرهء انار پستان و شراب های انتهور داده میشود برای گناهکاران همان دوزخهای که خداوند برای شان ساخته اند .

در هر صورت اگر قضایا را مورد غور و مذاقه قرار بدهیم به درستی در می‌یابیم که خدا پرستان بی خدا از دین افزار ساخته اند بر ای بقا و دست آوردن مادی شان انسانها را خر و احمق ساخته اند واز وجود آنها از آغاز وپیدایش ادیان استفادهء اعظمی نموده اند ولو هر دینی بوده است .

اگر بعنوان حسن اختتام این کتاب نوشته کنیم که خدا را چنانی که هست خدا پرستان بی خدا نشناخته اند ازین لحاظ از خدا منحیث افزار استفاده نموده و سالها همین افرادی که ولو از هر دینی باشد کوشیده اند انسانها را تابع خود داشته باشند و از وجود مادی و اقتصادی انسانها مفاد و بهره ورزی نمایند خدا را معرفی داشته اند ورنه تا امروز خدا را طوریکه شاید باشد هنوز بشر قادر نشده است بشناسند و او را حداقل آدرس داشته باشند لهذا خدا یک عقیدهء ماورا و الطبیعت بوده به جز باورها دیگر هیچ اثباتی در مورد خدا تا حال اختراع ویا کشف نشده است دوست من سراج الحق نیز نظر اخیرشانرا چنین تشریح نمودند

این بیان، تلاشی برای نقد مفهوم خدا از منظر تاریخی، اجتماعی و فلسفی است. نویسنده این نظر، خدا را به عنوان یک باور ماوراءالطبیعه تلقی می کند که در طول تاریخ توسط عده ای از افراد یا گروه ها برای بهره برداری از انسان ها استفاده شده است. در واقع، از دیدگاه نویسنده، خدا از دید خدا پرستان بی خدا بیشتر یک ابزار بوده تا یک حقیقت مطلق. در ادامه، این ایده را به طور مفصل تر بررسی می کنم

۱. خدا به عنوان یک مفهوم اجتماعی و ابزاری

در طول تاریخ، نقش مذهب و خدا در جوامع مختلف به عنوان یک ابزار کنترل اجتماعی مطرح بوده است. بسیاری از فیلسوفان و متفکران، به خصوص در دوران مدرن، این دیدگاه را مطرح کرده اند که دین و مفاهیم مذهبی از جمله خدا، برای سازماندهی و کنترل مردم توسط قدرت های حاکم مورد استفاده قرار گرفته است. نمونه های تاریخی از امپراتوری های باستان تا دولت های مدرن نشان می دهد که مذهب اغلب به عنوان وسیله ای برای مشروعیت بخشیدن به قدرت و ثبات اجتماعی به کار رفته است.

از این منظر، خدا به شکلی که در ادیان معرفی می شود، نه به عنوان یک موجودیت واقعی و مستقل، بلکه به عنوان یک ابزار ایدئولوژیک برای مقاصد خاص معرفی شده است. در نتیجه، شاید بتوان گفت که مفهوم خدا بیشتر به نیازهای انسانی برای کنترل و ایجاد نظم پاسخ داده است، تا به یک حقیقت فرامادی.

۲. نقد به عدم شناخت واقعی از خدا

نویسنده اشاره می کند که انسان ها هنوز قادر نشده اند خدا را "چنانی که شاید باشد" بشناسند.

این دیدگاه منعکس کننده‌ی یک چالش فلسفی و الهیاتی بزرگ است. مساله‌ی شناخت خدا از دیدگاه فلاسفه و عرفا همیشه موضوعی پیچیده بوده است. بسیاری بر این باورند که خدا فراتر از درک و عقل انسانی است و هرگونه تلاش برای شناخت کامل او محکوم به شکست است. این امر باعث شده است که خداوند به عنوان یک مفهوم انتزاعی و غیرقابل دسترس تلقی شود.

۳. خدا به عنوان باور ماوراءالطبیعه

نویسنده خدا را به عنوان یک "عقیدهء ماوراءالطبیعت" معرفی می‌کند و اظهار می‌دارد که هیچ اثبات قطعی‌ای برای وجود خدا تا به امروز کشف نشده است. این دیدگاه نمایانگر نقد رایج علمی و فلسفی به ادیان است. در طول قرن‌ها، بسیاری از متفکران به این نتیجه رسیده‌اند که ادعای وجود خدا بر پایه‌ی ایمان و نه استدلال علمی یا تجربی است. در حالی که علوم تجربی به دنبال شواهد و اثبات‌های مادی هستند، اعتقاد به خدا بیشتر مبتنی بر تجربه‌های درونی، شهود، یا آموزه‌های مذهبی است. که متأسفانه برخلاف نظر پیروان ادیان؛ متنفذین و یا رهبران مذهبی خدا را وسیله پیدآگری اقتصادی و نگهداشت قدرت برای خودشان به مردم معرفی داشته‌اند و حقیقت اینکه خدا واقعیت عقیدتی است که هیچ کس تا هنوز قادر نشده‌اند او را طوری که هست پیدانمادولی متأسفانه هستند خیلی افراد بنام کشیش یا پیران طریقت که حقو صدا نموده به مردم بخاطر جلب توجه می‌نمایند که گویا خدا را دیدند و مست شدند درحالیکه این ادعای پوج و بی معنا جز گمراهی مردم دیگر هیچ چیزی نیست تا امروز هیچ حتا پیامبر نتوانسته خدا را ببیند چه رسد بخدا پرستان دروغگو و منفعت جو از نام خدا تحت شعاع نام ادیان.

۴. نتیجه‌گیری

در نهایت، این نوع نگرش به خدا و دین بیشتر به نقدی اجتماعی، فلسفی و حتی سیاسی از این مفاهیم می‌پردازد. این نقد می‌تواند به شکلی سازنده باشد که انسان‌ها را به بازاندیشی در مورد اعتقاداتشان و نیز چگونگی استفاده از این اعتقادات در جهت ساختن یک جهان بهتر و انسانی‌تر ترغیب کند.

اما باید توجه داشت که دین و باورهای دینی برای بسیاری از افراد، منبع معنا، اخلاق و امید بوده‌اند و هستند. درک عمیق‌تر از این موضوع نیازمند بررسی‌های بیشتری از زوایای مختلف

(تاریخی، فلسفی، روان‌شناختی و حتی جامعه‌شناختی) است تا بتوان به یک نتیجه جامع‌تر و متوازن‌تر دست یافت. درینجا میتوان از آن‌دهه افرادی نام برد که خود‌ها شان را بنام علماء ؛ وارثین پیامبران و افراد مذهبی پیران طریقت‌های مختلف معرفی داشته همیش از لباس مکر و فریب استفادهء اعظمی نموده به مردم طوری وانمود مینمایند که گویا در عالم تصور و تفکر که این حالت را "مراقبه" نام کرده اند با خدا در تماس اند و از خدا در موارد مختلفی مشوره میگیرند درینمورد میخواهم چنین ابراز عقیده نمایم بحث درباره پیران طریقت و افرادی که خود را به عنوان نمایندگان خدا معرفی می‌کنند، موضوعی پیچیده و حساس است که به حوزه‌های مختلفی از جامعه‌شناسی، دین‌شناسی، تاریخ و فلسفه می‌پردازد. در اینجا به تفصیل به چندین جنبه از این مسئله می‌پردازیم.

۱. ظهور پیران طریقت و عرفان‌نماها

پیران طریقت و عرفان‌نماها در بسیاری از فرهنگ‌ها و ادیان جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند. خاصتا در بین مسلمانان جهان این افراد غالباً به عنوان واسطه‌هایی میان خدا و مردم ظاهر می‌شوند و ادعا می‌کنند که به سطوحی از معرفت الهی یا عرفانی دست یافته‌اند که فراتر از درک عمومی انسان‌هاست. در بسیاری از موارد، این افراد با استفاده از روش‌هایی همچون مراقبه، ذکر، و سایر تمرین‌های معنوی، ادعا می‌کنند که به نوعی از "ارتباط مستقیم" با خدا یا نیروهای متافیزیکی دست یافته‌اند.

اما در همین فضا، همیشه این خطر وجود دارد که برخی افراد از این موقعیت سوءاستفاده کنند. در طول تاریخ، موارد متعددی وجود داشته که افرادی با ادعای دسترسی به خدا یا حقیقت‌های متافیزیکی، مردم را فریب داده و از باورها و ایمانشان بهره‌برداری کرده‌اند.

۲. ابزار فریب و قدرت

افرادی که خود را نماینده خدا یا پیام‌آوران معنوی معرفی می‌کنند، در برخی موارد از ناآگاهی مردم نسبت به اصول و مفاهیم دینی یا عرفانی سوءاستفاده می‌کنند. آن‌ها با استفاده از کلمات پیچیده، نمادهای مذهبی و ادعاهای بزرگ، فضایی از تقدس و اسرارآمیز بودن پیرامون خود ایجاد می‌کنند تا مردم را تحت تأثیر قرار دهند و قدرت روانی یا اجتماعی بر آن‌ها پیدا کنند.

یکی از مشکلات اصلی این نوع سوءاستفاده‌ها، این است که این افراد غالباً از شرایط روانی و اقتصادی افراد آسیب‌پذیر استفاده می‌کنند. به خصوص در جوامعی که فقر، بی‌سوادی یا مشکلات اجتماعی گسترده است، این افراد به عنوان منجی ظاهر می‌شوند و وعده‌هایی درباره بهبود زندگی دنیوی یا رستگاری اخروی می‌دهند.

۳. نقد این نوع رهبری‌های معنوی

انتقاداتی که به این نوع رهبری‌های معنوی وارد می‌شود، به دو بخش تقسیم می‌شود:

• انتقادات اخلاقی و اجتماعی:

بسیاری از این پیران طریقت و رهبران معنوی دروغین، از باورها و اعتقادات مردم به نفع خود استفاده می‌کنند و ثروت، قدرت یا نفوذ اجتماعی به دست می‌آورند. آن‌ها اغلب در قالب خیرخواهی، به بهره‌برداری از مردم می‌پردازند.

انتقادات فلسفی و الهیاتی:

این دیدگاه‌ها نیز معتقدند که ادعای ارتباط مستقیم با خدا یا نیروهای الهی، بدون داشتن دلایل و شواهد محکم، قابل قبول نیست. این نقدها به ویژه از سوی متفکران مدرن و حتی برخی از رهبران دینی معتبر مطرح شده است.

۴. مثال‌های تاریخی

تاریخ نشان می‌دهد که چنین رهبران معنوی دروغین در دوره‌های مختلف به وجود آمده‌اند. نمونه‌هایی از "پیامبران دروغین" و "عرفان‌نماها" را می‌توان در دوران مختلف مشاهده کرد. این افراد معمولاً از ناامیدی و رنج مردم برای تقویت قدرت خود استفاده کرده‌اند و در نهایت به رسوایی یا فروپاشی کشیده شده‌اند. در اسلام، نمونه‌هایی از اینگونه افراد تحت عنوان "مدعیان نبوت" و "متحجران" مطرح شده‌اند که نه تنها به اصول واقعی دین وفادار نبوده‌اند، بلکه با جعل و تحریف، خود را واسطه بین خدا و مردم معرفی کرده‌اند.

۵. نتیجه‌گیری

اینکه افراد خود را نمایندگان خدا معرفی کنند و ادعا کنند که با مراقبه یا روش‌های معنوی دیگر به نوعی ارتباط مستقیم با خدا دست پیدا کرده‌اند، از دید بسیاری از منتقدان نوعی سوءاستفاده از اعتماد مردم است. اینگونه رهبران معنوی، به ویژه در جوامعی که مردم دچار

مشکلات اقتصادی، اجتماعی یا روانی هستند، می‌توانند به طور جدی به ایمان و سلامت روانی جامعه آسیب وارد کنند.

با این حال، لازم به ذکر است که همه‌ی پیران طریقت و رهبران معنوی دروغین نیستند. در طول تاریخ، بسیاری از عرفا و رهبران معنوی واقعی وجود داشته‌اند که هدفشان هدایت انسان‌ها به سوی معنویت و حقیقت بوده است. تشخیص میان رهبری‌های حقیقی و دروغین نیازمند آگاهی، دانش و دقت است تا از فریب و سوءاستفاده جلوگیری شود.

و آیا شما ابوبکر البغدادی و اسامه بن لادن را چگونه افراد می‌شناسید؟ شاید انسان‌های که با زیورخرد آراسته‌اند اینها را انسان‌های شرور؛ آدمکش و جنایتکار می‌شناسند ولی هستند تعداد صدها برابر من و تو که اینها را ملائک نزدیک خدا دانسته‌اند ناجی بشریت و اسلام میدانند. درحالی‌که همه میدانید اینها یا به اساس مفکوره گنبدیده خودها شان و یا به سبب مزدور واجیر شدن شان با قدرتهای بزرگ و گرداننده‌های جهان برای خلق همین وحشت و وحشت با استفاده از نام خدا پرستان در حقیقت بی‌خدا گمارده شده‌اند و کار مینمایند کشتار میکنند تا فابریکه‌های سلاح‌سازی قدرتمندان را در حرکت می‌اندازند.

در طول تاریخ، همیشه کسانی بوده‌اند که از نام خدا و دین، به‌عنوان ابزار قدرت و سرکوب استفاده کرده‌اند. آنان که به نام خدا پرستی، اما در عمل بی‌خدا هستند، نه برای عشق و نور، بلکه برای قدرت و کنترل می‌جنگند. این افراد به‌جای پرورش روح و ایمان، بار سنگینی بر دوش مردم می‌گذارند و با نام دین، بندهایی بر آزادی و اندیشه‌ی انسان‌ها می‌بندند. آنان کلیساها، مساجد، معابد و خیمه‌های خود را نه برای نور و روشنایی، بلکه برای تاریک کردن ذهن‌ها و به اسارت کشیدن روح‌ها بنا کرده‌اند.

اما زمان تغییر فرا می‌رسد؛ زمانی که انسان‌ها به خرد و آگاهی خود بازمی‌گردند و نقاب از چهره‌ی کسانی که به نام دین تغذیه می‌کنند، برمی‌دارند. در این دوران جدید، دیگر ایمان به خدا و معنویت در چارچوب تنگ و تحریف‌شده‌ی این معابد دروغین محدود نخواهد شد. انسان‌ها می‌آموزند که راه رسیدن به خدا و حقیقت، نه از طریق قدرت‌طلبی و ظلم، بلکه از طریق عشق، همدلی، و خردورزی می‌گذرد.

مردمی که روزی اسیر این فریب‌کاران بودند، دیگر بیدار شده‌اند. آن‌ها دیگر نخواهند گذاشت

که به نام خدا، حقوق و آزادی‌هایشان به تاراج برود. این بیداری نه تنها در مبارزه با ظلم و جهل، بلکه در بازپس‌گیری حقیقت ایمان و آزادی است؛ آزادی از هرگونه دینی که به ابزار ستم تبدیل شده است.

پایان این داستان، آغاز راهی نو برای انسان‌هایی است که دیگر تسلیم نخواهند شد. آن‌ها می‌دانند که ایمان واقعی، در دل‌ها و اعمال خودشان نهفته است، نه در دست کسانی که از نام دین برای پر کردن شکم‌های خود بهره می‌برند. پایان این کتاب، تنها آغاز سفری است به سوی دنیایی که در آن خرد و آگاهی، راهنمای ایمان و عمل انسان‌ها خواهد بود.

در طول تاریخ، کسانی که به نام خدا پرستی اما با قلب‌های بی‌خدا بر گرده‌ی مردم سوار شده بودند، با ابزار دین به سود خود تغذیه کرده‌اند. آن‌ها که خود را وارثان ایمان معرفی کرده‌اند، در حقیقت چیزی جز حاکمان ظلم و جهالت نبوده‌اند. اما این مسیر به پایان خواهد رسید. روزی فرا خواهد رسید که این سواران ستمکار از اوج قدرت خود به زیر خواهند افتاد، و دندان‌های آنان که با زور و فریب مردم را به اسارت کشیده‌اند، در هم خواهد شکست.

این سقوط تنها پایان ظالمان نخواهد بود، بلکه آغاز برپا شدن دنیایی نوین است. دنیایی که در آن، دیگر قدرت در دست کسانی نخواهد بود که از دین مانند قرون وسطی برای فریب و استثمار استفاده می‌کنند. در این دنیای نو، نه سلاح ظلم، بلکه خرد و آگاهی خواهد بود که بیرق رهنما خواهد شد. بیرق خرد و آگاهی به اهتزاز در خواهد آمد و آنانی که از حقیقت و عدالت تغذیه می‌کنند، جایگاه خود را خواهند یافت.

انسان‌ها دیگر فریب نقاب‌های دین‌فروشان را نخواهند خورد. مردم از خواب غفلت بیدار خواهند شد و به سمت نور عقل و معرفت خواهند رفت. دین دیگر ابزاری برای تحمیل اراده‌ی چند نفر بر جماعت نخواهد بود. ایمان، از درون دل‌ها خواهد درخشید و هر فرد، خود راه حقیقت را از درون جان خویش خواهد جست.

این پایان، تنها آغاز است. آغاز راهی که در آن، خرد و آگاهی جایگزین جهل و استثمار خواهد شد. آن روز، مردمان آزاده و بیدار شده، دیگر زنجیرهای جهل و خرافه را به دور خواهند انداخت و با اراده‌ی خود، آینده‌ای را خواهند ساخت که در آن، نور و حقیقت بر تاریکی و فریب پیروز خواهد شد.

آری، روزی فرا می‌رسد که آنان که به نام خدا اما با قلبی بی‌خدا بر گرده‌ی مردم سوار بودند، به سختی خواهند افتاد و این مردم بیدار شده، بیرق خرد را به اهتزاز در خواهند آورد و راه به سوی آینده‌ای روشن و آزاد را خواهند گشود.

پایان

